



اسرائیل و مبارزات آزادی بخش در فلسطین

۱۹۴۸ - ۱۹۸۹

گردآوری و ترجمه: نیکو پورورزان



اسرائیل و مبارزات آزادی بخش در فلسطین

"۱۹۴۸-۱۹۸۹"

گردآوری و ترجمه: نیکو پورورزان

اسرائیل و مبارزات آزادی بخش در فلسطین

۱۹۴۸ - ۱۹۸۹

گردآوری و ترجمه: نیکو پورورزان



گروه پروسه

www.ProcessGroup.Org

آبان ۱۳۹۳

فهرست مطالب

پیش‌گفتار مترجم ۹

مقدمه ۱۳

نبرد رهایی‌بخش فلسطین و اعراب ۲۴

مبارزه‌ی رهایی‌بخش خلق عرب: ۲۴

سازمان‌یابی فلسطینی‌ها ۴۰

سازمان آزادی‌بخش فلسطین در زیر آتش ۴۹

انتفاضه ۷۴

ساحل غربی رود اردن و نوار غزه: ذخیره‌ی کار ارزان در خدمت سرمایه‌داری اسرائیل ۸۴

مبارزه آزادی‌بخش فلسطین از نظرگاه مارکسیستی ۱۰۱

جنگ ایالات متحده ۱۰۳

تغییر جهت در آگاهی طبقه‌ی کارگر ۱۰۵

سرکوب امپریالیستی ۱۰۶

- ۱۰۸ _____ نقش اسرائیل
- ۱۱۰ _____ عروج مبارزه‌ی خلق فلسطین
- ۱۱۱ _____ جنبش ملی-انقلابی
- ۱۱۵ _____ نقطه نظرات حزب کارگران سوسیالیست پیرامون ساف
- ۱۱۶ _____ فلسطین دموکراتیک و سکولار
- ۱۲۰ _____ پیرامون استدلال "اسرائیل موجود"
- ۱۲۱ _____ "حق تعیین سرنوشت" را در کدام شرایط می‌توان به کار بست؟
- ۱۲۳ _____ سرکوب تخیلی آینده
- ۱۲۷ _____ مواضع واقعی فلسطینی‌ها
- ۱۲۹ _____ منافع واقعی خلق یهود
- ۱۳۱ _____ فشارهای موجود بر رژیم مصر
- ۱۳۲ _____ رادیکالیزه شدن در لبنان
- ۱۳۴ _____ رشد رویارویی‌ها در اردن
- ۱۳۷ _____ موضع ساف
- ۱۳۹ _____ کمیته‌های خلق در اربد

۱۴۰ _____ شکست در اردن

۱۴۳ _____ جناح‌بندی در لبنان

۱۴۴ _____ آغاز جنگ داخلی در لبنان

۱۴۵ _____ فعالیت ساف در لبنان

۱۴۷ _____ نبرد در صحنه‌ی دیپلوماتیک

۱۴۹ _____ برنامه‌ی ساف در سال ۱۹۸۱

۱۵۰ _____ پانزده سال مبارزه

۱۵۳ _____ عقب‌نشینی از غرب بیروت

۱۵۵ _____ امپریالیسم و رژیم‌های عرب

۱۵۶ _____ جنگ اکتبر ۱۹۷۳

۱۵۸ _____ تسلیم بی‌قید و شرط سادات

۱۵۹ _____ نقشی انقلاب ایران

۱۶۰ _____ رشد آگاهی طبقه‌ی کارگر

۱۶۲ _____ ملت ما پایدار است

پیش‌گفتار مترجم

اکنون نزدیک به هفت دهه از ایجاد دولت اشغال‌گر اسرائیل گذشته است. اگرچه، حتا پیش از پیدایش اسرائیل، جنبش صهیونیستی جنگ و ویران‌گری را به سرزمین فلسطین با خود به ارمغان آورده بود، اما، واقعیت انکارناپذیر این است که از روز اول برپایی دولت اسرائیل تا کنون سرزمین فلسطین روزی را بدون تنش و درگیری از سر نگذرانده است. جنگی که صهیونیست‌های نژادپرست به خلق‌های ساکن در سرزمین فلسطین (تمامیت خلق‌ها اعم از یهودی، مسلمان، مسیحی و غیره) از بدو پیدایش اسرائیل تا کنون تحمیل نموده‌اند، شاید بی‌هیچ تردیدی بتوان آن را در ردیف طولانی‌ترین مناقشه‌های تاریخ بشری قرار داد. این واقعیت که قدرت‌های استعماری و امپریالیستی از همان بدو تأسیس این کشور از هیچ کوششی برای سر پا نگاه داشتن آن فروگذار نکرده‌اند خود بر این امر گواهی می‌دهد که وجود این هیولا چه نعمتی برای غارت‌گران خلق‌های منطقه و جهان است.

اگرچه در این کوتاه سخن هدف بر شمردن تلاش‌های روزمره امپریالیست‌ها و حرکت‌های بزنگاهی‌شان برای حفظ و مرمت این هیولا نیست. اما، شاید دست‌کم اشاره به یک مورد در این زمینه چندان بی‌راه نباشد. هنگامی که ارتش‌های سوریه و مصر از دو سو تهاجم به صهیونیست‌ها را در سال ۱۹۷۳ آغاز کرده بودند، تلاشی و اضمحلال دولت نژادپرست به شکلی بسیار روشن در چشم‌انداز قرار گرفته بود. برای نخستین بار و پس از بیست‌وپنج سال ارتش اشغال‌گر اسرائیل که تا به دندان به سلاح‌های آمریکایی مسلح بود، به ناگاه در هم شکسته شده و معروفیت غلط‌اندازی را که تا آن روز، آن هم به دلیل جنایت‌کاری‌های‌اش و هم‌چنین به سبب عهده‌داری وظیفه‌ی خطیر ژاندارمی منطقه به نیابت از امپریالیست‌ها، برای خود دست و پا نموده بود یک شبه از هم پاشیده شد. و دقیقاً در این جا بود که ایالات‌متحده که اهمیت وجودی این زاده شده بر بستر نیازهای‌اش را هیچ‌گاه به اهمال نگذاشته و نخواهد گذارد، به ناگاه تمامی نیروهای‌اش را به کار

گرفت تا ارتشِ درهم شکسته‌ی صهیونیست‌ها را سر پا نگاه دارد. به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، ایالات متحده بی‌درنگ پس از شروع درگیری‌ها و عقب‌نشینی‌های هراس‌ناک صهیونیست‌ها، یکی از بزرگ‌ترین امداد رسانی‌های تسلیحاتی تاریخ را (که شاید حتا در جنگ دوم جهانی نیز سابقه نداشته) شروع نمود؛ امری که بی‌اغراق می‌توان گفت که بدون آن حیات این موجودیت بی‌تردید به زیر سوال تاریخی می‌رفت. اما، این کمک‌های شتابان و بی‌وقفه از سوی ایالات متحده، که تا به حال ادامه داشته است، یک‌بار دیگر تداوم موجودیت اسرائیل را تضمین نمود.

رژیم اسرائیل که به دروغ در رسانه‌های امپریالیستی با برچسب دموکراتیک به‌خورد جهانیان داده شده است، جز یک رژیم نژادپرست عمیقاً مذهبی نیست که مدافع منافع درازمدت امپریالیست‌ها در منطقه است. رژیم سرمایه‌داری حاکم بر اسرائیل از نوع سرمایه‌داری آپارتاید در آفریقای جنوبی است که سرکوب و تجاوزگری سرشت جدایی‌ناپذیر آن است. بررسی عمر هفتادساله‌ی این رژیم آپارتاید نقش آن را در سرکوبی حرکت‌های انقلابی و دموکراتیک در نقاط دور و نزدیک آشکار می‌سازد. از این‌رو، جای شگفتی نیست که رسانه‌های جیره‌خوار دمامد از این رژیم به اشکالی تهوع آور حمایت کرده و با وارونه‌سازی حقیقت و جعل و خرافه به تداوم سرکوب صهیونیستی علیه یک خلق بی‌دفاع یاری رسانند.

در حال حاضر، رسانه‌های امپریالیستی به شدت در تلاش‌اند تا با نیرنگ و حقه‌بازی نبرد تاریخی فلسطینی‌ها برای بازپس‌گرفتن سرزمین‌شان از متجاوزان صهیونیست و احیای حق تعیین سرنوشت‌شان را به‌عنوان درگیری این رژیم با یک سازمان به‌اصطلاح تروریستی جا زده تا بلکه از این ره‌گذر بتوانند سرکوب ددمنشان‌های خلق فلسطین به‌دست صهیونیست‌ها را توجیه کرده و آن را به‌عنوان دفاع از خود جا بزنند.

اگر چه حماس امروز خود را سخن‌گوی مبارزه‌ی بر حق خلق فلسطین می‌نامد، اما، واقعیت این است که این مبارزه در بیش از نیم قرن از کوره‌راه‌های بسیاری عبور نموده و آفت و خیزهای بسیاری را به خود دیده و جنبش‌های مختلفی را در بطن خود رشد داده‌است. اوضاع متفاوت

جهانی که پس از فروپاشی "اردوگاه سوسیالیستی" به ناگاه عرصه را برای جولان‌دهی و یکه‌تازی امپریالیسم ایالات‌متحده فراهم ساخت، بی‌تردید راه ناهموار مبارزه‌ی انقلابی را برای تمامی انقلابی‌های جهان ناهموارتر ساخت؛ امری که نیروهای درگیر در مبارزه‌ی آزادی‌بخش فلسطین نیز از آن مستثنی نبوده‌اند.

واقعیت این است که از سازمان آزادی‌بخش فلسطین دیگر جز نام چیزی باقی نمانده است، اما بررسی و پرداختن به گذشته‌ی مبارزه‌ی عمومی فلسطینی‌ها و مسیری را که آن‌ها در مسیر این مبارزه طی نموده‌اند می‌تواند همواره روشن‌گر باشد.

گرچه از تاریخ انتشار پنج مقاله‌ی^۱ که در این جا ترجمه شده و در این مجموعه گرد آمده است، بیش از دو دهه می‌گذرد، اما این مقاله‌ها در مجموع گزارشی است از مسیر پر فراز و نشیبی که خلق فلسطین در طی مبارزه‌اش تا اواخر دهه‌ی هشتاد (میلادی) طی نمود. مبارزه‌ای که شاید نتوان آن را بدون پرداختن به مبارزه‌ی عمومی خلق‌های عرب و دیگر خلق‌های خاورمیانه علیه سلطه‌ی امپریالیستی و در راستای دستیابی به عدالت اجتماعی و آزادی‌های سیاسی به کمال بررسی نمود. به هر حال، این تاریخ‌چه به ویژه برای نسل جوان می‌تواند حاوی نکات تازه‌ای باشد.

نکته‌ی دیگری که واجد اهمیت است این است که در همان اواخر دهه‌ی هشتاد و سرآغاز دهه‌ی نود و پس از آن که طومار به اصطلاح "اردوگاه سوسیالیستی" در هم پیچیده شد، سازمان آزادی بخش فلسطین نیز پا به مرحله‌ی تازه‌ای گذاشت که مرحله به مرحله‌ی آن را از مسیر مبارزه‌ی انقلابی دورتر ساخته و به آن جا رسانده است که امروز دیگر جز نام از آن باقی نمانده است. مبارزه‌ی انقلابی عمومی خلق فلسطین نیز در این ره‌گذر دست‌خوش تحولات جدی شده است که به نظر من خود نیاز به بررسی و تاریخ‌نگاری جداگانه دارد. از این نقطه‌نظر است که می‌توان اواخر دهه‌ی هشتاد (میلادی) را به عنوان نقطه‌ی عطفی در حیات مبارزه‌ی فلسطینی‌ها تلقی نمود. این مقاله‌ها، در عین حال، تاریخ‌چه‌ای از پیدایی و موجودیت دولت صهیونیستی را نیز در سرزمین عمومی فلسطین ارائه می‌دهد. تردیدی نیست که می‌توان مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری را در این

زمینه و شاید حتی از نویسندگانی بسیار با صلاحیت‌تر پیدا کرد. به باور من، اما، هر گامی، گرچه کوچک، در شناساندن و روشن ساختن مسیر مبارزه‌ی انقلابی فلسطین به روشن ماندن شعله‌ی انقلاب یاری می‌رساند.

از آن جایی که از زمان انتشار این مقاله‌ها بیش از دو دهه می‌گذرد، شخصیت‌های بسیاری که به آن‌ها اشاره شده و یا از آن‌ها نقل قول می‌شود یا دیگر در حیات نبوده و یا آن‌که اگر هم در حال حاضر زنده باشند، دیگر در پهنه‌ی سیاسی نقش به‌سزایی را به عهده ندارند. جبهه‌بندی‌های سیاسی در منطقه و در ابعاد جهانی به کلی تغییر کرده است. به جای دولت نژادپرست آفریقای جنوبی، دولت به‌اصطلاح سیاهان نشسته است که سرمایه‌داری این کشور را به فاسدترین وجهی نماینده‌گی می‌کند. بلوک شرق به همراه اتحاد جماهیر شوروی (اردوگاه موسوم به سوسیالیسم) از صفحه‌ی گیتی محو شده است. از سازمان آزادی‌بخش فلسطین، چیزی جز نام باقی نمانده است و به جای آن سازمان حماس نشسته است که خود را سخن‌گوی مبارزه‌ی خلق فلسطین می‌نامد. اما، از همه‌ی این‌ها گذشته، حرف‌های گفته شده و حتی تحلیل‌هایی که خود این دو نوشته مطرح می‌سازند را می‌توان اکنون در بوته‌ی آزمایش تاریخی سنجید. بررسی و تدقیق آن‌چه که رفته است می‌تواند بسیار درس‌آموز باشد.

به این نکته نیز مایل‌ام اشاره کنم که نویسندگان این دو جزوه در چندین جا برخی تحلیل‌های سیاسی و به اصطلاح ایده‌ئولوژیک از منظر گروه سیاسی مربوطه‌شان را مطرح می‌سازند که ترجمه‌ی این جزوه‌ها به هیچ‌روی به مفهوم پذیرش آن‌ها و یا مطرح ساختن‌شان در زمان حاضر نیست. در حقیقت، برای ترجمه‌ی این مقاله‌ها، تحلیل‌گری‌های سیاسی مذکور به هیچ‌روی راهنمای من نبوده است. بلکه، صرف پرداختن به مسئله‌ی فلسطین و گاه‌شماری مبارزه‌ی فلسطینی‌ها در یک مقطع معین تاریخی راهنمای کار من بوده است. اگرچه، می‌شد برخی از این جزییات را به دلیل عدم موضوعیت‌شان از متن حذف نمود، اما ترجیح دادم که تمامی مطالب را در شکل و محتوای متن اصلی حفظ کنم.

مقدمه

فرد فلدمن^۱

هدف این جزوه ارایه‌ی یک دید کلی از مبارزه‌ی خلق فلسطین به‌مثابه‌ی بخشی از مبارزه‌ی خلق‌های خاورمیانه علیه سرکوب‌گری استعماری - امپریالیستی است. این بررسی کلی دوره‌ی پس از جنگ اول جهانی تا مقطع انتفاضه‌ی سوم فلسطین در دسامبر ۱۹۸۷ را شامل می‌شود. اکنون بیش از یک‌سال است که قیام خلق فلسطین ادامه دارد. در طول یک‌سال گذشته شاهد تظاهرات گسترده‌ی مردم در مناطق اشغالی و در بسیاری موارد نیز در داخل اسرائیل بوده‌ایم. پس از طغیان مردم در سال‌های ۳۹-۱۹۳۶ علیه استعمار انگلستان، این پایدارترین موج مبارزه‌ی خلق فلسطین می‌باشد.

پس از آن که اولین مقاله‌های این جزوه در نیمه‌ی سال ۱۹۸۸ نگاشته شد، *سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)* به یک سلسله اقدام‌های جدی دیپلماتیک دست زده که بحث‌های جهانی بسیاری را به‌خود معطوف ساخته است.

شورای ملی فلسطین به‌مثابه‌ی پارلمان در تبعید، در نشست در الجزیره در نوامبر ۱۹۸۸، خواهان تشکیل "دولت فلسطینی در سرزمین فلسطین و پایتخت آن بیت‌المقدس شده است". شورای ملی فلسطین اعلام نموده است که دولت فلسطین دولت همه‌ی فلسطینی‌هاست، در هر کجا که باشند.

در کنار بیانیه‌ی پایانی این نشست، اعلامیه‌ای نیز صادر شد که در آن بر "عزم سازمان آزادی‌بخش فلسطین در رسیدن به یک راه حل جامع پیرامون اختلافات اعراب و اسرائیل و مسئله‌ی محوری آن، یعنی مسئله‌ی فلسطین ... به طریقی که شرایط بازگشت تمامی اعراب فلسطینی به موطن‌شان

¹ Fred Feldman

[فلسطین] را تأمین نموده، و حق تعیین سرنوشت و ایجاد دولت ملی فلسطین در سرزمین فلسطین تأمین گشته، و ضامن صلح و امنیت تمامی کشورهای منطقه باشد" تأکید شده است.

در این اعلامیه خواسته شده است که "تمامی ابزار و توانایی‌های لازم در جهت ارتقای انتفاضه‌ی خلق فلسطین به روش‌های گوناگون و در سطوح مختلف برای تضمین تداوم و تقویت آن به کار گرفته شود." از جمله اقدام‌هایی که بدان‌ها اشاره شده، عبارت‌اند از تحکیم و تقویت کمیته‌های خلقی و اتحادیه‌های صنفی و سازمان‌های مردمی، که هم‌چنین تشکیل گروه‌های ضربت و ارتش خلقی را جهت گسترش و افزایش کارآیی این اقدام‌ها شامل می‌شود.

اعلامیه خواهان "خروج کامل اسراییل از تمامی سرزمین‌های عربی و فلسطینی از جمله بیت‌المقدس شده که در سال ۱۹۶۷ به اشغال درآمد است." شورای ملی فلسطین هم‌چنین خواهان تشکیل یک کنفرانس جهانی بر اساس قطع‌نامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد جهت عملی ساختن و نظارت بر این خروج شده است.

قطع‌نامه‌ی ۲۴۲ سازمان ملل علیه تجاوز اسراییل به مصر، سوریه و اردن در سال ۱۹۶۷ صادر شد. این قطع‌نامه خواهان "خروج اسراییل از سرزمین‌های به اشغال درآمده در طی این تجاوز" شده و در عین حال "استقلال، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی تمامی دولت‌های منطقه، از جمله اسراییل را به رسمیت می‌شناسد." از سوی دیگر، قطع‌نامه ۳۳۸ در زمان جنگ اسراییل با مصر و سوریه در سال ۱۹۷۳ صادر شده و خواهان خاتمه‌ی تمامی منازعات میان اعراب و اسراییل است.

قطع‌نامه‌ی صادره از سوی شورای ملی فلسطین بر این نکته تأکید می‌ورزد که اساس کنفرانس جهانی پیرامون مسئله‌ی فلسطین باید از جمله "دستیابی به حقوق قانونی مردم فلسطین، که در صدر آن حق تعیین سرنوشت است" باشد. شورای ملی فلسطین هم‌چنین دورنمای رابطه‌ی میان فلسطین و اردن را یک کنفدراسیون اعلام نمود که تنها می‌باید توسط انتخاب آزادانه و داوطلبانه‌ی دو خلق فلسطین و اردن تعیین شود.

اعلامیه‌ی مزبور بر "حق مردم برای مقاومت در مقابل اشغال خارجی، استعمار و تبعیض نژادی و حق مبارزه برای حفظ استقلال" تأکید ورزید. این اعلامیه موضع سازمان آزادی‌بخش فلسطین در "رد هر شکل از تروریسم، و از جمله تروریسم دولتی" را تکرار نمود. در این اعلامیه هم‌چنین از "نقش و کارآیی گروه‌های صلح اسرائیلی" قدردانی شده و خواستار تقویت و توسعه‌ی مناسبات میان فلسطینی‌ها و این گروه‌ها شد.

پیشنهاد‌های ارائه شده از سوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوی هر دو دولت آمریکا و اسرائیل رد شد. در ۲۶ نوامبر سال ۱۹۸۸، جورج شولتز^۲، وزیر خارجه‌ی آمریکا، مانع ورود یاسر عرفات به ایالات متحده برای حضور و سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک شد. به‌همین سبب، مجمع عمومی ملل متحد با ۱۵۴ رأی موافق در برابر دو رأی مخالف خواهان تشکیل یک اجلاس اضطراری در سوییس و در روزهای ۱۵-۱۳ دسامبر همان سال شد تا مسئله‌ی فلسطین را مورد بررسی قرار داده و به سخنان رهبر فلسطینی‌ها گوش دهد. پس از تأسیس مقر مرکزی مجمع عمومی در نیویورک در سال ۱۹۵۲ این اولین‌باری بود که جلسه‌ی این مجمع در خارج از نیویورک برگزار می‌شد.

در سیزده‌ام دسامبر، عرفات سخنرانی خود را در مقابل مجمع عمومی ایراد نمود. کنفرانس مطبوعاتی عرفات یک‌روز بعد و در شرایطی انجام شد که فشار بر واشنگتن برای لغو ممنوعیت مذاکره با ساف افزایش می‌یافت. در این کنفرانس مطبوعاتی، یاسر عرفات با مبنا قرار دادن مصوبه‌های شورای ملی فلسطین، حق همه‌ی طرف‌های درگیر در مناقشه‌ی خاورمیانه برای "زیستن در صلح و امنیت، که فلسطین، اسرائیل و دیگر همسایه‌های آن را شامل می‌شود" را به رسمیت شناخت.

عرفات در پاسخ به آن‌هایی که خواهان خاتمه‌ی قیام مردم فلسطین هستند اعلام نمود که: "بگذارید به‌وضوح تمام بگویم که نه عرفات و نه هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند قیام خلق فلسطین را

² George Shultz

متوقف سازد. انتفاضه‌ی خلقِ فلسطین تنها زمانی به پایان خواهد رسید که قدم‌های موثر و ملموسی در جهت رسیدن به هدف‌های ملی و تأسیس دولتِ مستقلِ فلسطین برداشته شده باشد.^۳ بلافاصله پس از این کنفرانسِ مطبوعاتی بود که **جورج شولتز** ختمِ ممنوعیتِ سیزده ساله‌ی ملاقات و مذاکره‌ی دیپلماتیک با ساف را از سوی ایالاتِ متحده اعلام نمود. اولین ملاقات میان مقام‌های **ساف** و **رابرت پلاترو**^۳، سفیر آمریکا در تونس، در پایتختِ این کشورِ عربی در شانزدهم دسامبر ۱۹۸۸ برگزار شد. دومین ملاقات در بیست و دومِ مارس ۱۹۸۹ انجام شد. پس از ملاقاتِ دوم، مقام‌های آمریکایی کماکان مخالف‌شان را با تأسیس دولتِ فلسطینی تکرار می‌کردند. مجمعِ عمومی سازمان ملل متحد و حدود یک‌صد دولتِ جهان تا آن موقع هر کدام به نوعی دولتِ اعلام شده از سوی شورای ملیِ فلسطین را به رسمیت شناخته بودند. شورای مرکزیِ فلسطین، دومین نهادِ قانون‌گذاریِ فلسطین، در دومِ آوریل ۱۹۸۹، **یاسر عرفات** را به‌عنوان رئیس‌جمهورِ دولتِ فلسطین انتخاب کرد.

در یک نگاه کلی، ابتکارهای دیپلماتیکِ **ساف** توانسته است توازنی را میان نیروهای درگیر در مسئله‌ی فلسطین ایجاد کند. مبارزه‌ی مردمِ فلسطین تا مقطعِ انتفاضه خطرهای مهیبی را از سر گذرانده است. تجاوزِ اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و محاصره‌ی بیروت یک از بحرانی‌ترین دقایق در این مبارزه بود که **سازمان آزادی‌بخشِ فلسطین** را مجبور به خروج رزمندگان‌اش از لبنان ساخت. به دنبال اشغالِ غرب بیروت به‌دستِ اسرائیل بود که نزدیک به سه‌هزار پناهنده‌ی فلسطینی در اردوگاه‌های **صبرا** و **شتیلا** به‌دستِ شبه‌نظامی‌های دست‌راستی و با هم‌کاریِ متجاوزینِ اشغال‌گر قتل‌عام شدند. این شکستی بود که ضربه‌ی سختی را به حضورِ فلسطینی‌ها در لبنان وارد ساخت و سازمان آزادی‌بخشِ فلسطین را از یکی از مهم‌ترین پای‌گاه‌های‌اش که در آن از حمایتِ سازمان‌یافته برخوردار بود محروم ساخت.

³ Robert Pelletreau

دوازده سال پیش‌تر از آن تشکیلات فلسطینی‌ها در اردن نیز در حامی از خون درهم شکسته شده بود. امضای قرارداد جداگانه‌ی صلح میان مصر و رژیم اسراییل در سال ۱۹۷۹، دست‌متجاوزین را برای سرکوب هرچه بیش‌تر *ساف* بازتر ساخت.

انقلاب ۱۹۷۹ در ایران، آخرین حرکت انقلابی در خاورمیانه بود و پس از آن دیگر شاهد هیچ تحول جدی انقلابی در این منطقه نبوده‌ایم. متأسفانه، اما، تحول انقلابی در ایران به‌سرعت تحت کنترل درآمده و رژیم سرمایه‌داری از سر مستقر گردید. جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق این بهانه را به دست رژیم‌های مرتجع عرب داد تا زیر نام رویارویی با به اصطلاح "خطر ایران" مسئله‌ی فلسطین را پشت گوش اندازند.

در عین حال، به‌رغم مشکل‌های اقتصادی و مخالفت روزافزونی که دولت سرمایه‌داری در اسراییل به واسطه‌ی برخورد بی‌رحمانه‌اش با فلسطینی‌ها در ساحل غربی و نوار غزه، با آن روبه‌روست، مبارزه‌ی وسیع کارگران و کشاورزان اسراییلی هنوز شکل نگرفته، و از رادیکالیزاسیون سیاسی در اسراییل خبری نیست.

به‌رغم سرکوب‌های سنگینی که مبارزه‌ی خلق فلسطین تاکنون تحمل نموده است، اما، انتفاضه به خوبی حیات‌مندی و قابلیت تداوم مبارزه را در شرایط سرکوب و خفقان به اثبات رسانده است. همبستگی با این مبارزه در میان زحمت‌کشان جهان به‌طور وسیعی گسترش یافته که به تقویت آن کمک شایانی نموده است.

در شرایط حاضر، فراخوان *ساف* برای ایجاد یک دولت فلسطینی در خدمت مبارزه‌ی خلق فلسطین علیه حاکمیت نظامی رژیم اسراییل و سرکوب خونین‌اش در ساحل غربی رود اردن و نوار غزه قرار دارد. این ابتکار فضای وسیعی را برای سازماندهی مبارزین فلسطینی ایجاد نموده و حمایت وسیع‌تری را در مبارزه‌شان علیه رژیم اسراییل جلب می‌کند. این امر به نوبه‌ی خود به ایجاد شرایط باز هم بهتر در راستای برپایی حرکتی که سرانجام به حاکمیت رژیم اسراییل در سراسر فلسطین خاتمه دهد کمک می‌نماید.

اقدام سازمان آزادی‌بخش فلسطین توانسته است اسرائیل را به موضع دفاعی کشانده و هر روزی که در شرایط حاضر می‌گذرد، اسرائیل ناچار است به ازای به خون کشاندن قیام خلق فلسطین بهای سیاسی بیش‌تری بپردازد. هم‌زمانی پیشنهاد ساف و مبارزه‌ی جاری خلق فلسطین به انزوای باز هم بیش‌تر رژیم اسرائیل، چه در داخل کشور و چه در خارج از آن، انجامیده است. به علاوه، بحران سیاسی‌ای که رژیم اسرائیل بر سر چگونگی برخورد با قیام خلق فلسطین با آن روبه‌روست، تعمیق شده است - بحرانی که به واسطه‌ی بدترشدن شرایط اقتصادی و اجتماعی در اسرائیل هر روز ابعاد وسیع‌تری می‌یابد.

موج مخالفت با سیاست "مشت آهنین" در قبال انتفاضه‌ی خلق فلسطین بر زمینه‌ی مخالفتی که با مداخله‌ی اسرائیل در لبنان در ۱۹۸۲ ایجاد شده بود قرارداد. مخالفتی که از جمله اعتراض سربازان و ذخیره‌ها، و هم‌چنین یک تظاهرات چهارصد هزار نفری را در سپتامبر ۱۹۸۲ در تل آویو در اعتراض به قتل عام‌های صبرا و شتیلا شامل بود.

امروز نیز شاهد سرپیچی سربازان اسرائیل از فرمان‌های فرماندهان‌شان در سرکوب و به قتل رساندن کودکان فلسطینی و تظاهرکننده‌های دیگر هستیم. یک سرباز اسرائیلی در هفده‌ام ژانویه‌ی ۱۹۸۹ به اسحاق شامیر^۴، نخست‌وزیر اسرائیل، این‌گونه هشدار داده است: "اوضاع به شدت فاجعه‌بار است. این وضع به‌طور روزافزونی به تضعیف ما و تقویت آن‌ها می‌انجامد. نیاز به یافتن یک راه حل سیاسی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود."

بحث بر سر چگونگی دستیابی به صلح میان کارگران، کشاورزان و سربازان یهودی هر چه بیش‌تر گسترش می‌یابد. دست‌گیری و محاکمه‌ی میشل وارچفسکی^۵، مدیر مرکز داده‌های آلترناتیو، در فوریه‌ی ۱۹۸۷ و پیش از شروع قیام، نمایان‌گر ترس رژیم از این مسئله است. این مرکز با به‌خدمت گرفتن کارمندان یهودی و فلسطینی وضعیت اسفبار اجتماعی و سرکوبی که فلسطینی‌ها با آن روبه‌رو هستند را در اختیار می‌گذارد.

⁴ Yitzhak Shamir

⁵ Michel Warchawski

وارچفسکی به اتهام هم‌کاری با یک گروه غیرقانونی و به‌اصطلاح تروریست، یعنی گروه جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین، ممکن است که به حداکثر بیست‌وسه سال زندان محکوم شود. جبهه‌ی خلق یکی از گروه‌های عضو سازمان آزادی‌بخش فلسطین است. این اتهام‌های ساخته‌گی به‌خاطر چاپ مطالبی است که این مرکز در اختیار گروه‌های علنی دانش‌جویان، زنان و کارگران در ساحل غربی و نوار غزه قرار می‌دهد.

پس از شروع قیام در فوریه‌ی ۱۹۸۸، رژیم اسراییل روزنامه‌ی *درخ هانیتزوس*^۶ را تعطیل ساخته است. این روزنامه به هر دو زبان عبری و عربی چاپ می‌شد. تمامی سردبیران روزنامه نیز بازداشت شده‌اند. سردبیر بخش عربی پس از شش‌ماه بازداشت، بدون هیچ‌گونه اتهامی آزاد شد. چهار نفر دیگر به اتهام واهی "ارتباط با یک عنصر خارجی" و عضویت در گروه غیرقانونی جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین، یکی دیگر از گروه‌های عضو *ساف*، در زندان باقی‌مانده و احتمال محکومیت‌های درازمدت زندان (تا چهل سال) برای‌شان وجود دارد. مخالفت‌های بین‌المللی نسبت به این‌گونه اقدام‌های آزادی‌گش، حاکمان اسراییل را مجبور ساخت که اتهام "رابطه با عنصر خارجی" را از قلم انداخته و برای‌شان محکومیت‌های به نسبت سبک‌تری را در نظر بگیرند. به‌همین خاطر یکی از چهار نفر مزبور پس از گذراندن نزدیک به نه ماه زندان سرانجام آزاد شد.

در پانزده‌ام نوامبر ۱۹۸۸، سازمان انتشارات اسراییل، رادیو و تلویزیون را از پخش هرگونه مطلب و یا خبری پیرامون اعلام دولت فلسطین و یا هر مطلب دیگری در ارتباط با نشست شورای ملی فلسطین در الجزایر ممنوع ساخت. هر گونه استفاده از واژه‌ی "دولت فلسطین" و یا مصاحبه با عرب‌های ساحل غربی و یا در داخل اسراییل در رابطه با تصمیم‌های شورای ملی فلسطین اکیداً ممنوع شد.

⁶ Derech Hanitzotz

انتفاضه باعث تقویت حمایت از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها میان زحمت‌کشان آمریکایی، به ویژه میان سیاهان، لاتینی‌ها و دیگرانی که از ستم ملی رنج می‌برند، شده است. از سوی دیگر، چهره‌ی اسرائیل به‌عنوان به‌اصطلاح مأمنی دموکراتیک برای یهودیان سرکوب شده، که از سوی رسانه‌های سرمایه‌داری ترسیم شده بود را به‌شدت زیر سوال می‌برد.

ابتکارات سازمان آزادی‌بخش فلسطین، هم‌چنین به مخالفت‌های داخلی به کمک‌های انبوه اقتصادی و نظامی واشنگتن به اسرائیل، که باعث سرپا نگاه‌داشتن رژیم می‌شود، دامن می‌زند. قیام و تحرکات دیپلماتیک ساف باعث بروز انتقاد در میان اقشار میانی، رسانه‌های سرمایه‌داری و حتا در میان سیاست‌مداران از هر دو جناح جمهوری خواه و دموکرات شده است.

دولت ایالات متحده، که به اسرائیل به‌عنوان عمده‌ترین پای‌گاه امپریالیسم در منطقه‌ی عربی می‌نگرد، ناچار شده است که تغییر سمت در افکار عمومی را در نظر بگیرد. اختلاف‌های تاکتیکی میان ایالات متحده و اسرائیل برجسته‌تر شده و بیش از پیش آشکار می‌شود.

انتفاضه، نسل جدیدی از جوانان زحمت‌کش فلسطینی را در سرزمین‌های اشغالی به مبارزه‌ی سیاسی وارد ساخته است. سازمان‌های جدیدی شکل گرفته و رهبری نوینی در مرکز فرماندهی متحد ملی قیام به‌طور مخفی به‌وجود آمده است. این رهبری نوین کماکان به ساف تعلق دارد که مبارزه‌ی خلق فلسطین را به‌طور سراسری هدایت می‌کند.

تجربه‌هایی که مبارزین جوان فلسطینی در طی نبردهای مختلف کسب می‌کنند آن‌ها را برای ایفای نقش مهم‌تر در نبرد سرنوشت‌ساز آینده در سراسر فلسطین اشغالی آماده می‌سازد.

هر گامی که مبارزه‌ی خلق فلسطین به پیش می‌برد، یک گام به پیش در مبارزه‌ی همه‌ی زحمت‌کشان - اعم از مسلمان، مسیحی، یهودی و غیره - علیه سرکوب‌گری و استثمار حاکمیت اسرائیل است. باید زیربنای مستحکم‌تری را برای پیش‌برد مبارزه‌ی انقلابی در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر اسرائیل پی‌ریزی نمود. این دولتی است که بر اساس اخراج، سرکوب و محروم ساختن خلق فلسطین از ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک، و براساس استثمار کارگران و

زحمت‌کشان سراسر اسرائیل ایجاد شده است. سرنگون ساختن رژیم اسرائیل راه را برای ایجاد فلسطینی دموکراتیک و سکولار که در آن مسلمان‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و دیگران بتوانند در صلح، آزادی و برابری زنده‌گی کنند، هموار می‌سازد.

تلاش ما در این جزوه این است که مبارزه‌ی امروز خلق فلسطین را بر متن مبارزات مردم سرکوب شده‌ی منطقه‌ی عربی - از آفریقای شمالی تا شبه جزیره‌ی عربستان - علیه سلطه‌ی استعماری و امپریالیستی قراردهیم. نقشه‌ی سیاسی این منطقه پس از بیش از هفتاد سال نبرد کاملاً دگرگون شده است. پس از جنگ جهانی اول و سقوط امپراتوری عثمانی که به مدت چندین سده خاورمیانه را در چنگال خویش گرفته بود، قدرت‌های امپریالیستی غرب چنگال‌های‌شان را برای قبضه‌ی سراسر این منطقه دراز کردند. در حال حاضر قدرت‌های امپریالیستی صاحب پای‌گاه‌های مستعمراتی واجد ارزشی در خاورمیانه و شمال آفریقا نبوده، و موقعیت مسلط‌شان به مقدار زیادی متزلزل شده است.

در چهار دهه‌ی گذشته مسئله‌ی فلسطین - پاک‌سازی، استثمار مضاعف، و محرومیت خلق فلسطین از حقوق ملی‌شان به‌دست اسرائیل - همواره مسئله‌ی محوری در این مبارزه بوده است. مبارزه در سراسر این منطقه زیر سخت‌ترین شرایط به حفظ و پایداری خلق فلسطین کمک کرده است. مادامی که اسرائیل به‌عنوان پای‌گاه امپریالیسم در منطقه حضور داشته‌باشد، این مبارزه نیز کماکان مسئله‌ی محوری در آن منطقه باقی خواهد ماند.

جمعیت فلسطین امروز بالغ بر پنج میلیون نفر است. در حدود یک‌ونیم میلیون نفر در ساحل غربی و نوار غزه تحت حاکمیت نظامی اسرائیل زنده‌گی می‌کنند. حدود هفت‌صدوپنجاه‌هزار نفر دیگر در داخل اسرائیل زنده‌گی کرده و به‌طور رسمی شهروند اسرائیل شناخته می‌شوند. نزدیک به ۲/۱ میلیون نفر نیز در اردن زنده‌گی می‌کنند که از زمان جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به این‌سو اکثریت ساکنین این کشور را تشکیل می‌دهند، و جمعیتی نیز بالغ بر یک‌ونیم میلیون نفر و

اغلب به‌عنوان پناهنده در سوریه، لبنان، کویت و دیگر کشورهای عربی پراکنده‌اند. فلسطینی‌های ساکن بقیه‌ی مناطق جهان نیز دویست‌هزار نفر برآورد می‌شود. کل جمعیت ساکن در سرزمین فلسطین، که شامل ساحل غربی، نوار غزه و اسراییل می‌شود، در حدود شش میلیون نفر است. بیش از ۲/۲ میلیون نفر از این جمعیت را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دهند.

آوریل ۱۹۸۹

جزوه‌ی حاضر بر اساس مجموعه‌ای از مقالات است که توسط فرد فلدمن و ژورژ سایاد نوشته شده و در نشریه‌ی میلیتانت، یک هفته‌نامه‌ی سوسیالیستی چاپ نیویورک، منتشر شده‌اند.

نبردِ رهایی‌بخشِ فلسطین و اعراب

فردِ فلدمن

مبارزه‌ی رهایی‌بخشِ خلقِ عرب (۱۹۶۲-۱۹۰۰)

مبارزه‌ی جاریِ فلسطینی‌ها در ساحلِ غربی، نوارِ غزه و در سراسرِ سرزمین‌های اشغالی ادامه‌ی نبردی است که مدتِ هفتادسال است که خلقِ عربِ خاورمیانه برای دستیابی به انقلابِ دموکراتیک و پایان‌بخشیدن به سلطه‌ی استعماری - امپریالیستی دنبال می‌کنند. این مبارزه در دوره‌ی استیلای امپراتوریِ عثمانی و پیش از جنگِ جهانیِ اول آغاز شد. امپراتوریِ عثمانی که مرکزِ آن در ترکیه‌ی امروزی بود به مدتِ چندین سده تمامیِ خاورمیانه را زیرِ کنترل داشت. فلسطین، به انضمامِ آنچه که امروز لبنان و اردن نامیده می‌شود، بخشی از سوریه محسوب می‌شد، که خود یکی از استان‌های امپراتوریِ عثمانی بود.

نبرد برای استقلال از اواخرِ قرنِ نوزده و اوایلِ قرنِ بیست‌ام و با اعتراض علیه ستمی که تمامیِ اعرابِ زیرِ رژیمِ فئودالی و روبه‌زوالِ عثمانی تحمل می‌کردند، آغاز شد.

چهره‌ی سیاسیِ جهان در آن مقطعِ زمانی در حالِ تکوین بود و از نقطه‌ی عطفی تاریخی عبور می‌کرد. ده‌ها میلیون زحمت‌کش در مکزیک، چین، ترکیه، و ایران در اولین سال‌های قرنِ بیست‌ام از طریقِ قیام‌های انقلابی برای دستیابی به حقِ تعیینِ سرنوشتِ خویش پا به صحنه‌ی تاریخ می‌گذاشتند.

این رخدادها با وقوعِ انقلابِ اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه که طی آن کارگران و دهقانان روسیه به رهبری حزبِ بلشویک، حاکمیتِ سرمایه‌داران و زمین‌داران را سرنگون کرده و حاکمیتِ خویش را بنا نهادند، شتابِ بازم بیشتر ی یافت. رژیمِ جدید حقِ تعیینِ سرنوشتِ ملل ستم‌دیده را به رسمیت شناخته و از انقلاب‌های ضداستعماری پشتیبانی نمود.

در جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی در کنار بازنده‌گان جنگ به رهبری امپریالیست‌های آلمانی قرار گرفت. امپریالیسم بریتانیا تلاش نمود تا با سودجویی از نارضایتی اعراب و مخالفت فزاینده‌ی آنان نسبت به حاکمیت عثمانی، اهداف جنگی‌اش را فراتر برد. دیپلمات‌ها به اعراب وعده می‌دادند که در صورت پیروزی در جنگ، استقلال آن‌ها توسط بریتانیا تضمین خواهد شد.

هنری مک ماهون^۷، یکی از دیپلمات‌های انگلیسی به حاکم حجاز، حسین ابن علی، وعده داد که بریتانیا از یک پادشاهی مستقل که تمامی شبه جزیره‌ی عربی، از سوریه تا یمن، را دربر بگیرد، پشتیبانی خواهد نمود. به ازای این وعده بود که حسین جانب بریتانیا و متحدین‌اش را علیه آلمان‌ها گرفته و جنگ پارتیزانی علیه حاکمین عثمانی را به‌راه انداخت. وی از خاندان هاشمی بود که برای مدت زمانی دراز از طوایف حاکم بر شبه جزیره‌ی عربی بودند.

نیت واقعی حکام بریتانیا برای اعراب زمانی روشن‌تر شد که انگلستان مصر را که بخش بزرگ دیگری از امپراتوری عثمانی بود "تحت الحمایه"، خویش اعلام نمود که شکل دیگری از حاکمیت استعماری بود.

در سال ۱۹۱۶ بریتانیا و فرانسه قراردادی را امضای نمودند که براساس آن منطقه‌ی عربی بین این دو کشور تقسیم می‌شد. بنابراین قرارداد سوریه و لبنان به فرانسه واگذار می‌شد، در حالی که عراق و سرزمینی که ترانس اردن (اردن امروزی) نامیده می‌شد زیر حاکمیت مستقیم و یا غیرمستقیم بریتانیا قرار می‌گرفت. بخش‌هایی از فلسطین نیز قرار شد که زیر نوعی از به اصطلاح "مدیریت بین‌المللی" قرار بگیرد.

امپریالیست‌های فرانسوی و بریتانیایی با زیر پا نهادن وعده‌های‌شان پس از پایان جنگ در سال ۱۹۱۸ شروع به تقسیم منطقه در این راستا نمودند. ارتش فرانسه مقاومت اعراب را در سوریه درهم شکست و دولت فیصل (پسر حسین) را متلاشی نمود. بعد از آن فیصل زیر حاکمیت بریتانیا در عراق به پادشاهی رسید. بریتانیایی‌ها هم‌چنین کشور اردن را در آن سوی رودخانه‌ی اردن در شرق

⁷ Henry McMahon

فلسطین ایجاد کردند. بیش‌ترین ساکنین این منطقه‌ی ناحاصل‌خیز را طوایف بدوی تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۲۱، **عبدالله** یکی از پسران **دیگر حسین**، تحت حمایت انگلستان در اردن به پادشاهی رسید. بدین‌ترتیب استعمارگران انگلیسی سلسله‌ی هاشمی را در عراق و اردن به‌کار گماشتند.

تنها یمن و بخشی که بعدها عربستان سعودی نامیده شد، توانستند در این‌زمان به استقلال رسمی دست یابند. این دو کشور از نظر اقتصادی عقب‌مانده‌ترین در منطقه‌ی خاورمیانه به‌شمار می‌رفتند. در سال ۱۹۲۴ حاکمیت **حسین** در حجاز به‌دست **ابن سعود**، رئیس خاندان آل‌سعود به پایان رسید. تا سال ۱۹۳۲، آل‌سعود توانست بیش‌تر سرزمین‌های شبه‌جزیره‌ی عربستان را زیر نفوذ خویش درآورده و بدین‌ترتیب پادشاهی عربستان سعودی را پایه‌گذاری کند.

منابع نفت خاورمیانه و سوده‌های کلان حاصل از آن دلیل عمده‌ی امپریالیست‌ها در مخالفت با هرگونه استقلال سیاسی و ترقی اجتماعی برای خلق‌های عرب بود. انگلیسی‌ها در سال ۱۹۰۸ در ایران به اولین میدان نفتی برخوردند، که جبهه‌ی جدیدی را از دست‌اندازی‌های امپریالیستی در خاورمیانه گشود. پس از جنگ اول جهانی کمپانی‌های بریتانیایی صنایع نفتی عمده‌ای را در عراق ایجاد کردند. شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی در سال ۱۹۳۰ استخراج نفت در شیخ نشین کویت در خلیج فارس را شروع کردند. کویت از سال ۱۸۹۹ تحت‌الحمایه‌ی انگلیس قرار داشت. در سال ۱۹۳۲ کمپانی‌های آمریکایی در شیخ نشین بحرین، جایی که حاکمیت استعماری بریتانیا در آن‌جا شکل یک پیمان ویژه را به‌خود گرفته بود، به نفت رسیدند. صدور نفت از عربستان سعودی در سال ۱۹۴۴ آغاز شد. در سال ۱۹۴۹ نیز صدور نفت از شیخ نشین قطر از دیگر شیخ نشین‌های خلیج فارس که زیر حاکمیت انگلستان قرار داشت، آغاز شد.

پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی اول، قرارداد ۱۹۱۶ میان فرانسه و انگلستان دست‌خوش تغییرات مهمی شد. حکام بریتانیا فلسطین را به‌عنوان بخشی از غنایم متعلق به خود دانستند. حاکمیت

استعماری بریتانیا بر فلسطین به‌طور رسمی توسط لیگ ملل، که پس از جنگ توسط بلوک امپریالیستی پیروز در جنگ ایجاد شده بود، به رسمیت شناخته شد.

دولت بریتانیا برای ایجاد مانع جدی بر سر راه مبارزه‌ی اعراب برای استقلال، از تصمیم سازمان جهانی صهیونیستی مبنی بر مهاجرت یهودی‌های اروپا به فلسطین حمایت نمود. حکام بریتانیا امیدوار بودند که این مهاجرین استعماری سهمی از مقابله با جنبش‌های دموکراتیک اعراب را به عهده خواهند گرفت.

آرتور بالفور^۸ وزیر خارجه‌ی بریتانیا در سال ۱۹۱۷ خطاب به یکی از سرمایه‌داران عمده‌ی بریتانیایی که از پروژه‌ی مهاجرنشینی حمایت نموده بود نوشت که: "دولت فخیمه‌ی بریتانیا از طرح ایجاد یک وطن ملی برای مردم یهود در خاک فلسطین به دیده‌ی موافقت می‌نگرد." اعلامیه‌ی **بالفور** همانند توافق با حکام فرانسه، وعده‌های استقلال و حق تعیین سرنوشت **مک‌ماهون** به اعراب را کاملاً زیرپانهاد. این بیانیه تا ماه مه ۱۹۲۰ در فلسطین علنی نشد.

هدف اعلام شده‌ی سازمان جهانی صهیونیستی، که در سال ۱۸۹۷ بنیان نهاده شده بود، برپایی وطنی برای یهودی‌های سرکوب شده‌ی اروپایی بود. اما، صهیونیسم (برگرفته از صهیون، که یکی از اسامی انجیلی اورشلیم است) از همان نخست بخشی از پروژه‌ی امپریالیستی برای نفوذ، به انقیاد و استعمار کشیدن خاورمیانه بوده است. **تئودور هرزل**^۹، بنیان‌گذار این سازمان نوشته بود که: "در آن جا [یعنی در فلسطین] وظیفه داریم که بخشی از برج و باروی اروپا را علیه آسیا شکل دهیم؛ مقرر تمدن علیه بربریت."

شاییمو ایزمن^{۱۰}، یکی از رهبران مرکزی جنبش برای به استعمار کشیدن فلسطین و بعدها رئیس‌جمهور اسراییل گفته بود که "ما به دنبال آنیم که تحت‌الحمایه‌ی انگلستان باشیم." او به

⁸ Arthur Balfour

⁹ Theodor Herzl

¹⁰ Chaim Weizmann

مقام‌های انگلیسی گفته بود که "یک فلسطینِ یهودی امنیتِ انگلستان را به‌ویژه در رابطه با کانال سوئز، فراهم خواهد ساخت."

هنگامی که جنگِ اولِ جهانی شروع شد، تنها هشتادوپنجاهزار یهودی در فلسطین زنده‌گی می‌کردند، که تا پایان جنگ به تعداد پنجاهوشش‌هزار نفر کاهش یافت. بسیاری از آن‌هایی که در آن‌جا ماندند متعلق به خانواده‌هایی بودند که نسل‌های پیاپی در آن‌جا ساکن بودند.

بالفور می‌گفت که متحدین "حتا پیشنهاد نمی‌کنند که در این‌مورد از ساکنینِ فعلی [فلسطین] در این‌مورد نظرخواهی شود ... صهیونیسم برای ما بسیار مهم‌تر از خواسته‌ها و آرزوهای هفت‌صدهزار عربی است که اکنون در آن سرزمین باستانی ساکن‌اند."

هیأتی که از سوی ایالات‌متحده برای بازدید از فلسطین عازم شده‌بود، در گزارش‌اش به وودرو ویلسن^{۱۱} نوشته بود که "صهیونیست‌ها به دنبال آن هستند که از ساکنینِ غیریهودی فلسطین با توسل به شیوه‌های مختلف از جمله خرید ملک و دارایی‌های‌شان، از آن‌ها خلع ید کنند." این گزارش تأکید می‌کند که اما چنین پروژه‌ای بدون توسل به زور اسلحه امکان‌پذیر نخواهد بود.

با کمک دست‌گاهِ اداریِ مستعمراتیِ انگلستان، صندوقِ ملیِ یهود متعلق به سازمان جهانی صهیونیستی پس از جنگ جهانی اول به تلاش‌اش برای خرید املاک زمین‌داران عرب شدت بخشید. دهقان‌های عرب بلافاصله از زمین‌های خریداری شده اخراج می‌گشتند، و این زمین‌ها سپس یا به مستعمره‌نشین‌های یهودی واگذار شده و یا برای مستعمره‌نشین‌های آینده نگه‌داری می‌شد، و یا آن‌که مورد استفاده‌ی صنایع متعلق به یهودی‌ها قرار می‌گرفت. در تکمیل این اقدام‌ها، مقام‌های بریتانیایی محدودیت‌های زیادی را برای زمین‌داران و دهقان‌های عرب در جهت گسترش املاک‌شان ایجاد نمودند.

از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۳۹ مساحت زمین‌های متعلق به صندوق [ملی یهود] از صدوپنجاه‌هزار جریب به چهارصدهزار جریب رسید. از سوی دیگر، تزریق پول از خارج به داخل فلسطین سبب

¹¹ Woodrow Wilson

بالارفتن قیمتِ املاک و مستغلات گشته که به نوبه‌ی خود به‌طور وسیعی باعثِ سلبِ مالکیت از دهقانان فلسطینی گردید.

سازمان‌های صهیونیستی به اخراج کارگران فلسطینی که برای کارفرماهای یهودی کار می‌کردند، فراخوان داده و خواهان جای‌گزین نمودن‌شان با ساکنینِ شهرک‌های یهودی‌نشین‌های شدند. کالاهای ساختِ اعراب تحریم شد. جریان بی‌وقفه‌ی سرمایه‌دارِ سوی صندوقِ ملیِ یهود و دیگر مدافعینِ استعمارِ فلسطین به رشد یک طبقه‌ی سرمایه‌دارِ قدرت‌مند در میان شهرک‌نشین‌ها انجامید.

یک سیستمِ جداسازی علیه اعراب به‌سرعت شکل گرفت که امتیازهای ویژه‌ای، از جمله تفاوت در دست‌مزدها را برای شهرک‌نشین‌ها در نظر گرفت. برای حفظ و حراست از این امتیازهای ویژه بود که شهرک‌نشین‌ها دست به ایجادِ واحدهای مسلح زدند که در نهایت ارتش‌های **هاگانا**^{۱۲} و **ایرگون**^{۱۳} را قالب ریخت. به دنبالِ جنگ‌هایی که این ارتش‌ها به راه انداختند، کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد که از آن پس تا کنون در حالِ گسترش است. انگلیسی‌ها برای تحکیم پایه‌های حکومتِ خویش در فلسطین با صهیونیست‌ها همکاری نمودند. این دو نیرو به‌ویژه علیه مبارزه‌ی رو به رشدِ ملیِ فلسطینی‌ها با یک‌دیگر همکاری نمودند. اما، به دلیلِ مخالفتِ انگلستان با هدفِ صهیونیست‌ها برای تبدیلِ فلسطین به یک سرزمینِ مستقل و خالصِ یهودی، میان امپریالیسمِ انگلستان و یهودی‌ها اختلاف بروز کرد.

مقاومتِ فلسطینی‌ها در برابرِ استعمار به بسطِ آگاهی ملی و مقاومت در برابرِ حاکمیتِ بریتانیا دامن زد. تظاهراتِ وسیع فلسطینی‌ها در سال ۱۹۲۱ علیه حاکمیتِ بریتانیا و استعمارِ صهیونیستی و هنگامِ بازدیدِ **وینستون چرچیل**^{۱۴}، وزیرِ متسمراتِ کابینه‌ی وقتِ بریتانیا، سرتاسرِ فلسطین را

¹² Haganah

¹³ Irgun

¹⁴ Winston Churchill

دربرگرفت. دیدار *آرتور بالفور* از فلسطین در سال ۱۹۲۵ با یک اعتصاب عمومی از سوی اعراب روبه‌رو شد.

در سال‌های دهه‌ی سی جنبش‌های رو به رشد ملی به یک قیام عمومی علیه حاکمیت بریتانیا تبدیل شد. این زمان مصادف شد با ناآرامی‌های عمومی در سرتاسر فلسطین؛ قیام عمومی در مصر که حاکمیت انگلیسی‌ها را به خطر افکند؛ و اعتصاب عمومی در سوریه که قدرت استعماری فرانسه را به لرزه درآورد. بریتانیا در سال ۱۹۳۲ به‌طور رسمی استقلال عراق را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۳۷ به تحت‌الحمایه‌گی مصر پایان داد.

در سال ۱۹۳۶ یک اعتصاب عمومی سراسر فلسطین را فراگرفت و کمیته‌های ملی اعراب در سراسر کشو پاگرفت. خاتمه‌ی استعمار صهیونیستی در صدر خواسته‌های این اعتصاب عمومی قرار داشت. دهقان‌های فلسطینی به مدت سه سال جنگ چریکی موفقی را علیه حاکمیت بریتانیا به پیش بردند. در سال ۱۹۳۸ تمامی نواحی عرب‌نشین به زیر حاکمیت رزمندگان آزادی درآمد که سیستم اداری غیررسمی‌ای را به وجود آورد که در نهایت و با زحمت زیاد توسط نیروهای انگلیسی درهم شکسته شد. امپریالیست‌های بریتانیایی از شبه نظامی‌های صهیونیست در جنگ علیه اعراب استفاده کردند. نیروی پلیس بیست‌هزار نفری یهود و گشت شبانه‌ی مشترک یهودی‌ها و ارتش بریتانیا در همین زمان ایجاد شد.

در اوج این نبرد ضدامپریالیستی نیمی از ارتش بریتانیا در خاورمیانه زمین‌گیر شده بود. بنا به آمار رسمی و بی‌تردید بسا دور از واقعیت که از سوی بریتانیا انتشار یافت، یک‌هزارتن عرب در خاموش کردن شعله‌های قیام به دست انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها کشته شده و تعداد صد نفر نیز به دار آویخته شدند.

سرکوب قیام ۳۹-۱۹۳۶ به استعمارگران این فرصت را داد که خلق فلسطین را هر چه بیش‌تر در تنگنا قرار دهند. روزنامه‌ی اسراییلی *هاآرتص*^{۱۵}، سه دهه پس از آن در جمع‌بندی تحولات آن دوره

¹⁵ Ha'aretz

نوشت که "جامعه‌ی یهود از حوادثِ خطرناکِ سال ۱۹۳۶ به واسطه‌ی حمایتِ بی‌دریغِ دولت و ارتشِ انگلستان در فلسطین در موقعیتِ بهتر و بسیار قدرتمندتری پدیدارشد. رویارویی با بریتانیا موجب تضعیفِ نظامیِ فلسطینی‌ها شده و باعثِ نابودیِ بخشی از رهبریِ اعراب در کشور شد."^{۱۶} ژوزف ویتس^{۱۶}، رییسِ بخشِ استعماریِ آژانسِ یهود در دفترِ خاطراتِ آش در سال ۱۹۴۰ نیتِ واقعیِ آژانسِ یهود را بدون هیچ پرده‌پوشی اعلام نموده است. ویتس نوشت که: "بین خودمان این مسئله باید کاملاً روشن شود که در این کشور جا برای هر دو ملت وجود ندارد. تنها راهِ حلِ ممکنِ فلسطین، حداقل فلسطینِ غربی، بدون اعراب است. ... و هیچ راهی جز انتقالِ اعراب به کشورهای همسایه وجود ندارد؛ همه‌شان را باید انتقال داد؛ حتی یک دهکده و یا یک عشیره را نباید به‌حالِ خود رها ساخت."

مبارزه‌ی ضداستعماری در دوره‌ی جنگِ دومِ جهانی در گوشه و کنارِ جهان قدرت گرفت. جنگِ دوم باعثِ تضعیفِ قدرت‌های امپریالیستیِ اروپا شد. در خاورمیانه، سوریه و لبنان از زیر قیدِ فرانسه رهاشده و استقلال‌شان را به دست آوردند. حاکمیتِ بریتانیا بر ترانس اردن، که بعد اردن نامیده شد، خاتمه یافت. نیروهای بریتانیایی هم‌چنین مجبور شدند که مصر و عراق را ترک کنند. در سال ۱۹۴۵ بلوکی از کشورهای عربی دست به ایجادِ لیگِ عرب زد. اما، کشورهای تازه استقلال یافته ضعیف و عقب مانده بوده و در زیر استیلای طبقه‌ی زمین‌دار و در بسیاری موارد تحتِ حاکمیتِ پادشاهی‌های دست‌نشانده‌ی امپریالیست‌ها قرارداشتند.

امپریالیسمِ ایالات‌متحده، تنها قدرتِ امپریالیستی که از جنگِ دومِ جهانی پیروز بیرون آمد، بلافاصله برای جای‌گزینیِ سرمایه‌دارانِ انگلیسی و فرانسوی و به‌مثابه‌ی قدرتِ مسلط در خاورمیانه خیز برداشت. از آن‌جایی که حاکمیتِ استعماری در منطقه رو به زوال قرارداشت، حاکمانِ ایالات‌متحده استعمارِ صهیونیستی را به‌عنوانِ سلاحی نیرومند علیه مبارزه‌های ضدامپریالیستیِ منطقه ارزیابی نمودند. در حالی که لندن در مقابلِ خواستِ صهیونیست‌ها برای استقلالِ مقاومت

¹⁶ Joseph Weitz

می‌نمود، واشنگتن به‌عنوان بزرگ‌ترین حامی ایجاد یک دولت سرمایه‌داری یهود در سرزمین فلسطین ظاهر شد.

دولت ایالات‌متحده و صهیونیست‌ها به ده‌هزار یهودی اروپایی بازمانده از قتل‌عام نازی‌ها به‌عنوان وسیله‌ای برای تحکیم عملیات‌شان در فلسطین می‌نگریستند. حتا از اسکان این یهودی‌ها در اروپا و ایالات‌متحده تا آن‌جایی که امکان داشت به‌طور سیستماتیک جلوگیری شده، و در عوض تشویق می‌شدند که به سرزمین فلسطین سرازیر شوند. بلافاصله پس از پایان جنگ نزدیک به هفتاد‌هزار یهودی وارد فلسطین شدند. یک هیئت بررسی انگلیسی - آمریکایی در ماه مه ۱۹۴۶ توصیه نمود که صد‌هزار یهودی ساکن در اردوگاه‌های پناهنده‌گی اروپا بلافاصله به فلسطین فرستاده شوند. رسانه‌های سرمایه‌داری این بهره‌برداری سخیف از پناهنده‌گان را زیر عنوان به اصطلاح "انسان دوستی" ستودند، در حالی که مقاومت فلسطینی‌ها در برابر تجاوز به سرزمین‌شان با عناوینی هم چون "یهودی‌ستیزی" مورد حمله قرار می‌گرفت.

حاکمان انگلیسی، اما، در برابر فشار برای پایان دادن به حاکمیت‌شان در فلسطین و تحویل آن به صهیونیست‌ها و حامی‌های آمریکایی‌شان مقاومت نمودند. بعضاً مقامات استعماری سعی می‌نمودند که جریان ورود مهاجرین یهودی به فلسطین را کند و یا حتا متوقف سازند. ارتش‌های **هاگانا** و **ایرگون** که تا آن‌زمان توانسته بودند بیش از شصت‌هزار نفر را به خدمت بگیرند، دست به عملیات تروریستی علیه مقامات و نیروهای نظامی بریتانیا و همین‌طور علیه فلسطینی‌ها زدند. دولت بریتانیا به‌سرعت از مواضع خود عقب نشست.

به‌دنبال کمپین گسترده‌ی دیپلمات‌های آمریکایی، عاقبت در هفده‌ام نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با سی‌وسه رأی موافق در برابر سیزده رأی مخالف خاتمه‌ی حاکمیت بریتانیا بر فلسطین و تقسیم این کشور به دو کشور یهودی و فلسطینی را اعلام نمود. این اقدام مورد موافقت دولت شوروی نیز قرار داشت.

کل جمعیت فلسطین در آن سال نزدیک به دومیلیون نفر بود که تقریباً یک‌سوم آن یهودی بودند. بر اساس این توافق‌نامه، مساحتی که برای ایجاد دولت اسرائیل در نظر گرفته شده بود پنجاه و چهار درصد کل فلسطین با جمعیتی نزدیک به یک‌میلیون نفر بود که تنها پنجاه و پنج درصد آن را یهودی‌ها تشکیل می‌دادند.

از نظر توده‌های عرب تقسیم اجباری فلسطین ضربه‌ای بزرگ بر مبارزه‌ی استقلال‌طلبانه‌اش محسوب می‌شد. هیأت‌های نماینده‌گی دولت‌های عرب تصمیم سازمان ملل را محکوم کردند، و لیگ عرب وعده‌ی مقاومت در برابر عملی شدن این تصمیم را داد. به موازات شروع مقاومت چریک‌های عرب و فلسطینی در برابر جداسازی، ارتش صهیونیستی به حمله‌های‌اش علیه نیروهای بریتانیایی خاتمه داده و به جای آن عملیات انتقام‌جویانه علیه دهکده‌های فلسطینی را شدت بخشید. هدف صهیونیست‌ها درهم شکستن مقاومت فلسطینی‌ها و ایجاد اکثریت یهودی در مناطقی بود که به آن‌ها اختصاص داده شده بود. پس از این مرحله بود که صهیونیست‌ها شروع به دست‌اندازی به مناطقی نمودند که بر طبق همان قطع‌نامه‌ی سازمان ملل به فلسطینی‌ها اختصاص یافته بود.

قتل‌عام در دهکده‌ی **دیر یاسین** به دست واحدهای نظامی صهیونیستی در نهم آوریل ۱۹۴۸ به وقوع پیوست که در آن دویست و پنجاه و چهار فلسطینی غیر مسلح قتل‌عام شدند. این جنایت و "انتقام‌جویی‌هایی" از این دست باعث شد که موج عظیمی از توده‌های فلسطینی دست از خانه و کاشانه‌شان برداشته و سرزمین‌شان را ترک کنند. **مناخیم بگین**^{۱۷}، که بعد نخست‌وزیر اسرائیل شد، نوشته بود که "عرب‌ها در حال فرار فریاد می‌زدند، **دیر یاسین!**" تا پانزده‌ام ماه مه ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل رسماً موجودیت یافت، نزدیک به دویست‌هزار نفر فلسطینی با زور سرنیزه‌ی صهیونیست‌ها از خانه و زنده‌گی‌شان بیرون رانده شده بودند.

¹⁷ Menachem Begin

به دنبال اعلام موجودیت کشور جدید، نیروهای سوری، اردنی، لبنانی، عراقی، مصری و سعودی با عبور از مرزها وارد فلسطین شدند. کل این نیروها بالغ بر هشتاد هزار نفر می‌شد که از آن میان تنها بیست تا بیست و پنج هزار نفر وارد نبرد با نیروهای اسرائیلی شدند که بسیاری از آنها در جنگ جهانی دوم جنگیده بودند.

در این نبردها، اسرائیلی‌ها نیروهای عرب را شکست داده و بر سرزمین‌های باز هم بیش‌تری چنگ انداختند. سربازان مصری نوار غزه را تصرف کردند. در یک اقدام دیگر، که شدیداً مورد انتقاد دیگر کشورهای عرب قرار گرفت، پادشاهی اردن ساحل غربی رود اردن را که از گزند اسرائیلی‌ها به دور مانده بود، اشغال نمود. بدین ترتیب کل مناطقی که بر اساس طرح تقسیم سازمان ملل متحد به فلسطینی‌ها تعلق می‌گرفت یک‌جا بلعیده شد.

در این زمان اسرائیل چهار پنجم سرزمین فلسطین را در کنترل داشت. از جمعیت نه صد هزار نفری فلسطینی‌ها که در این مناطق زنده‌گی می‌کردند، در این زمان تنها صدوسی و سه هزار نفر باقی‌مانده بود. بقیه‌ی آنها، به جز آن‌هایی که کشته شده بودند، مجبور به ترک سرزمین و پذیرفتن رنج آواره‌گی شدند. شاییم وایزمن، رئیس‌جمهور اسرائیل که به‌وجود آمده بود گفت که: "پاک‌سازی معجزه‌آسایی بود، که کار اسرائیل را به طرزی باورنکردنی آسان ساخت."

دولت اسرائیل تمامی زمین‌ها و دارایی‌های آن‌هایی را که سرزمین‌شان را ترک نموده بودند، مصادره کرد و علاوه بر آن چهل درصد از زمین‌های آن‌هایی را که مانده بودند نیز به‌زور از دست‌شان خارج ساخت. تقریباً کل زیتون‌زارهای اسرائیل، ده هزار جریب از تاکستان‌ها، بیست و پنج هزار جریب از باغ‌های مرکبات اسرائیلی‌ها از این راه به‌دست آمد. به این‌ها باید نزدیک به ده هزار مغازه، کارگاه و شرکت‌های کوچک و بزرگ فلسطینی‌ها را نیز اضافه کرد.

در طی سه دهه پس از آن، میلیاردها دلار کمک به اسرائیل سرازیر شد که کمک‌های سازمان‌های طرف‌دار صهیونیسم و خسارات‌هایی که آلمان به دلیل جنایت‌های هیتلر می‌باید می‌پرداخت را

شامل می‌شد. کمک‌های مزبور، به‌علاوه‌ی ثروتی که از فلسطینی‌ها به‌غارت گرفته شده بود، به سرعت اسرائیل را به یک پای‌گاه مهم اقتصادی و نظامی برای امپریالیسم در منطقه تبدیل ساخت. اما، درست برخلاف آنچه که حامیان اسرائیل پنداشته بودند، جنگ ۱۹۴۸ نه تنها نتوانست بر مبارزه‌های ضدامپریالیستی خلق عرب نقطه‌ی پایان بگذارد، بلکه مخالفت با استعمار اسرائیل را در میان توده‌های عرب وسیع‌تر و عمیق‌تر ساخت. تلاش فلسطینی‌ها در راستای ایجاد سازمانی برای پیش‌برد امر سرنگونی رژیم اسرائیل به مبارزات ضدامپریالیستی در خاورمیانه و شمال آفریقا، از انقلاب‌های ملی - دموکراتیک اوایل دهه‌ی پنجاه که مصر را متحول ساخت تا انقلاب الجزایر و ایران که بعدها از راه رسید، گره خورد.

رژیم‌های وابسته به امپریالیسم که ناتوانی‌شان در دفاع از فلسطینی‌ها و کشورهای خود در مقابل اسرائیل به اثبات رسیده، زیر توفانی از انتقاد قرار گرفتند. مبارزات مردمی برای ایجاد تحولات اجتماعی شدت یافت. تلاش رژیم‌های وابسته در منطقه برای سرکوبی مبارزه‌ی فلسطینی‌ها به منظور سازش با اسرائیل با مقاومت سرسختی روبه‌رو گردید.

در نتیجه‌ی اولین جنگ با اسرائیل، اردن به شدت به‌لرزه افتاد. اشغال نوار غربی به‌علاوه‌ی ورود صدها هزار پناهجوی فلسطینی به این معنا بود که اکثریت جمعیت این کشور را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دادند. فلسطینی‌ها در درون و بیرون اردوگاه‌های پناهجویان خواهان دستیابی به حقوق دموکراتیک خویش شدند. **ملک عبدالله**، پادشاه وقت اردن، ناچار شد که به همه‌ی فلسطینی‌ها تابعیت اردنی داده و نیمی از کرسی‌های پارلمان را به فلسطینی‌ها اختصاص دهد. شواهدی که گویای مذاکره‌های پنهانی **ملک عبدالله** با اسرائیلی‌ها بود باعث برانگیخته شدن مخالفت فلسطینی‌ها با حاکمیت وی گردید. پس از قتل **ملک عبدالله** در سال ۱۹۵۱، جانشین‌های وی، **اول تلال** و سپس **حسین**، هر دو در این رابطه کاملاً محتاط بودند.

پس از تأسیس اسرائیل، اولین ضربه بر سلطه‌ی امپریالیستی در منطقه در مصر وارد آمد. در خلال ناآرامی‌های مردمی در سال ۱۹۵۲، جنبش افسران آزاد در مصر به رهبری **جمال عبدالناصر** با

یک کودتای نظامی **ملک فاروق** را سرنگون ساخته و به عمر پادشاهی مصر که برای مدت زمانی طولانی در خدمت امپریالیسم انگلیس قرارداد داشت، خاتمه داد.

جمال عبدالناصر، رهبر جنبش افسران آزاد، در سال ۱۹۵۴ به ریاست دولت مصر رسید. دولت ناصر زمین‌های زمین‌داران بزرگ را میان دهقان‌های بی‌زمین و کم‌زمین تقسیم نمود. کاهش اجاره‌بها باعث افزایش درآمد میلیون‌ها دهقان مصری شد.

دولت ناصر به مبارزه‌ی مردم سودان برای پایان دادن به استیلای به استعماری کمک نموده و خواهان اخراج نزدیک به هشتاد هزار نیروی انگلیسی مستقر در منطقه‌ی کانان سوئز شد. بریتانیا نیروهای اش را در سال ۱۹۵۵ از کانال سوئز خارج کرده، و در سال ۱۹۵۶ نیز از سودان خارج شد. هنگامی که در سال ۱۹۵۴ جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی الجزایر مبارزه‌ی مسلحانه را در راستای کسب استقلال از استعمار فرانسه آغاز نمود، دولت مصر به مبارزین این جنبش کمک رساند. ناصر از خواسته‌های استقلال‌طلبانه در تونس و مراکش برای پایان دادن به استعمار فرانسه نیز حمایت نمود. این هر دو کشور در سال ۱۹۵۶ به استقلال دست یافتند.

در حالی که امپریالیسم ایالات متحده بر کشورهای تازه به استقلال رسیده‌ی آفریقا و آسیا برای وارد شدن به پیمان‌های نظامی فشار می‌آورد، دولت مصر بر سیاست عدم تعهد، آنچه که در آن روز سیاست "بی‌طرفی" نامیده می‌شد، انگشت گذاشت. مصر با پیمان بغداد که یک اتحاد نظامی میان کشورهای بریتانیا، ترکیه، پاکستان، ایران، عراق، و بعدها ایالات متحده در جهت ایجاد کمربند امنیتی بود، به مخالفت برخاست. این پیمان اجازه‌ی دخالت نظامی برای نجات رژیم‌های مرتجع و وابسته را به کشورهای عضو می‌داد. هنگامی که مصر دولت چین را به رسمیت شناخت، دولت ایالات متحده پیشنهادش را برای ساختن سدی بر رودخانه‌ی نیل پس گرفت.^{۱۸}

واشنگتن، لندن، و پاریس روی اسرائیل برای مقابله با مصر حساب می‌کردند. در سال ۱۹۵۵ رژیم اسرائیل مبادرت به انجام پنج رشته عملیات در داخل مصر کرد که منجر به کشته‌شدن ده‌ها نفر

واشنگتن در آن زمان روابط دیپلماتیک اش را با چین قطع کرده و خواهان به رسمیت شناختن رژیم ضدانقلابی حاکم بر تایوان بود^{۱۸}

شد. این حمله‌ها به منزله‌ی اختطاری بود به رژیم ناصر که اگر وی به خواسته‌های امپریالیستی و صهیونیستی گردن نهد باید انتظار بیش از آن را داشته باشد. ناصر نیز به تلافی این حمله‌ها به رزمنده‌های فلسطینی اجازه داد تا علیه اسرائیل از داخل خاک مصر عملیات کنند.

ناصر در ژوئیه سال ۱۹۵۶ کمپانی مشترک بریتانیایی - فرانسوی را که بر کانال سوئز تملک داشت ملی نمود. دولت‌های ایالات متحده، انگلستان و فرانسه به تلافی این عمل مصر دارایی‌های آن کشور را بلوکه نمودند. در اکتبر همان سال نیروهای اسرائیلی با تجاوز به مصر به سمت سوئز شروع به پیشروی کردند. مصر درخواست مشترک بریتانیا و فرانسه که خواهان فرستادن نیروی نظامی و استقرار در شهرهای پورت سعید، اسماعیلیه و سوئز به منظور به اصطلاح تأمین آزادی رفت و آمد در کانال بودند را رد نمود. نیروی هوایی فرانسه و انگلستان پای‌گاه‌های هوایی مصر را بمب باران کرده و کماندوهای‌شان را در پورت سعید پیاده کردند که با مقاومت سرسختانه‌ی مردم پورت سعید روبه‌رو شد.

تجاوز مشترک نیروهای فرانسوی - انگلیسی - اسرائیلی موجی از نفرت و اعتراض را در سراسر جهان برانگیخت. حتا دولت ایالات متحده به سرعت خود را از این عملیات دور ساخت. دولت شوروی تهدید نمود که به حمایت از مصر وارد عمل خواهد شد. دولت‌های متجاوز مجبور شدند در حالی که هنوز کانال در دست مصری‌ها بود نیروهای‌شان را از آن کشور خارج سازند. به دنبال این ماجرا تعداد پنجاه و پنج کمپانی فرانسوی و بریتانیایی در مصر ملی اعلام شد.

خاتمه‌ی عملیات تجاوزکارانه در سوئز به مثابه‌ی یک پیروزی تاریخی برای نهضت استقلال طلبانه‌ی اعراب و مقدمه‌ای بر افول سلطه‌ی امپریالیستی بر منطقه تلقی می‌شد. چارلز کرمینز^{۱۹}، یکی از مشاوران دولت ایالات متحده، چهار سال بعد در تشریح اقدام مصر گفته بود که "تصمیم ملی کردن کمپانی کانال صرفاً اقدامی علیه یک کمپانی و یا حتا یک کشور نبوده است. بلکه، این تصمیم تمامیت سیستمی را که قدرت‌های غربی و متحدین‌شان با استفاده از آن

¹⁹ Charles Cremeans

سلطه‌شان را بر بسیاری از امور دنیا حفظ می‌نمودند به‌چالش کشید. "موفقیت این مبارزه‌جویی الهام‌بخش دیگران شد.

به موازات گسترش ناآرامی‌ها در مصر، در ایران نیز موجی از مبارزات مردمی در جریان بود. ایران، کشوری که اکثریت جمعیت‌اش را غیرعرب‌ها تشکیل می‌دهند، نقشی کلیدی در منطقه‌ی خاورمیانه بازی می‌کند.

نارضایتی در ایران در بهار سال ۱۹۵۱ به انتخاب **محمد مصدق** به‌عنوان نخست‌وزیر و ملی شدن کمپانی نفت ایران - انگلیس که در مالکیت بریتانیا قرارداشت، انجامید. هواداران سلطنت **محمد رضا پهلوی** در مخالفت با سمت‌گیری ملی **مصدق** بلافاصله شروع به سازماندهی کردند. شاه در اوت ۱۹۵۳ مجبور به ترک کشور شد، ولی یک هفته بعد، و پس از موفقیت کودتایی که توسط سازمان جاسوسی ایالات‌متحده علیه دولت **مصدق** طراحی شده بود، به ایران بازگشت. به دنبال بازگشت شاه به ایران، سرکوب وحشیانه بار دیگر از سر گرفته شد و حاکمیت زمین‌داران و سرمایه‌داران بیش از پیش تحکیم گردید.

به موازات بحران **سوئز**، مبارزات توده‌ای دولت سوریه را به انجام رفرم و اتخاذ مواضع ضدامپریالیستی وادار ساخت. مصر و سوریه بین سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۵۸ به‌طور رسمی زیر عنوان جمهوری متحده عربی به‌هم پیوستند که بعداً با پیوستن یمن، ایالات‌متحده عربی را تشکیل دادند.

افسران وطن‌دوست عراقی در ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۸ **ملک فیصل دوم** را سرنگون کرده و بدین ترتیب به حیات سی‌ساله‌ی پادشاهی که به دست امپریالیست‌های انگلیسی بر عراق حاکم شده بود خاتمه دادند. دولت جدید اعلام جمهوری نموده و از پیمان موسوم به بغداد خارج شد.

این تحول باعث تعمیق بحران در اردن گردید. از این‌رو **ملک حسین** پادشاه اردن نیز مجبور شد که از پیمان بغداد خارج شده و فرماندهی انگلیسی ارتش اردن را از این کشور اخراج نموده و پیمان‌نامه‌ای را که سلطه‌ی بریتانیا بر اردن را تضمین می‌نمود لغو سازد.

کمیل شمعون، رییس‌جمهور لبنان که از اقلیت مسیحی مارونی لبنان بود، در سال ۱۹۵۸ تلاش نمود تا با الحاق تبصره‌ای به قانون اساسی برای خود یک دوره‌ی دیگر را در مقام ریاست‌جمهوری تضمین کند. این مسئله باعث شورش در میان اکثریت مسلمان این کشور شد که عملاً در دست‌گاه سیاسی به‌جای مانده از دوران استعمار فرانسه از حقوق سیاسی محروم شده بود.

هنگامی که سرنگونی **شمعون** در چشم‌انداز قرار گرفت، **آیزنهاور** رییس‌جمهور وقت ایالات‌متحده برای سرپا نگاه داشتن وی بیش از چهارده‌هزار سرباز را به لبنان فرستاد. این در حالی بود که دولت بریتانیا هم‌زمان برای کمک به رژیم **ملک حسین** بیش از دوهزار نیرو به اردن فرستاده بود. واشنگتن برای این اقدام‌اش "دکترین آیزنهاور" را که فرستادن نیرو به خاورمیانه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" را حق ایالات‌متحده می‌دانست، دست‌آویز قرارداده بود.

اگرچه **شمعون** ناچار به کناره‌گیری شد، اما، عملیات ایالات‌متحده و بریتانیا در سرپا نگاه داشتن رژیم‌های لبنان و اردن به‌طور موقت با موفقیت به انجام رسید. این عملیات، اما، به هیچ‌روی به معنای خاتمه‌ی نارضایتی‌ها و ناآرامی‌ها در منطقه نبود. کودتای سال ۱۹۶۲ در یمن پرونده‌ی خاندان پادشاهی در این کشور را بسته و حکومت جمهوری را به‌جای آن مستقر ساخت. در سال ۱۹۶۱ شیخ‌نشین کویت مستقل شده و بدین ترتیب به عمر تحت الحفظه‌گی و مدیریت‌های استعماری در شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس به‌طور رسمی پایان داده شد.

در سال ۱۹۶۲ حکام فرانسوی ناچار شدند که استقلال الجزایر را بپذیرند که بلافاصله دولت "کارگران و کشاورزان" جای حاکمیت استعماری را گرفت. اگرچه، این دولت به توسط کودتای نظامی در سال ۱۹۶۵ سرنگون گردید، اما، آگاهی‌های ضدامپریالیستی روبه‌رشد توده‌ها دولت کودتا را به ادامه‌ی اقدامات ضدامپریالیستی، و از جمله حمایت از مبارزه‌ی مردم فلسطین، ملزم ساخت.

سازمان یابی فلسطینی‌ها (۱۹۷۵-۱۹۵۱)

ضربه‌هایی که بر پیکر سلطه‌ی امپریالیستی در منطقه وارد شد بر انزوای اسرائیل افزود. در این چارچوب بود که فلسطینی‌ها با وجودی که یا در اردوگاه‌های پناهجویان پراکنده بوده، و یا در گوشه و کنار جهان در تبعید به سر می‌بردند، مبارزه را برای بازپس گرفتن وطن‌شان آغاز نمودند. **یاسر عرفات** به همراه عده‌ای دیگر در سال ۱۹۵۱ اتحادیه‌ی دانش‌جویان فلسطینی را تشکیل داد. **عرفات** خود در مقاومت مسلحانه‌ی فلسطینی‌ها در برابر یورش اسرائیلی‌ها پیش از ۱۹۴۸ شرکت داشت. **صلاح خلف**، یکی از کسانی که در ایجاد اتحادیه‌ی دانش‌جویان شرکت داشت، در این باره گفته است که "ما می‌دانستیم که فلسطینی‌ها از چه رنج می‌برند. ما به این نکته آگاه بودیم که فلسطینی‌ها نمی‌توانند از رژیم‌های عرب، که عمدتاً وابسته به امپریالیسم‌اند، انتظاری داشته باشند؛ و در عین حال هرگونه اتکای‌شان به احزاب سیاسی در منطقه اشتباه می‌بود. ما باور داشتیم که فلسطینی‌ها تنها باید به خود متکی باشند."

خالد الحسن، یکی دیگر از رهبران این جریان، می‌گوید "هر کجا که تجمعی از فلسطینی‌ها وجود داشته باشد، مقاومت فلسطین نیز در آن جا وجود دارد." بدین ترتیب در نقاط مختلف جهان گروه‌های فلسطینی یکی پس از دیگری شکل گرفت.

عرفات و هم‌زمان وی در نهایت به کویت نقل مکان نمودند، جایی که به‌علت وجود جامعه‌ی بزرگی از فلسطینی‌ها، آزادی عمل بیش‌تری داشتند. در آن جا بود که آن‌ها نشریه‌ی "فلسطین ما" را که نقش مهمی در اتحاد مبارزین تبعیدی داشت منتشر می‌نمودند. این گروه در سال ۱۹۶۲ با برپایی کنفرانسی "جنبش آزادی‌بخش فلسطین" (**الفتح**) را پایه‌گذاری کرد. هدف این سازمان آزادی فلسطین از طریق مبارزه‌ی مسلحانه و با تکیه به سازمان‌های فلسطینی بود. الفتح تلاش

نمود تا همه‌ی فلسطینی‌ها را از طبقات و با جهان‌نگری‌های متفاوت متحدسازد. **خلف** می‌گوید که "از همان نخست هدف **الفتح** به گرد هم آوردن همه از منتهای راست تا منتهای چپ بوده است." رژیم **ناصر** در سال ۱۹۶۴ میزبان کنفرانسی بود که در قاهره و با حضور سیزده تن از رهبران عرب برای بررسی مسئله‌ی فلسطین تشکیل شده بود. تمامی گردهم‌آیی‌های پیش از آن کاری جز صدور فراخوان برای اجرای قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد انجام نداده و هیچ قدمی در مسیر حمایت از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها برنداشته بود. در گزارش رسمی از این کنفرانس آمده است که، "در زمینه‌ی سازمان‌یابی خلق فلسطین، برای کمک به آن‌ها در راستای ایفای نقش در راه‌رهای کشورشان و دستیابی به حق تعیین سرنوشت، در این کنفرانس تصمیم‌های لازم گرفته شده است." این گردهم‌آیی به ایجاد سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری **احمد شکیری**، از طرفداران سرسخت **ناصر**، انجامید. به‌رغم تمامی بدگمانی‌های موجود در رابطه با عدم استقلال ساف و وابسته‌گی‌اش به مصر و دیگر دولت‌های عرب، الفتح در کنفرانس پایه‌گذاری این سازمان شرکت نمود.

در اواخر سال ۱۹۶۴ بود که سازمان الفتح نخستین عملیات چریکی‌اش را علیه اسرائیل به انجام رساند. یک سال بعد، تعداد عملیات نظامی سازمان به سی‌وپنج رسید. عملیات مسلحانه‌ی رهایی‌بخش الفتح الهام‌بخش بسیاری از فلسطینی‌ها شد.

هم‌زمان با رشد مبارزه‌ی مسلحانه در فلسطین، اسرائیلی‌ها نیز خود را برای وارد ساختن ضربه‌های جدید مهیا می‌ساختند. رشد اقتصاد سرمایه‌داری اسرائیل نیازمند بازارهای تازه و نیروی کار ارزان بیش‌تری بود. خیزش مقاومت انقلابی فلسطین که در سراسر مرز اسرائیل، به‌ویژه در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن، از پای‌گاه حمایتی وسیعی برخوردار بود، موجودیت اسرائیل را با خطر جدی روبه‌رو می‌ساخت. حتا مرتجع‌ترین رژیم‌های عرب نیز ناچار بوده‌اند که از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها پشتیبانی نموده و اقدام به تحریم اقتصادی و دیپلماتیک اسرائیل کنند.

اسرائیل، اما، دست‌اندرکارِ تدارکِ یک حمله‌ی نظامی بود که به گمان‌آش می‌توانست آن‌دسته از دولت‌های عرب که سرسختانه‌ترین مواضعِ ضدِ امپریالیستی را اتخاذ نموده بودند، مانند مصر و سوریه، سرنگون ساخته و یکبار و برای همیشه قیامِ فلسطینی‌ها را نابود ساخته، و هم‌زمان نیز برای سرمایه‌دارهای اسرائیلی بازارِ وسیع و نیروی کارِ ارزان را به‌منظورِ استثمارِ مضاعف فراهم سازد.

اسرائیل با اطمینان از پشتیبانی کامل واشنگتن بمباران سنگین و تجاوزِ گسترده‌ای را در پنج‌ام ژوئن ۱۹۶۷ علیه سوریه، اردن و مصر آغاز نمود. حمله‌های غافل‌گیرانه‌ی اسرائیل توانست در ساعات اولیه‌ی جنگ نیروی هوایی این کشورها را تقریباً به‌طورِ کامل منهدم سازد. طی شش روز نبردهای سنگین، به‌رغمِ مقاومتِ سرسختانه‌ی اعراب، نیروهای اسرائیلی توانستند نوارِ غزه و صحرای سینا را در مصر، اورشلیم شرقی و نوارِ غربی رود اردن را در اردن، و بلندی‌های جولان در سوریه را اشغال کنند.

در پس‌آمدِ این جنگ، بیش از دویست‌هزار پناهنده‌ی فلسطینی از ساحلِ غربی رود اردن و ده‌هزار تن از نوارِ غزه خارج شدند. اما، اشغال‌گران اسرائیلی این‌بار برخلافِ رفتارشان در سال ۱۹۴۸، از کشتارِ کورکورانه‌ی فلسطینی‌ها، که باعث فرارِ صدها هزار تن شده بود خودداری نمودند. هدفِ حاکمان اسرائیل از این تجاوز نه‌تنها چنگ‌اندازی به آن بخش‌هایی از سرزمین‌های فلسطین بود که در ۱۹۴۸ به اشغال درنیامده بود، بلکه در عین می‌خواست که ساکنین این مناطق را نیز به چنگ آورد.

بلافاصله پس از جنگ، اسرائیلی‌ها اورشلیم شرقی را ضمیمه نمودند. ساحلِ غربی رود اردن به‌طورِ رسمی به یهودیه و السامره تغییرنام یافت. اما، به‌طورِ رسمی ضمیمه نشد، بلکه به‌همراهِ نوارِ غزه زیرِ حاکمیتِ نظامی قرارگرفت. اما، آینده‌ی صحرای سینا نیز که زیرِ حاکمیتِ نظامی اسرائیل قرارگرفته بود نامعلوم باقی‌ماند. از سوی دیگر، بلندی‌های جولان که نزدیک به چهارده‌هزار سوری

را در خود جای می‌داد رفته‌رفته توسط شهرک‌های یهودی‌نشین نقطه‌چین شده و سرانجام در سال ۱۹۸۱ به‌طور رسمی به اسرائیل ضمیمه شد.

با ضمیمه نساختن نوارِ غزه و ساحلِ غربیِ رودِ اردن، اسرائیل خود را از دادن هر گونه حقوقِ سیاسی به بیش از یک میلیون فلسطینی ساکن این مناطق معاف ساخت. حاکمیتِ نظامی بر این مناطق زمینه‌ساز روندی شد که در طی آن فلسطینی‌ها به‌طور روزافزونی زمین و ابزارِ کارشان را از دست داده و به اجبار به صفوفِ کم‌درآمدترین اقشارِ طبقه‌ی کارگر می‌پیوستند. حاکمیتِ نظامی در عین حال امکان برقراریِ رابطه با فلسطینی‌های شهروندِ اسرائیل و دیگر کارگران و زحمت‌کشان را از فلسطینی‌ها سلب نمود. حاکمان اسرائیل هم‌زمان این مناطق را به بازاری برای فروشِ فرآورده‌های صنعتی و کشاورزیِ سرمایه‌داریِ اسرائیل بدل ساختند.

در پی جنگِ شش‌روزه ۱۹۶۷، اسرائیل به‌عنوان پای‌گاه اقتصادی و نظامی ایالات‌متحده و دیگر قدرت‌های امپریالیستی در منطقه‌ی خاورمیانه اهمیتِ باز هم بیش‌تری یافت. در طی دو دهه پس از ۱۹۴۸ اسرائیل مبلغِ شانزده‌میلیارد دلار از ایالات‌متحده و دیگر کشورهای امپریالیستی کمک دریافت نمود. از این مبلغ، حدود شصت‌میلیون دلار در سال از جانب ایالات‌متحده پرداخت شده، و بقیه نیز به‌طور عمده از سوی آلمان غربی و سازمان‌های صهیونیستی در کشورهای امپریالیستی پرداخت شد. پس از جنگ ۱۹۶۷ کمک‌های مستقیم ایالات‌متحده به دویست‌وسه‌میلیون دلار در سال افزایش یافت.

دولت ایالات‌متحده و دیگر کشورهای امپریالیستی در مجامع بین‌المللی بر رژیم‌های عرب برای دستیابی به سازش با اسرائیل فشار وارد می‌ساختند. برای نمونه، دولت بریتانیا از قطع‌نامه‌ی شماره‌ی ۲۴۲ شورای امنیت که به اتفاق آراء در نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب رسیده بود، به‌شدت حمایت نمود. این قطع‌نامه در حالی که خواهان "خروج نیروهای نظامی اسرائیل از مناطق مورد مناقشه‌ی اخیر" بود، در عین حال خواهان به‌رسمیت شناختن، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال

سیاسی ... و حق زیستن صلح‌آمیز در چارچوب مرزهای به رسمیت شناخته شده و امن برای تمامی کشورها در منطقه، از جمله اسرائیل می‌شد.

این قطع‌نامه بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای به خلق فلسطین تنها "دستیابی به یک راه حل عادلانه در مورد مسئله‌ی پناهنده‌گان" را مطرح می‌سازد.

تجاوز به سرزمین‌های فلسطینی و اشغال نظامی آن در سال ۱۹۶۷ خشم مردم منطقه‌ی خاورمیانه را برانگیخت. موج وسیعی از حمایت‌های مردمی از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها سراسر منطقه را دربرگرفت. در ۲۱ مارس ۱۹۶۸، حمله‌ی بیش از پانزده‌هزار سرباز اسرائیلی به کرامه در اردن با مقاومت حدود سی صد رزمنده‌ی *الفتح* متوقف گردید. در طی تنها دو روز از آن نبرد نزدیک به پنج‌هزار نفر برای پیوستن به رزمندگان فلسطینی داوطلب شدند.

رفته‌رفته سازمان‌های دیگر فلسطینی، مانند *جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین و جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین* نیز شکل گرفتند.

در سال‌های ۶۸ و ۶۹ فلسطینی‌های لبنان توانستند تلاش‌های دولت لبنان را برای اعمال کنترل سفت و سخت بر اردوگاه‌های پناهنده‌گان و سرکوب سازمان‌های مستقل فلسطینی عقیم بگذارند. گلوله باران اردوگاه‌های پناهنده‌گان در اردن توسط *ملک حسین* نیز نتوانست مانع رشد نهضت مقاومت فلسطین شود.

اتفاقی که در دیگر نقاط منطقه رخ می‌داد به تهییج بیش‌تر دامن زد. در سال ۱۹۶۹ یک کودتای نظامی به رهبری *معمر قذافی* به پادشاهی *ملک ادیس* خاتمه داده و رژیم جمهوری را در لیبی مستقر ساخت. قیام مردم در سال ۱۹۶۷ نیروهای بریتانیایی را به ترک بندر *عدن* و مناطق مجاور آن در انتهای جنوبی شبه‌جزیره‌ی عربستان وادار ساخت. به دنبال خروج این نیروها بود که جمهوری دموکراتیک یمن (یمن جنوبی) تأسیس شد.

رشد مبارزات خلق فلسطین زمینه را برای تحول در سازمان آزادی‌بخش فلسطین فراهم ساخت. ساف زیر رهبری *شکیری* به‌عنوان سازمان حرف‌های توخالی شناخته می‌شد. فلسطینی‌ها از

حرف‌های عوام‌فربانه نظیر "یهودی‌ها را به دریا می‌ریزیم"، که ظاهراً **شکیری** گفته بود، خسته شده بودند. به‌علاوه، چنین اعلامیه‌هایی خوراک تبلیغاتی مناسبی را برای اسرائیل و ایالات‌متحده جهت مسموم ساختن فضا فراهم می‌ساخت. وی در دسامبر ۱۹۶۷ از سمت دبیرکل **ساف** کناره گرفت. در فوریه‌ی ۱۹۶۹ سازمان‌های مستقل مقاومت توانستند اکثریت قابل ملاحظه‌ای را در شورای ملی فلسطین، که به مثابه‌ی پارلمان فلسطین شناخته می‌شود، به‌دست آورند. این شورا **یاسر عرفات** را به‌عنوان دبیرکل **ساف** برگزید.

در سال ۱۹۷۰ **جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین** و دیگر گروه‌های فلسطینی نیز به **ساف** پیوستند که به جبهه‌ی وسیعی از سازمان‌های رزمنده‌ی خلق فلسطین بدل شده بود. سازمان **الفتح** که از پای‌گاه مردمی وسیعی برخوردار بود، نقش رهبری در درون سازمان را به‌عهده داشت. در بیانیه‌ی "پیش به سوی ایجاد دولت دموکراتیک در فلسطین"، سازمان **الفتح** خطوط برنامه‌ی جای‌گزین‌سازی اسرائیل را با یک دولت سکولار و دموکراتیک فلسطین مطرح‌ساخت. این سند به گردهمایی جهانی در **امان** پایتخت اردن، که در سال ۱۹۷۰ و از سوی اتحادیه‌ی عمومی دانش‌جویان فلسطینی برگزار شده بود، ارایه شد.

در بخشی از این سند این‌چنین آمده است: "فلسطینی که در این‌جا از آن سخن گفته می‌شود تنها ساحل غربی و یا نوار غزه‌ی اشغالی نیست. این نواحی در ژوئن ۱۹۶۷ توسط اسرائیل اشغال شده‌اند. اما، موطن فلسطینی‌ها که در سال ۱۹۴۸ به‌دست اسرائیل غصب و به استعمار کشیده شده است به همان اندازه‌ی مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ عزیز بوده و مهم است. به‌علاوه، نفس وجود دولت نژادپرست و سرکوب‌گر اسرائیل نمی‌تواند مورد قبول انقلاب باشد. هر توافقی که بخواهد به نوعی دولت متجاوز و اشغال‌گر را به رسمیت بشناسد غیرقابل قبول بوده و موقتی است. تنها خلق فلسطین - با یهودی‌ها، مسیحی‌ها و مسلمان‌های آش - در کشوری که همه را گرد هم می‌آورد، پاینده است. در یک فلسطین دموکراتیک، همه‌ی یهودی‌ها، مسلمان‌ها و مسیحی‌های ساکن، و یا آن‌هایی که به زور ترک وطن نموده‌اند، حق شهروندی فلسطین را دارند. ... انقلاب بر

این باور است که اکثریت یهودی‌های فعلی اسرائیل تغییر موضع داده و فلسطین نوین را خواهند پذیرفت، به ویژه هنگامی که ماشین الیگارش‌ی دولتی، و موجودیت اقتصادی و نظامی رژیم اشغال‌گر در هم شکسته شده باشد.

رشد سازمان‌های فلسطینی در اردن حکومت دیکتاتوری **ملک حسین** را به خطر می‌انداخت. جنبش فلسطین هم‌چون مانعی بود که راه **ملک حسین** را برای سازش با اسرائیل می‌بست، مسیری که وی آن را پیش‌درآمد الحاق تمامیت ساحل غربی رود اردن و یا دست‌کم بخشی از آن به اردن می‌دانست.

تقویت جنبش فلسطینی‌ها در اردن و ارتباط‌آش با فلسطینی‌های ساکن ساحل غربی رود اردن هم چنین مانعی بود که دست حکام اسرائیل را در هضم و بلع سرزمین‌های اشغالی می‌بست. **یاسر عرفات** به مدت چندین ماه پس از ژوئن ۱۹۶۷ از شهر **نابلس** واقع در کرانه‌ی غربی رود اردن، جنبش را هدایت می‌کرد. وی از آن‌جا مقاومت مسلحانه را در برابر تجاوز اسرائیل هماهنگ می‌ساخت. نبرد مسلحانه علیه اشغال‌گران در نوار غزه تا ۱۹۷۱ ادامه یافت. در این مدت رژیم اسرائیل صدها فلسطینی را کشته و هزاران تن را زندانی نموده و یا از وطن‌شان اخراج نمود.

در سپتامبر ۱۹۷۰، که فلسطینی‌ها از آن به‌عنوان سپتامبر سیاه یاد می‌کنند، رژیم **ملک حسین** یک جنگ تمام‌عیار را علیه اردوگاه‌های فلسطینی در امان آغاز نمود. در هفته‌های اول پس از آغاز حمله، رژیم **ملک حسین** به موازات اشغال و کنترل مناطق و اردوگاه‌های فلسطینی‌ها حمام خونی از کشتار فلسطینی‌ها به‌راه انداخت. حداقل هشت‌هزار فلسطینی کشته و ده‌ها هزار تن زخمی شدند.

هنگامی که تانک‌های سوری برای حمایت از فلسطینی‌ها آماده‌ی مداخله می‌شدند، رژیم‌های اسرائیل و آمریکا نیز آماده‌ی مداخله‌ی نظامی برای پشتیبانی از رژیم **ملک حسین** شدند. به همین‌سبب نیروهای سوری عقب‌نشینی نموده و نیروهای فلسطینی بازمانده مجبور به خروج از اردن شدند.

پس از جنگ ۱۹۶۷ رژیم اسراییل با ادامه‌ی بمباران، گلوله‌باران نواحی مرزی و ریختن ناپالم بر شهرهای مصر "جنگی فرسایشی" را علیه این کشور به‌راه انداخت. به دنبال شکست فلسطینی‌ها در اردن، و آتش‌بش ۱۹۷۰ که "جنگ فرسایشی" را متوقف ساخت، انورسادات به بررسی راه‌های ممکن برای سازش با اسراییل پرداخت. *انورسادات* در سال ۱۹۷۰ و پس از مرگ ناصر به ریاست جمهوری مصر رسیده بود.

سادات در سال ۱۹۷۲ مشاورین نظامی روسی را از کشور اخراج کرد و رو به جانب ایالات‌متحده آورد تا بتواند با کمک آن به اشغال نظامی صحرای سینا توسط اسراییل پایان دهد. هنگامی که وی با بی‌تفاوتی حاکمان اسراییل برای سازش روبه‌رو شد، با *حافظ اسد* رئیس‌جمهور سوریه که در طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۷۰ به قدرت رسیده بود، متحد شده و نیروهای مشترک سوریه و مصر را برای حمله به اسراییل جهت وادار ساختن آن به بازپسدادن صحرای سینا و بلندی‌های جولان آماده ساخت.

نیروهای مصری در شش‌ام اکتبر ۱۹۷۳ از کانال سوئز عبور کرده و وارد سینای اشغالی شدند. هم‌زمان، نیروهای سوری نیز به سمت بلندی‌های جولان به حرکت درآمدند. نیروی هوایی و دفاع ضد‌هوایی مصر مانع از آن شد که نیروی هوایی اسراییل بتواند سلطه‌ی هوایی مطلق‌اش را، آن‌گونه که در ساعات اولیه‌ی جنگ ۶۷ اتفاق افتاده بود، تکرار کند. ضدحمله‌ی ارتش اسراییل در ده‌ام اکتبر آغاز شد و نیروهای مصری و سوری در نبردهای سنگین اندکی به عقب رانده شدند. در اواخر ماه اکتبر تقریباً در همه‌ی جبهه‌ها آتش‌بس برقرار شده بود. در طی این نبردها هزاروهشتصد تن از نیروهای اسراییلی کشته شدند (تلفات اسراییل در جنگ ژوئن هشت‌صدوشش نفر بود). تلفات سوریه و مصر در این نبردها بسیار بیش‌تر از اسراییل بوده است.

دولت ایالات‌متحده در طول جنگ کمک‌های نظامی هنگفتی، که شامل دست‌کم هفتاد جت جنگنده و صدوپنجاه تانک بود، به اسراییل فرستاد. روزانه به‌طور میانگین، بیست هواپیمای باربری آمریکا حامل کمک‌های نظامی بر خاک اسراییل فرود می‌آمد.

کشورهای عربی نیز در دوران جنگ دست به تحریم نفتی کشورهای مدافع اسرائیل، از جمله ایالات متحده، زدند. از سوی دیگر، سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) مبادرت به افزایش قیمت نفت نمود. با این گونه اقدامات بود که کشورهای خاورمیانه توانستند عقب‌نشینی‌هایی را به قدرت‌های امپریالیستی تحمیل نموده و کنترل بیشتری را بر منابع طبیعی‌شان اعمال کنند.

اگرچه نیروهای مصری و سوری در طی جنگ اکتبر سرانجام به عقب رانده شدند، اما، نمایش قدرتی که از خود نشان دادند باعث بالا رفتن روحیهی فلسطینی‌ها و دیگر اعراب شده و بر افسانه‌ی به اصطلاح شکست‌ناپذیری اسرائیل نقطه‌ی پایان گذاشت.

جنگ اکتبر موج جدیدی از حمایت را برای مبارزه‌ی فلسطینی‌ها به همراه آورد. روزی که جنگ آغازشد، نزدیک به هفتاد هزار کارگر فلسطینی در ساحل غربی و نوار غزه که برای شرکت‌های اسرائیلی کار می‌کردند، دست به اعتصاب زدند. در دسامبر همان سال بود که شورای عالی مسلمان‌های اورشلیم با اعلام حمایت خود از **ساف** از حاکمیت اسرائیل سرپیچی نمود.

رهبران سی‌وهشت کشور در کنفرانس اسلامی در سال ۱۹۷۴ که در کشور پاکستان برگزار شد، اعلام نمودند که **ساف** "تنها نماینده‌ی قانونی ملت فلسطین در مبارزه‌ی عادلانه‌اش می‌باشد". هفت‌امین نشست رهبران عرب در مراکش در اکتبر همان سال نیز **ساف** را به‌عنوان "تنها نماینده‌ی قانونی ملت فلسطین" اعلام نمود.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در یک رأی گیری با صدوپنچ رأی موافق در برابر چهار رأی مخالف، **ساف** را به‌عنوان "نماینده‌ی خلق فلسطین" به رسمیت شناخت و از آن برای شرکت در بحث پیرامون مسئله‌ی فلسطین که قرار بود به‌زودی برگزار شود، دعوت نمود. ایالات متحده به همراه بولیوی، جمهوری دومینیکین و اسرائیل به این قطع‌نامه رأی منفی دادند. در ۲۲ نوامبر همان سال، و تنها نه روز پس از سخنرانی **یاسر عرفات** در مجمع عمومی، **ساف** با نودوپنچ رأی موافق در برابر هفده رأی مخالف به عضویت ناظر در سازمان ملل درآمد.

یاسر عرفات در سخنرانی‌اش در برابر مجمع عمومی از جمله گفت که: "انقلاب فلسطین از همان لحظه‌ی نطفه بستن‌اش به‌طور کامل از انگیزه‌های مذهبی و نژادی به‌دور بوده است. یهودی‌ها هدف انقلاب ما نیستند؛ انقلاب تنها صهیونیسم نژادپرست و تجاوزکار را مورد هدف قرار می‌دهد. به این معنا، انقلاب ما در حقیقت انقلابی برای یهودی‌ها به مثابه‌ی بخشی از نژاد بشری نیز هست. مبارزه‌ی ما برای آن است که یهودی‌ها، مسیحی‌ها، و مسلمان‌ها همه‌گی بتوانند به‌طور برابر زنده‌گی کنند؛ از حقوق یک‌سان برخوردار باشند؛ و مسئولیت‌های برابر را به عهده بگیرند؛ و از تبعیض نژادی و یا مذهبی رنج نبرند. ... من در این‌جا در صفوف شما به‌عنوان دبیرکل سازمان آزادی‌بخش فلسطین، و هم‌چنین به‌عنوان رهبر انقلاب فلسطین، اعلام می‌کنم که هنگامی که ما از آمال مشترک برای فردای فلسطین سخن می‌گوییم، در چشم‌انداز ما تمامی یهودی‌های ساکن در فلسطین امروز نیز گنجانده شده‌اند، تا اگر که خواسته باشند به میل و اراده‌ی خویش با ما در صلح و به دور از هرگونه تبعیضی زنده‌گی کنند. ... ما به آن‌ها بهترین راه حل را پیشنهاد می‌کنیم که همانا زیستن با هم در چارچوب صلحی عادلانه در فلسطین دموکراتیک است."

سازمان آزادی‌بخش فلسطین در زیر آتش (۱۹۸۷-۱۹۷۵)

جنگ ۱۹۷۳ و پی‌آمدهای آن، سلطه‌ی امپریالیسم ایالات‌متحده را در منطقه که نیروهای مسلح اسرائیل را به‌عنوان ژاندارم منطقه در خدمت داشت، به زیر سوال کشید. در پاسخ به این چالش بود که کمک‌های سالانه‌ی ایالات‌متحده از مبلغ دویست‌وسه میلیون دلار در پیش از سال ۱۹۷۳ به مبلغ سالانه‌ی ۲/۳ میلیارد دلار پس از آن رسید. لازم است که گفته شود که تمامی کمک‌ها از ۱۹۸۳ به این‌سو کمک‌های بلاعوض بوده‌اند. در این‌مدت نیروهای مسلح اسرائیل به حدود نیم میلیون نفر افزایش یافت.

دولت ایالات‌متحده در سپتامبر ۱۹۷۵ تأکید نمود که "تا مادامی که **ساف** موجودیت اسرائیل را به رسمیت نشناخته باشد نه آن را به رسمیت شناخته و نه با آن مذاکره خواهد نمود." تحریم

دیپلماتیک *ساف* به دستِ واشنگتن با یک جنگِ تبلیغاتی همه‌جانبه علیه *ساف* به‌طور اخص و اعراب به‌طور اعم زیر عنوان "تروریست‌ها" همراه شد.

پس از آن‌که مقاومتِ فلسطینی‌ها در سال ۱۹۷۰ در اردن به دستِ *ملک حسین* در هم شکسته شد، لبنان به عنوان پای‌گاه عمده‌ی مبارزینِ فلسطینی درآمد. بیش از چهارصد هزار پناهنده‌ی فلسطینی در کشور سه میلیونی لبنان زنده‌گی می‌کردند. دولتِ لبنان در سال ۱۹۶۹ و زیر فشار ناچار به دادن حقِ سازماندهی و اداره‌ی امورِ اردوگاه‌ها به فلسطینی‌ها شد. این مسئله اعتراضِ بخشی از لبنانی‌ها را علیه وضعیتِ آشفته‌ی سیاسی و اجتماعی عمیق‌تر ساخت.

امپریالیست‌های فرانسوی که تا پایان جنگِ جهانی دوم بر لبنان حاکم بودند، سیستمِ سیاسی‌ای را برجای گذاشتند که در آن رییس‌جمهور و فرماندهی کلِ نیروهای مسلح می‌باید از مسیحی‌های مارونی باشد. در این سیستمِ سیاسی، پستِ نخست‌وزیری به مسلمان‌های سنی و ریاستِ پارلمان که به‌طور عمده سمبلیک است، به مسلمان‌های شیعی تعلق دارد. تعدادِ نماینده‌گان پارلمان، براساسِ آخرین سرشماری در لبنان که در سال ۱۹۳۲ انجام شده بود، به نسبتِ شش به پنج به نفعِ مسیحی‌های مارونی تقسیم می‌شد.

این سیستم برتریِ بازرگانان و زمین‌داران جامعه‌ی مارونی لبنان را تضمین می‌نمود. همین بخش از جامعه‌ی لبنان بود که ابتدا دست در دستِ امپریالیسمِ فرانسه و سپس امپریالیسمِ ایالات‌متحده داشت.

این شکل‌بندی به‌طور عمده مسلمان‌ها را که اکثریت دهقانان و کارگران را تشکیل می‌دهد، از حقوقِ سیاسی محروم می‌سازد. در حالی‌که مسلمان‌ها نزدیک به شصت درصدِ جمعیتِ لبنان را در سال ۱۹۷۵ تشکیل می‌دادند.

این‌گونه تقسیم‌بندی رسمی در راستای خطوطِ مذهبی به‌طور جدی مانعی بر سرِ راهِ شکل‌گیری یک ملتِ مستقل و متحد در لبنان بوده است. دولتِ فرانسه و دیگر امپریالیست‌ها فرصت‌های فراوانی برای استفاده از تاکتیکِ کهنه‌ی "تفرقه بینداز و حکومت کن" داشته‌اند.

قیامی که علیه این سیستم در سال ۱۹۵۸ پا گرفته بود با دخالت نظامی ایالات متحده سرکوب شد. عروج نهضت فلسطین به پاگرفتن خیزش تازه ای کمک نمود. طیف وسیعی از گروه‌های مخالف برای ایجاد تحول در سیستم سیاسی و در عین حال حمایت از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها تلاش می‌نمودند. ارتش که زیر کنترل مارونی‌ها بود و شبه‌نظامی‌های دست‌راستی که برای دفاع از امتیازات مارونی‌ها شکل گرفته بود، به‌طور فزاینده‌ای توسط شبه‌نظامی‌های مسلمان به‌چالش کشیده می‌شد.

در سال ۱۹۷۵ ارتش لبنان به واسطه‌ی شورش افسران و سربازان که خواهان حاکمیت اکثریت بودند، شروع به تجزیه نمود. از همان شروع درگیری‌ها، رهبران *فالانتر*^{۲۰} اعلام نمودند که خلع سلاح فلسطینی‌ها برای‌شان از بالاترین اولویت برخوردار است.

سازمان *الفتح*، گروه رهبری‌کننده‌ی *ساف*، همواره مدافع عدم دخالت در امور داخلی کشورهای میزبان بود به شرطی که فلسطینی‌ها در مبارزه برای آرمان ملی فلسطین آزاد گذاشته شده باشند. اما، هنگامی که فالانژیست‌های لبنان یک اردوگاه فلسطینی متعلق به فلسطینی‌های مسیحی را نابود کرده، و اردوگاه *تل زعتر* که بیش از پنجاه‌هزار فلسطینی را در خود جای داده بود، به محاصره درآوردند، نیروهای *ساف* در نبرد علیه نیروهای راست به ناسیونالیست‌های لبنانی پیوستند.

در آوریل ۱۹۷۶ و به‌دنبال قدرت‌گیری نیروهای ائتلاف چپ، نیروهای ارتش سوریه برای تقویت دولت لبنان و پیش‌گیری از شکست دست‌راستی‌ها وارد لبنان شد. *حافظ اسد*، رئیس‌جمهور سوریه، خواهان آن بود که تغییراتی به نفع مسلمان‌های لبنان در ساختار سیاسی کشور داده شود. وی امیدوار بود که از این ره‌گذر بتواند نفوذ سوریه در لبنان را تأمین نماید. از نظر وی یک دولت دوست در لبنان به مثابه‌ی حفاظی در برابر حمله‌های اسرائیل محسوب می‌شد. اما، بالطبع، وی مخالف هرگونه تحول انقلابی و سرنگونی رژیم لبنان بود.

یک حزب شبه نظامی راست افراطی متعلق به جامعه‌ی مارونی‌ها^{۲۰}

ارتش سوریه ناسیونالیست‌های لبنانی و رزمندگان فلسطینی را در خارج بیروت متوقف نمود. این در حالی بود که ارتش لبنان به همراه فالانژیست‌ها اردوگاه‌های فلسطینی را با دست باز به محاصره درآورده و نهایتاً اردوگاه *تل زعتر* سقوط نموده و صدها فلسطینی به دست ارتش لبنان و فالانژیست‌ها قتل‌عام شدند.

در طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، *بشیر جمایل* رهبر شبه نظامی‌های *فالانژ*، پیش از به‌نمایش گذاشتن قصابی‌شان، به خبرنگاران گفت که "آن‌چه که شما به‌زودی در این‌جا خواهید دید از افتخارات ماست." ناگفته نماند که شش سال پس از این واقعه، وی انتخاب اول اسراییل و ایالات متحده برای پست ریاست‌جمهوری لبنان بود.

به‌دنبال تصمیم سوریه برای واردآوردن ضربات بیش‌تر بر نیروهای ناسیونالیست لبنان و متحدین فلسطینی‌شان، ارتش سوریه به‌همراه فالانژیست‌های لبنان در سیزده‌م اکتبر ۱۹۷۶ به روستای *بحمدون* حمله نمود. البته، در این حمله نیروهای سوری به‌عقب رانده شدند، اما، جنگ داخلی لبنان به بن‌بست افتاد.

به‌دنبال این نبردها بود که پنج تن از سران کشورهای عربی با *یاسر عرفات* در عربستان سعودی ملاقات نمودند. حاصل این مذاکرات این بود که به نیروهای سوری اجازه داده شد تا به همراه واحدهایی از کشورهای دیگر و زیر فرماندهی دولت لبنان نقش پلیس را در این کشور به‌عهده داشته باشد. در عین‌حال، با تأکید دوباره بر قرارداد ۱۹۶۹، این نشست فعالیت فلسطینی‌ها را در لبنان مجاز دانست.

ضربه‌ی بعدی به *ساف* از *سوی سادات* رئیس‌جمهور مصر در سال ۱۹۷۷ وارد شد. مصر در این زمان در بحران شدیدی به سر می‌برد. کارگران و کشاورزان مصری در برابر رژیم *سادات*، که می‌خواست دست‌آوردهای اجتماعی دوران *ناصر* را زیر پا بگذارد، سرسختانه مقاومت می‌کردند. *سادات* چشم امید به کمک‌های هنگفت نظامی و اقتصادی واشنگتن دوخته بود، و امیدوار بود که زیر فشار ایالات متحده بتواند صحرای سینا را از اسراییل بازپس بگیرد. اما، کمک‌های ایالات متحده

رایگان نبوده و ما به ازای آن به رسمیت شناختن اسرائیل و بستن قرارداد جداگانه‌ی صلح از کیسه‌ی فلسطینی‌ها، و همچنین حمایت از ایالات متحده در جنگ‌آش علیه نیروهای ضد امپریالیست منطقه بود.

رژیم اسرائیل به درخواست‌های مصر برای خروج از صحرای سینا پیش از ۱۹۷۳ با بی‌اعتنایی کامل برخورد می‌نمود. اما، پس از جنگ اکتبر بود که رژیم اسرائیل برای گفت‌وگو با مصر تمایل نشان داد. هدف حاکمان اسرائیل آن بود که با معامله‌ی جداگانه با مصر، که پرجمعیت‌ترین، قوی‌ترین و از نظر اقتصادی پیشرفته‌ترین کشور عربی بود، آن را از دسته‌بندی ضد اسرائیلی جدا سازد.

مصر و اسرائیل، سرانجام، در سال ۱۹۷۵ موافقت‌نامه‌ی موقتی را به امضا رساندند. طراح این موافقت‌نامه **هنری کیسیجر**، وزیر خارجه‌ی آمریکا بود که به دلیل عدم ملاقات دو طرف به‌طور علنی ناچار بود که میان **قاهره** و **تل آویو** دایم در رفت‌وآمد باشد. هر دو دولت توافق نمودند که در طول مدت توافق‌نامه از درگیری‌های نظامی خودداری کنند. اشغال‌گران اسرائیلی توافق نمودند که به ازای به دست آوردن حق کشتی‌رانی در کانال **سوئز**، از تمامی مناطق نفتی و گذرگاه‌های صحرای سینا عقب‌نشینی کنند.

سادات در نهم نوامبر سال ۱۹۷۷ اعلام نمود که آماده است تا برای دست یافتن به توافق به اسرائیل سفر کند. در نوزدهم نوامبر همان سال بود که وی با زیرپا گذاشتن بایکوت دیپلماتیک سی ساله‌ی اسرائیل توسط اعراب، به اسرائیل رفت.

این سفر آغاز پروسه‌ای بود که سرانجام به امضا قرارداد کمپ دیوید در هفدهم سپتامبر ۱۹۷۸ انجامید. این قرارداد به میانجی‌گری **جیمز کارتر** رئیس‌جمهور ایالات متحده در کمپ دیوید (مری‌لند) و در طی مذاکرات میان **مناخم بگین** (نخست‌وزیر اسرائیل) و **انور سادات** (رئیس‌جمهور مصر) به امضا رسید. بنا بر این قرارداد، اسرائیل و مصر توافق نمودند که به مذاکرات‌شان برای رسیدن به پیمان نهایی صلح ادامه دهند. این قرارداد هم چنین بخشی از ساحل غربی رود اردن و نوار غزه را برای تأسیس "دولت خودگردان" در نظر می‌گرفت. بر طبق این قرارداد، پس از تأسیس

این "دولت" بخشی از نیروهای اسرائیلی (به میزان نامشخص) ساحل غربی و نوار غزه را ترک نموده و باقی مانده‌ی این نیروها نیز می‌باید در مناطقی که بعداً مشخص خواهد شد مستقر شوند.

بنابر قرارداد کمپ دیوید، در طی سه سال، دولت‌های مصر، اسرائیل و اردن به‌همراه نماینده‌گان "منتخب" فلسطینی‌ها بر سر تعیین تکلیف مناطق اشغالی به مذاکره خواهند نشست. پس از آن دولت‌های اسرائیل و اردن قرارداد صلح را به امضا خواهند رساند.

پذیرش و امضای این طرح به این معنی بود که فتوحات اسرائیل در ۱۹۶۷ به‌طور دیپلماتیک پذیرفته شده است. در حالی که به فلسطینی‌ها طبق این پیشنهاد چیزی بیش از یک به‌اصطلاح "دولت خودگردان"، آن هم زیر اشغال نظامی اسرائیل و آن هم تنها در بخش‌هایی از ساحل غربی رود اردن و نوار غزه، داده نمی‌شد.

قرارداد صلح مصر و اسرائیل در بیست‌وشش‌ام مارس ۱۹۷۹ در واشنگتن دی سی به امضای رسید. در ازای به رسمیت شناختن دیپلماتیک اسرائیل و برقراری روابط اقتصادی با آن، اسرائیل تعهد نمود که تا نیروهای اش را طی یک دوره‌ی سه ساله از صحرای سینا خارج ساخته و تمام شهرک‌های یهودی‌نشین را که در آن منطقه ساخته در مدت یادشده برچیند.

هنگامی که *انور سادات* در نوامبر ۱۹۷۷ به اسرائیل سفر کرد، *یاسر عرفات* و *حافظ اسد* در یک فراخوان مشترک از "خلق کبیر مصر و ارتش دلیر آن" خواستند که با مسیری که *سادات* برگزیده است به مخالفت برخیزند. رییس‌جمهور مصر نیز دستور داد تا تمامی مراکز *ساف* و ایست‌گاه رادیویی فلسطین در مصر بسته شود.

در نه‌امین نشست سران عرب در نوامبر ۱۹۷۸، تمامی اعضای لیگ به استثنای مصر، رأی به اخراج مصر از این سازمان دادند. لیگ عرب در فردای امضای قرارداد صلح مصر - اسرائیل خواهان بایکوت دیپلماتیک و اقتصادی مصر شد. تقریباً تمامی کشورهای عضو به روابط دیپلماتیک خود با مصر خاتمه دادند.

مسیری که *سادات* برگزیده بود بیش از پیش به محبوبیت‌آش در مصر لطمه زد. هنگامی که وی در سال ۱۹۸۱ در طی یک مراسم نظامی مورد حمله قرار گرفته و به قتل رسید، عزاداری عمومی که برای وی برپا شد بسیار مختصر بود.

پس از توافق‌نامه‌ی کمپ دیوید، حاکمان اسرائیل به تلاش خود برای ادغام فلسطینی‌های ساکن ساحل غربی و نوار غزه در اقتصاد اسرائیل شدت دادند. به‌عنوان بخشی از این پروسه، جمعیت شهرک‌نشین‌های یهودی در ساحل غربی بین سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۸۷ از هفت‌هزار نفر به شصت‌وپنج‌هزار نفر رسیده و شبکه‌ای از شهرک‌های یهودی‌نشین در غزه نیز ایجاد شد. ایجاد این شهرک‌ها از سوی دولت اسرائیل پیش‌زمینه‌ی مصادره‌ی زمین و منابع آب بیشتر و راندن هر چه بیش‌تر کشاورزان فلسطینی به سمت بازار کار در اسرائیل بود. این شهرک‌ها، در عین حال، تأمین‌کننده‌ی نیروهای شبه‌نظامی بودند که به‌حضور نیروهای نظامی اسرائیل در این مناطق کمک‌می نمودند.

پس از قرارداد کمپ دیوید سرکوب فلسطینی‌ها افزایش یافت. از جمله، اسرائیل شهرداری‌ها را که در انتخابات شهرداری‌ها در ساحل غربی رود اردن به پیروزی رسیده بودند [به لبنان] اخراج کرد. یکی از این شهرداران اخراجی می‌گفت که: "بعد از کمپ دیوید اسرائیلی‌ها احساس کرده‌اند که دیگر می‌توانند از سلاح گرم علیه تظاهرات شهروندان فلسطینی استفاده کنند."

در مارس ۱۹۷۸ نزدیک به بیست‌وپنج‌هزار سرباز اسرائیلی با عبور از مرز وارد لبنان شده و جنوب این کشور را به اشغال درآوردند. اسرائیل مدعی بود که این حمله را به تلافی عملیات کماندوهای فلسطینی در *تل آویو*، که چهل‌وچهار کشته به‌جای گذاشته بود، انجام داده است. دولت لبنان در هشت‌ام آوریل تأیید نمود که تا آن روز تعداد هزار و صد نفر به‌دست تجاوزگران اسرائیلی کشته شده، و نزدیک به دویست‌وشصت‌وپنج‌هزار نفر نیز آواره شده‌اند.

در پی درخواست‌های سازمان ملل و دیگر فشارهای دیپلماتیک بود که اسرائیل حاضر شد تا در چندین مرحله و پس از حضور نیروهای "حافظ صلح" سازمان ملل متحد، از لبنان خارج شود. *ساف* نیز توافق نمود که تا در جنوب لبنان مقررات آتش‌بس را رعایت نماید. سقوط رژیم سلطنتی در ایران به دنبال قیام مردم در سال ۱۹۷۹ ضربه‌ی سنگینی را بر ایالات متحده و امپریالیسم جهانی در منطقه‌ی خلیج فارس وارد ساخت. انقلاب دموکراتیک و ضدسلطنتی سلطه‌ی اشرافیت زمین‌دار را در هم شکسته و حاکمیت سرمایه‌داری را به مخاطره انداخت. رژیم جدید تأسیسات سیا را منحل ساخت؛ چهل و پنج هزار مستشار نظامی ایالات متحده را اخراج کرد؛ و به روابط دیپلماتیک با اسرائیل خاتمه داد. رژیم تازه هم‌چنین فروش نفت به اسرائیل را متوقف ساخت.

هلنا کوبن^{۲۱} در کتاب‌اش با عنوان "سازمان آزادی بخش فلسطین"^{۲۲} نوشته بود که: "پیروزی انقلاب ایران در اوایل سال ۱۹۷۹ موجی از شغف را در میان فلسطینی‌ها برانگیخت. در هفده‌ام فوریه همان سال *یاسر عرفات* به‌عنوان اولین رهبر خارجی به دعوت حاکمان جدید به تهران رفت. در طول پنج روز اقامت‌اش در ایران، *یاسر عرفات* مانند یک قهرمان مورد استقبال پرشور قرار گرفته و در تظاهرات و راه‌پیمایی‌های بسیار گسترده سخنرانی کرد. در هجده‌ام فوریه، وی دفتر جدید *ساف* را در تهران و در ساختمانی که پیش از انقلاب مقر دیپلماتیک اسرائیل بود، افتتاح نمود."

ایالات متحده تلاش نمود تا انقلاب ایران را کنترل نموده و یا در صورت امکان به عقب براند و به طور مخفیانه از حمله‌ی نظامی عراق به ایران در سال ۱۹۸۰ پشتیبانی نمود. جنگ هشت‌ساله‌ی عراق و ایران دست اسرائیل را در سرکوب فلسطینی‌ها باز گذاشت. شیوخ عرب و دیگر رژیم‌های ارتجاعی منطقه منابع بسیاری را صرف ادامه‌ی جنگ نمودند.

²¹ Helena Cobban

²² The Palestinian Liberation Organization: People, Power, and Politics

اسرائیل تجاوز همه‌جانبه‌ی تازه‌ای را در سال ۱۹۸۲ علیه لبنان آغاز نمود. رژیم اسرائیل همواره تلاش می‌نمود تا تجاوزات خود به لبنان را زیر عنوان عملیات تلافی‌جویانه علیه حملات فلسطینی‌ها توجیه نماید. اما، واقعیت این است که طرح‌های تجاوزکارانه‌ی اسرائیل علیه لبنان بسیار پیش از آن که فلسطینی‌ها به‌عنوان یک نیروی سازمان‌یافته‌ی قدرت‌مند در صحنه‌ی سیاسی لبنان ظاهر شوند، دسیسه‌چینی شده بود.

در شانزده‌م ماه مه ۱۹۵۵ مقام‌های دیپلماتیک و نظامی اسرائیل بر سر راه‌های مداخله در لبنان به مذاکره نشستند. بنا بر خاطرات روزانه‌ی **موشه شارت**^{۲۳} وزیر خارجه‌ی وقت اسرائیل، **موشه دیان**^{۲۴} فرمانده‌ی کل نیروهای مسلح اسرائیل در آن مذاکرات اعلام نموده بود که: "تنها چیزی که بدان نیاز داریم یک افسر لبنانی هست، حتا اگر یک سرگرد باشد برای ما کافی است. کاری که ما باید بکنیم این است که یا او را متقاعد نماییم و یا این‌که با پول بخریم‌اش تا او خود را ناجی مارونی‌های لبنان اعلام کند. بدین طریق اسرائیل خواهد توانست وارد لبنان شده و مناطق مورد نیاز را تصرف نموده و در آن مناطق رژیم مسیحی متحد اسرائیل را ایجاد کند. آن‌گاه می‌توان تمامی منطقه‌ی این سوی **رودخانه‌ی لیطانی** را به اسرائیل ضمیمه نمود."

از پایان جنگ ۱۹۶۷ تا هنگام مداخله‌ی نظامی در لبنان در سال ۱۹۸۲، حمله‌های ارتش اسرائیل علیه لبنان باعث کشته‌شدن ده‌هزار لبنانی گردید، در حالی‌که منابع متعلق به پلیس اسرائیل مدعی بودند که دو‌ست‌وهشتاد و دویست اسرایلی در همین مدت جان‌شان را بر اثر حمله‌هایی که به **ساف** نسبت داده می‌شد، از دست داده‌اند. بنابر گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد، در فاصله‌ی اوت ۱۹۸۱ و مه ۱۹۸۲ تعداد دوهزار و نود و شش مورد نقض حریم هوایی لبنان و شش صد و پنجاه و دو مورد مداخله در آب‌های لبنان از سوی اسرائیل صورت گرفت.

هواپیماهای اسرایلی در چهارم ژوئن سال ۱۹۸۲ با پرواز بر فراز بیروت دست به بمباران اردوگاه‌های پناهنده‌گان و دیگر اهداف زدند. در این بمباران‌ها دست‌کم چهل و پنج نفر کشته

²³ Moshe Sharett

²⁴ Moshe Dayan

شدند. اسرائیل اعلام نمود که این حمله‌ی هوایی را به تلافی کشته شدن یک دیپلمات اسرائیلی در لندن انجام داده است. این در حالی است که ساف مسئولیت این حمله را به عهده نگرفته بود. دو روز پس از این حمله‌ی هوایی بود که ده‌هزار سرباز اسرائیلی با پشتیبانی وسیع نیروی هوایی و آتش‌باری توپ‌خانه‌ی سنگین علیه اردوگاه‌ها، روستاها و شهرهای لبنان، وارد این کشور شدند. تعداد نهایی نیروهای متجاوز بالغ بر شصت‌هزار نفر بود. دولت اسرائیل این عملیات تجاوزگرانه را "عملیات صلح الجلیل"^{۲۵} نام‌گذاری کرد.

در ادامه‌ی تجاوز، شهرهای لبنانی صور و صیدا به خاطر بمباران‌های سنگین به مخروبه تبدیل شدند. تنها در شهر صیدون بیش از یک‌هزار نفر کشته به‌جا ماند. محلات مسلمان‌نشین غرب و جنوب بیروت هدف حمله‌های سنگین هوایی قرار گرفت. تخمین زده می‌شود که تنها در حمله‌ی هوایی به بیروت در ده‌ام ژوئن نزدیک به یک‌هزار نفر جان باختند. در نخستین روزهای تجاوز تعداد چهارده اردوگاه فلسطینی ویران شد. در طول چند ماه نخست تجاوز اسرائیل، نزدیک به بیست و هفت هزار لبنانی و فلسطینی جان باخته، و نزدیک به چهارصد هزار نفر بی خانمان شدند. حاکمان اسرائیل در اشغال لبنان چهار هدف را دنبال می‌کردند. اسرائیل قصد داشت که ساف را نابود کرده و رهبران عمده‌ی آن را کشته و یا دست‌گیر نماید؛ جنبش ملی لبنان را درهم شکسته و شبه‌نظامی‌های متعلق به جامعه‌ی مسلمان لبنان را خلع سلاح کند؛ دولت سوریه را مجبور به خروج از لبنان سازد؛ و سرانجام، یک دولت دست‌راستی دست‌نشانده را بر سر کار بگذارد تا از این طریق بتواند سلطه‌ی نظامی، اقتصادی و سیاسی‌اش بر لبنان را تأمین کند. برطبق محاسبه‌ی اسرائیلی‌ها، نابودی ساف ضربه‌ی سنگینی بر روحیه‌ی مبارزه‌طلبی فلسطینی‌ها بوده و پیش‌نیاز تحکیم سلطه‌ی اسرائیل بر ساحل غربی و نوار غزه می‌باشد.

ارتش متجاوز اسرائیل در روزهای نخست به‌سرعت پیشرفت. روحیه‌ی مردم لبنان از جنگ داخلی و دخالت نظامی اسرائیل در سال ۱۹۷۸ به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود. بسیاری این ادعا را

²⁵ Galilee

می‌پذیرفتند که اگر جنبش فلسطین از لبنان خارج شود اسرائیل نیز دست از مداخله در لبنان برخواهد داشت. تا چهاردهم ژوئن متجاوزین سرتاسر جنوب لبنان را اشغال نموده و غرب بیروت را که پای‌گاه قدرت‌مند فلسطینی‌ها و سازمان‌های ملی لبنانی بود به محاصره درآورده بودند.

شرق بیروت که به‌طور عمده مسیحی‌نشین بود، زیر کنترل **فالانتریس‌ها** و دیگر شبه‌نظامی‌های دست‌راستی قرارداشت. این گروه‌ها با اسرائیلی‌ها همکاری می‌کردند. در دوران جنگ داخلی لبنان، شبه‌نظامی‌های **فالانتر** حدود صد میلیون دلار کمک نظامی از اسرائیل دریافت کردند. رژیم اسرائیل هم‌چنین پای‌گاه‌هایی را برای شبه‌نظامی‌های دست‌راستی در بخش‌های مسیحی‌نشین جنوب لبنان و در مرز اسرائیل ایجاد نمود.

یاسر عرفات و دیگر رهبران **ساف** در سازماندهی دفاع از غرب بیروت نقش عمده‌ای را ایفا نمودند.

رزمندگان فلسطینی و لبنانی به‌مدت بیش از دو ماه پیش‌روی نیروهای اسرائیلی را سد نمودند. برطبق گفته‌ی **یاسر عرفات**، مقاومت توانست یازده حمله از سوی خشکی و شش حمله از سوی دریا را دفع کند. تا اوایل اوت در حدود چهارصد سرباز اسرائیلی کشته شده بودند. تنها در چهارم اوت طی یک حمله برای ورود به شهر نوزده سرباز اسرائیلی هلاک شدند.

افزایش تلفات سبب بروز مخالفت با جنگ در داخل اسرائیل گردید. در سوم ژوئیه نزدیک به هفتاد هزار نفر در **تل آویو** بر ضد مداخله‌ی نظامی در لبنان راه‌پیمایی کردند. زحمت‌کشان در سراسر جهان خشم و نفرت خود را از بی‌رحمی متجاوزین ابراز نموده، و مقاومت قهرمانانه‌ی فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها را ستودند.

ناگفته نماند که اسرائیل نیروی نظامی لازم را در یک جنگ تمام‌عیار برای تصرف بیروت با انهدام کامل شهر و کشتن هزاران تن، در اختیار داشت. اما، حاکمیت سیاسی در اسرائیل به‌خوبی می‌دانست که بهای سیاسی و نظامی چنین عملیاتی بسیار گزاف خواهد بود.

در طول تجاوز، واشنگتن بی وقفه از تجاوز اسرائیل حمایت نمود. جورج بوش معاون رییس‌جمهور آمریکا تأکید می‌کرد که: "فلسطینی‌ها باید بلافاصله و بدون قید و شرط از لبنان خارج شوند".

یاسر عرفات در کنفرانس دولت‌های عرب در سپتامبر ۱۹۸۲ گفت: "در اساس، این جنگ از سوی آمریکا بر ما تحمیل شد. این جنگ نه تنها علیه ساف و متحدان‌اش هدایت می‌شد، بلکه هم‌چنین تجاوز به کل ملت عرب بود." او گفت که "اسرائیل به‌طور نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک از جانب ایالات‌متحده پشتیبانی می‌شود".

رهبران ساف با درک این نکته که غرب بیروت توان مقاومت در برابر یک تهاجم همه‌جانبه از سوی اسرائیل را نخواهد داشت، با توافق تمامی سازمان‌های فلسطینی عضو تصمیم به انجام مذاکره بر سر بهترین شرایط ممکن برای خروج ساف از لبنان را گرفتند. دولت ریگان، در حالی که به اسرائیل برای دستیابی به اهداف مشترک کمک می‌کرد، در صدد بود تا از بروز یک جنگ تمام‌عیار پیش‌گیری کند. سرانجام، ایالات‌متحده و اسرائیل درخواست ساف را برای خروج رزمندگان فلسطینی از لبنان به شکل گروهی، و زیر حفاظت نیروی دریایی ایالات‌متحده، فرانسه و ایتالیا به‌عنوان ضمانتی علیه حمله‌ی اسرائیل، پذیرفتند.

در روز سی‌ام اوت، عرفات در حالی که از سوی نخست‌وزیر لبنان همراهی می‌شد، در پیشاپیش جمعیت انبوهی به سمت بندر بیروت راه‌پیمایی نمود. وی از آن‌جا توسط کشتی لبنان را ترک نمود. در آن روز صدها هزار فلسطینی و لبنانی برای ابراز همبستگی به خیابان‌ها ریختند. در مجموع، نه هزار رزمنده‌ی فلسطینی در حالی که به نشانه‌ی ناکامی اسرائیل در نابودسازی ساف به‌مثابه‌ی یک نیروی رزمنده، سلاح‌های سبک‌شان را با خود حمل می‌کردند از لبنان خارج شدند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین سلاح‌های سنگین‌اش را به رزمندگان مقاومت ملی لبنان واگذار نمود.

در طی مذاکرات، **عرفات** توانسته بود ایالات متحده را به تضمین امنیت فلسطینی‌های غیرنظامی باقیمانده در بیروت متعهد نماید. اما، به محض آن که رزمندگان فلسطینی از لبنان خراج شدند، نیروهای آمریکا، فرانسه و ایتالیا نیز این کشور را ترک نمودند.

اشغال‌گران اسرائیلی و دست‌راستی‌های لبنان در بیست‌وسوم اوت، **بشیر جمایل رهبر** شبه‌نظامی‌های **فالانتر** را به‌عنوان رییس‌جمهور لبنان تحمیل کردند. اما، ریاست‌جمهوری **بشیر جمایل** چندان به درازا نکشیده و تنها بیست‌ودو روز بعد وی بر اثر انفجار بمبی در مقر مرکزی‌اش در شرق بیروت به قتل رسید. بلافاصله بعد از این اقدام بود که اسرائیل به غرب بیروت وارد شد. تانک‌های اسرائیلی در پانزده‌ام سپتامبر اردوگاه‌های **صبرا** و **شتیلا** را به محاصره درآوردند. در ساعت سه بعدازظهر همان روز فرماندهی نیروهای اسرائیلی با رهبران شبه‌نظامی‌های **فالانتر** بر سر چگونه‌گی به اصطلاح "پاک‌سازی اردوگاه‌ها از وجود تروریست‌ها" ملاقات نمود. پس از این ملاقات بود که به وزیر دفاع وقت اسرائیل، **آریل شارون**، اطلاع داده شد که "دوستان ما قرار است که وارد اردوگاه‌ها شوند". **شارون** در پاسخ گفته بود: "مبارک باشد! عملیات دوستان ما مورد تأیید ماست".

امنون کاپیلیوک^{۲۶}، روزنامه‌نگار اسرائیلی که در زمره‌ی اولین کسانی بود که پس از پایان این عملیات از اردوگاه‌ها دیدن کرده بود، آن‌چه را که اتفاق افتاده بود این‌گونه شرح داده است:

"آن‌هایی که توانسته بودند بگریزند می‌گفتند که از همان آغاز قتل‌عام ابعاد گسترده‌ای داشت. در چند ساعت نخست عملیات صدها نفر کشته شدند ... آن‌ها درهای خانه‌ها را شکسته و تمامی افراد خانواده را بر سر سفره‌ی شام یک‌جا به قتل می‌رساندند. در خانه‌های بسیاری اندام کودکان ۳-۴ ساله را در لباس خواب در حالی که در پتوهای‌شان به خون غلتیده بودند می‌شد دید. اما، قاتلین فقط به کشتن اکتفا نمی‌کردند. آن‌ها در موارد بسیاری، اعضا و جوارح قربانی‌های‌شان را پیش از آن‌که به قتل برسانند بریده بودند. جنایت‌کاران **فالانتر** کودکان و نوزدان بسیاری را با کوبیدن

²⁶ Amnon Kapeliouk

سرشان به دیوار به قتل رسانده بودند. به زنان و حتا دختران بسیار جوان، پیش از آن که با ساتور قصابی شوند، تجاوز شده بود."

کاپلیوک آن گاه شرح می دهد که چگونه سربازان اسرائیلی با سرنیزه و تفنگ فراری ها را مجبور به بازگشتن به کشتارگاه می کردند. او تخمین زد که از بیست هزار نفر ساکنین دو اردوگاه دست کم سه هزار تن به قتل رسیده باشند. فرماندهان اسرائیلی خود پذیرفتند که دست کم هفت صد نفر در این عملیات کشته شدند.

این قتل عام اعتراض جهانیان را برانگیخت. در اسرائیل، در بیست و پنج سپتامبر همان سال چهارصد هزار نفر دست به تظاهرات زده و خواهان برکناری دولت شدند. **آریل شارون** مجبور به کناره گیری از سمت وزارت دفاع و پذیرفتن پست دیگری در دولت شد.

پس از این قتل عام بود که نزدیک به سه هزار نفر سرباز آمریکایی، ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسی زیر پوشش نیروی به اصطلاح حافظ صلح وارد بیروت شدند. در حالی که نقش واقعی شان، آن گونه که **رونالد ریگان** گفته بود، کمک به دولت لبنان برای برقراری کنترل آش بر سراسر پایتخت بود؛ امری که جز تهدید ضمنی فلسطینی ها و نیروهای لبنانی مخالف دولت چیز دیگری نبود. پس از حضور نیروهای امپریالیستی بود که اسرائیل حاضر به خروج از بیروت شد.

دولت جدیدی به سرکرده گی **امین جمایل**، برادر **بشیر جمایل** بر سر کار گماشته شد. **امین جمایل** اعلام کرد که می خواهد پناهنده گان "غیرقانونی" فلسطینی را جمع آوری نموده و نیروهای ناسیونالیست لبنانی متعلق به جامعه ی مسلمان های لبنان را خلع سلاح نماید.

در ماه مه ۱۹۸۳ و با مشاطه گری واشنگتن قراردادی میان اسرائیل و **امین جمایل** به امضا رسید. این توافق نامه به دنبال تحکیم دست آوردهای نظامی اسرائیل و تضمین نقش مسلط واشنگتن و **تل آویو** در آینده ی لبنان بود. این قرارداد هم چنین وضعیت جنگی میان دو کشور را خاتمه یافته اعلام کرده و مدعی تضمین "استقلال سیاسی و تمامیت ارضی" هر دو کشور بود. بر اساس این قرارداد، یک "کمر بند امنیتی" در جنوب لبنان و در مرز اسرائیل به عمق چهل کیلومتر در خاک

لبنان در نظر گرفته می‌شد که می‌باید توسط نیروهای اسرائیلی و لبنانی کنترل شود. فرماندهی نیروهای لبنانی در این منطقه به **سعد حداد**، افسر پیشین ارتش لبنان و از مزدوران رژیم اسرائیل، واگذار گردید.

در این قرارداد خواسته شده بود که "همه‌ی نیروهای خارجی" که اشاره‌ای بود به نیروهای سوری حاضر در لبنان، می‌باید از کشور در اسرع وقت خارج شوند. به همین خاطر مقامات اسرائیلی خروج نیروهای اشغال‌گر اسرائیل را مشروط به خروج سوری‌ها از لبنان اعلام کردند.

در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز در ده‌ام ماه مه همان سال سردبیران این روزنامه در مورد امضای این قرارداد نوشتند که: "چنین قراردادی امر ایجاد اسرائیل بزرگ را یک‌گام نزدیک‌تر می‌سازد. پس از ایجاد اسرائیل بزرگ، یک ائتلاف طرف‌دار ایالات متحده متشکل از مصر، عربستان سعودی، اردن و لبنان به نابودسازی **ساف** و جذب و هضم ساحل غربی و بلندی‌های جولان توسط اسرائیل مدد خواهد رساند."

از سوی دیگر، **ساف** به‌همراه عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی تلاش دیپلماتیک تازه‌ای را آغاز کرده بود. سران عرب در کنفرانس کشورهای عربی در فاس (مراکش) در سپتامبر ۱۹۸۲ طرح پیشنهادی شاهزاده **فهد** برای حل مسئله‌ی فلسطین را پذیرفتند. این طرح از شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌خواست که صلح میان تمامی دولت‌های منطقه و از جمله "دولت مستقل فلسطین" را تضمین نماید.

موضع دیپلماتیک **ساف** نسبت به نیمه‌ی دهه‌ی هفتاد دچار چرخش آشکاری شده بود. این چرخش در وهله‌ی نخست به واسطه‌ی ضربات سنگینی بود که **ساف** در سال ۱۹۷۰ در اردن و در اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد در لبنان و جاهای دیگر خورده بود. به‌علاوه، به دلیل رشد و توسعه‌ی مقاومت در برابر حاکمیت اسرائیل در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن جبهه‌ی تازه‌ای گشوده شده بود.

در سال ۱۹۷۴ *ساف* پیشنهاد ایجاد "حاکمیت ملی" را در هر گوشه‌ی سرزمین فلسطین که اسرائیل مجبور به خروج از آن شده باشد را ارائه نموده بود. در اواخر همان سال و پس از آن که *ساف* توسط مجمع عمومی ملل متحد به رسمیت شناخته شد، این سازمان به تلاش‌های دیپلماتیک تازه‌ای دست زد. در ژانویه‌ی سال ۱۹۷۶، *ساف* به همراه دولت‌های مصر، اردن، سوریه، و اتحاد جماهیر شوروی طرحی را برای حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی فلسطین به شورای امنیت ملل متحد ارائه نمود. این طرح خواهان عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای پیش از ۱۹۶۷ و ایجاد یک دولت فلسطینی متمرکز در ساحل غربی و نوار غزه بود. این طرح حق اسرائیل، دولت فلسطین، و همه‌ی دولت‌های دیگر منطقه را برای "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در چارچوب مرزهای امن و به رسمیت شناخته شده" مورد تأیید قرار می‌داد. نماینده‌ی ایالات متحده در شورای امنیت این طرح را وتو کرد.

طرح مصوب کنفرانس *فاس* در سال ۱۹۸۲ چرخش در اهداف از پیش اعلام‌شده‌ی *ساف* را آشکار ساخت. *ساف* حاضر شده بود که در ازای خروج اسرائیل از سرزمین‌هایی که در جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرده بود و گرفتن مجوز برای تأسیس دولت فلسطینی در آن نواحی، اسرائیل را به رسمیت شناخته و با آن روابط عادی دیپلماتیک برقرار سازد.

شفیق الحوت، عضو کمیته‌ی اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین و نماینده‌ی *ساف* در لبنان، در مصاحبه‌ای در ماه مارس ۱۹۸۲ گفته بود که ایجاد حاکمیت فلسطینی برآمده از چنین قراردادی به ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه علیه اسرائیل نقطه‌ی پایان خواهد گذاشت. او گفت که: "اسرائیل در برابر دیده‌گان شهروندان فلسطینی، و دولت فلسطین نیز در برابر دیده‌گان شهروندان اسرائیل قرار خواهد داشت. در برابر تعصب پاسخ ما آزادمندی خواهد بود ... ما مدلی را در پیش روی شهروندان اسرائیلی قرار خواهیم داد که دست‌گاه فعلی اسرائیل را به چالش بکشد. ما قطبی را ایجاد خواهیم نمود که نسل‌های آینده‌ی یهودی‌ها را به خود جذب می‌کند، زیرا تردیدی نیست که

آن‌ها از گتوهای صهیونیستی دست کشیده و به سمت جامعه‌ی باز و پلورالیستی که ما بنیان می‌نهیم خواهند آمد."

سعد موسی، معاون پیشین فرماندهی نظامی **ساف**، در صدر یک گروه اقلیت در درون **الفتح** حمایت **ساف** از طرح **فاس** را محکوم نموده و **عرفات** را به خاطر امضای چنین طرحی خائن نامید. در ۱۹۸۳، وی با پشتیبانی **حافظ اسد** رئیس‌جمهور سوریه، تلاش نمود تا انشعابی را در **ساف** ایجاد کند. انتقاد وی به دیپلماسی **ساف** به بهانه‌ای برای یک جنگ تمام‌عیار علیه اردوگاه‌های پناهنده‌گان فلسطینی در لبنان که از **ساف** حمایت می‌کردند، تبدیل شد.

حافظ اسد به دنبال آن بود که تا با در اختیارگرفتن **ساف** تضعیف شده بتواند از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال فشار بر ایالات‌متحده و اسرائیل جهت رسیدن به توافق بر سر بلندی‌های جولان استفاده کند. هدف اصلی **اسد** خروج اسرائیل از بلندی‌های جولان و تشکیل حکومتی با ثبات و طرف‌دار سوریه در لبنان بود.

حملات **موسی** علیه **ساف** با حمله به مراکز فلسطینی‌ها در دره‌ی بقا، جایی که نیروهای سوریه مستقر بودند، در ماه مه ۱۹۸۳ آغاز شد. پس از عدم موفقیت **سعد موسی** در به‌دست آوردن پیروزی‌های عمده، **حافظ اسد** فرمان داد تا تانک‌های سوری مواضع فلسطینی‌ها را محاصره کنند. در پی این‌گونه حمایت‌های نظامی بود که سرانجام **موسی** موفق شد تا نیروهای فلسطینی را از دره‌ی بقا خارج سازد.

اردوگاه‌های فلسطینی در نزدیکی تریپولی در ساحل مدیترانه به‌محاصره دوازده‌هزار سرباز سوری و بیش از سی‌صدوپنجاه تانک و توپخانه‌ی سنگین قرارگرفت. در نتیجه‌ی حملات سوری‌ها صدهانفر کشته شدند. هنگامی که واحدهای **ساف** پس از عقب‌نشینی از اردوگاه‌ها در حال سنگربندی و ایجاد مقاومت در داخل شهر تریپولی بودند، قایق‌های توپ‌دار اسرائیلی شهر را به گلوله بستند.

در ماه دسامبر همان سال، چهارهزار رزمنده‌ی فلسطینی تحت رهبری **یاسر عرفات** دبیر کل **ساف**، مجبور به تخلیه‌ی تریپولی و عزیمت به تونس شدند. پس از بمباران تونس توسط هواپیماهای اسرائیلی در سال ۱۹۸۵ که کشته‌های بسیاری به‌جا گذاشت، **ساف** عمده‌ی فعالیت‌های‌اش را به عراق منتقل ساخت.

در طول تجاوز سوریه و هم‌پیمان‌های‌اش، رهبری **ساف** از حمایت قوی مردم فلسطین برخوردار بود. کریستین ساینس مانیفور در شماره‌ی اول ژانویه ۱۹۸۳ در گزارشی از ساحل غربی رود اردن نوشت که: "حمایت یک‌پارچه از آقای **عرفات** در ساحل غربی تعجب برانگیز است. شهروندان، گروه‌های دانش‌جویی، متخصصین و رهبران اتحادیه‌های کارگری با چاپ آگهی در روزنامه‌های عرب زبان، همه‌گی فشارهای سوریه بر رهبری **ساف** را محکوم کرده و حمایت‌شان را از **یاسر عرفات** اعلام نمودند."

ساف یک انشعاب دیگر را در سال ۱۹۸۳ تجربه نمود. **جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین، جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین**، و برخی دیگر از گروه‌ها بلوکی را که دفتر مرکزی‌اش در دمشق پایتخت سوریه قرار داشت، تشکیل دادند. این دسته‌بندی تازه، اگرچه مخالف رهبری **عرفات** بود، اما از حمله‌های نظامی سوریه علیه **ساف** نیز انتقاد می‌کرد.

وقایعی که در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ در لبنان اتفاق افتاد، ضربه‌های بی‌رحمانه‌ای بر خلق فلسطین بود که از نظر شدت تنها با تأسیس اسرائیل و بیرون رانده‌شدن فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸، و با ضربه‌ی شکست ۱۹۶۷ قابل قیاس می‌باشد. مقاومتی که با رهبری فلسطینی‌ها در برابر محاصره‌ی بیروت از سوی اسرائیل، و سپس در مقابل حمله‌های هم‌پیمان‌های سوریه صورت گرفت باعث تقویت اعتمادبه‌نفس در میان فلسطینی‌ها در مبارزه گردید.

تحولات بعدی در لبنان یک‌بار دیگر به **ساف** این امکان را داد تا بخشی از زمینه‌های از دست رفته را دوباره به‌دست آورد.

دولت *امین جمایل* که توسط ایالات متحده و با پشتیبانی اسرائیل بر سر کار آمده بود، با مخالفت‌های روزافزونی روبه‌رو شد. از سوی دیگر، به‌رغم فشار فزاینده‌ی ایالات متحده و اسرائیل، دولت سوریه حاضر به تأیید قرارداد ۱۹۸۳ لبنان - اسرائیل نشد و از خارج ساختن نیروهای‌اش از لبنان سر باز زد.

جامعه‌ی مسلمان‌های شیعه‌ی لبنان که چهل درصد جمعیت این کشور و بزرگ‌ترین گروه مذهبی را تشکیل می‌دادند، به تدریج نقش فزاینده‌ای را در تحول‌های لبنان بازی می‌کردند. با الهام از انقلابی که در ایران به‌وقوع پیوسته بود، این گروه‌ها به صف مقدم مخالفین *جمایل* پیوسته و به مخالفت علیه اشغال‌گری اسرائیل و حضور نیروهای به‌اصطلاح "حافظ صلح" آمریکایی، فرانسوی، ایتالیایی، و انگلیسی برخاستند.

در نتیجه‌ی مقاومت در لبنان و افزایش مخالفت در داخل اسرائیل، دولت این کشور مجبور به تخلیه‌ی نیروهای‌اش از بلندی‌های شوف در نزدیکی بیروت شد. البته، خواست دولت *ریگان* تأخیر در خروج نیروهای اسرائیل بود. به هر حال، مناطقی که به این ترتیب آزاد شد، بلافاصله زیر کنترل شبه‌نظامی‌های *دروز* درآمد.

برای پیش‌گیری از شکست نیروهای دولتی در این نواحی، کشتی‌های جنگی ایالات متحده مبادرت به گلوله‌باران مواضع نیروهای *دروز* نمودند. ناوگان بزرگی متشکل از ده‌ها کشتی جنگی از سوی واشنگتن و هم‌پیمان‌های‌اش در آب‌های لبنان گرد آمده بود. دولت ایالات متحده نزدیک به چهارده‌هزار نیرو را در داخل لبنان و در آب‌های ساحلی آن کشور بسیج کرده بود. بریتانیا، ایتالیا، و فرانسه نیز هر کدام نیروهای کوچک‌تری را در آن‌جا حاضر و آماده داشتند، و اسرائیل هم‌چنان مناطقی از کشور را زیر اشغال داشت.

به موازات افزایش حمایت‌های جنگی ایالات متحده و متحدان‌اش از دولت منزوی *امین جمایل*، نیروهای خارجی مورد تهاجم گروه‌های مختلف قرار می‌گرفتند. در بیست‌ودوم اکتبر ۱۹۸۳، یک کامیون حاوی مواد منفجره در مقر نیروی دریایی ایالات متحده در فرودگاه بیروت منفجر شد که

منجر به کشته شدن دویست و سی و نه سرباز آمریکایی گردید. در یک انفجار دیگر در همان روز بیش از چهل سرباز فرانسوی کشته شدند. در چهارم نوامبر، کامیون دیگری در مقر نظامی اسرائیل در شهر صور منفجر شده که منجر به کشته شدن تعداد نامعلومی از نیروهای اشغال‌گر گردید. در دسامبر همان سال هواپیماهای آمریکایی مبادرت به بمباران مواضع نیروهای سوری در لبنان نمودند که طی آن دو هواپیمای آمریکایی سرنگون و یک خلبان نیز به اسارت نیروهای سوری درآمد.

این ضربه‌ها باعث بروز بحث‌های بسیاری در اسرائیل، ایالات متحده و دیگر کشورهای امپریالیستی که در لبنان حضور نظامی داشتند شد. افکار عمومی در این کشورها مخالف اعزام نیروی نظامی بیش‌تر برای حفاظت از رژیم جمایل بود.

در فوریه سال ۱۹۸۴، نیروهای مخالف در درون ارتش لبنان در اعتراض به استفاده از ارتش در سرکوب مسلمان‌ها سر به شورش برداشتند. پس از آن که مخالفین جمایل به دنبال یک قیام عمومی کنترل غرب بیروت را به دست گرفتند، ریگان، رئیس‌جمهور ایالات متحده، بلافاصله دستور خروج نیروهای آمریکایی از خاک لبنان و استقرارشان در دریا را صادر نمود. نیروهای به اصطلاح "حافظ صلح" نیز از بیروت خارج شدند.

امین جمایل برای به دست آوردن حمایت سوریه در حفظ مقام ریاست جمهوری قرارداد مه ۱۹۸۳ با اسرائیل را ملغی اعلام نمود. موافقت اسد از یک سو، و از سوی دیگر وجود اختلاف‌های عمیق در میان اپوزسیون لبنان در مجموع به جمایل این فرصت را داد که تا پایان دوره ریاست جمهوری‌اش در سال ۱۹۸۸ در این سمت باقی بماند. تا میانه‌های همان سال کلیه نیروهای اسرائیلی به حاشیه لبنان در نوار مرزی عقب‌نشینی کردند، در حالی که کماکان به تجاوز خویش به نقاط دیگر لبنان ادامه می‌دادند. به موازات کاهش نفوذ اسرائیل و ایالات متحده، ساف بار دیگر توانست آزادی عمل بیش‌تری در این کشور به دست آورد.

حافظ اسد در تلاشی دیگر سعی نمود تا از سازمان امل برای زیر کنترل درآوردن **ساف** استفاده کند. سازمان امل به رهبری **نبیه بری**، نماینده‌ی بورژوازیِ مسلمان‌های شیعه‌ی لبنان بود. اگرچه **سازمان امل** در نبردهای غرب بیروت شرکت داشت، اما، رهبران این سازمان اعلام کرده بودند که مصمم‌اند مانع رشد دوباره‌ی مبارزه‌ی فلسطینی‌ها در لبنان شوند. پاسخ **امل** در برابرِ پیگیری دوباره‌ی نیروی **ساف** در لبنان استفاده‌ی بی‌رحمانه از نیروی نظامی بود.

در ماه مه ۱۹۸۵، سازمان **امل** آن‌چه را که به "جنگ اردوگاه‌ها" معروف شد آغاز نمود که در طی آن صدها نفر کشته و از جمله بیست‌وپنج بیمار بستری در بیمارستانی در **صبرا** به دست این سازمان اعدام شدند. میزان خرابی‌ها و تلفات جانی با حمله‌های اسرائیل در ۱۹۸۲ قابل مقایسه بود. این تجاوز مقاومت متحد گروه‌های فلسطینی را که گاه‌گاهاً حتا منشعبین طرف‌دار سوریه به رهبری **سعد موسی** را هم شامل می‌شد، برانگیخت.

در فاصله‌ی اکتبر ۱۹۸۶ تا آوریل ۱۹۸۷ حملات واحدهای **سازمان امل** به اردوگاه‌های فلسطینی منجر به کشته شدن بیش از هشتصد فلسطینی گردید. محاصره‌ی اردوگاه‌های فلسطینی به دست سازمان **امل** در سال ۱۹۸۸ و پس از آن که افکار عمومی لبنان به‌طور وسیعی از قیام فلسطینی‌های داخل اسرائیل حمایت نمود خاتمه یافت. اما، در خلال این قیام بود که واحدهای وابسته به سوریه که توسط **سعد موسی** رهبری می‌شدند با هجوم به فلسطینی‌ها توانستند ساف را از اردوگاه‌های **شتیلا** و **برج البراجنه** خارج سازند.

اگرچه رژیم اسرائیل از دستیابی به هدف‌های‌اش در اشغال لبنان عاجز مانده بود، اما، در این روند **ساف** نیز به شدت آسیب دید. صدها هزار پناهنده‌ی فلسطینی در لبنان مجبور شدند که تا در یک سلسله از نبردهای خونین برای حفظ حق اقامت‌شان در لبنان و حمایت‌شان برای سازمان آزادی بخش فلسطین درگیر شده و بدین ترتیب از ادامه‌ی حمایت از مبارزه‌ی فلسطین به دور بمانند.

رهبری **ساف** به منظور مقابله با انزوا دست به ابتکارهای دیپلماتیک در برابر اردن و مصر زده، و همزمان تلاش نمود تا برای حفظ موقعیت‌اش به‌عنوان نماینده‌ی به‌رسمیت شناخته‌شده‌ی خلق فلسطین در میان دولت‌های عرب، به حضورش در مبارزه‌ی فلسطینی‌ها در ساحل غربی و نوار غزه شدتبخشد. در دسامبر ۱۹۸۳، **یاسر عرفات** با **حسنی مبارک**، جانشین **انور سادات** ملاقات نموده و بدین ترتیب بایکوت مصر توسط لیگ عرب را زیر پا نهاد. **حسنی مبارک** نیز در مقابل به **ساف** اجازه داد که دفترهای‌اش در مصر را بازگشایی کند. در فوریه‌ی سال ۱۹۸۴، **عرفات** و **ملک حسین**، پادشاه اردن، توافق نمودند که کمیته‌ی مشترک برای حمایت از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها در ساحل غربی و نوار غزه را از نو فعال سازند. چهل‌ودو نفر از رهبران محلی در ساحل غربی رود اردن با **عرفات** و **ملک حسین** دیدار کردند، امری که اسرائیل این عده را به خاطر آن به جرم به اصطلاح قانون‌شکنی محکوم ساخت.

این توافق‌ها به **ساف** فضای بیش‌تری را برای سازمان‌دهی در کشورهای هم‌جوار ساحل غربی و نوار غزه داد، و رابطه‌اش را با کشورهای که می‌توانستند حمله‌های **اسد** را خنثی کنند تحکیم نمود.

ارتباط دیرباز میان اردن و فلسطینی‌های ساحل غربی، که بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ زیر حاکمیت پادشاهی اردن قرارداشتند، به این کشور موقعیت ویژه‌ای برای عملیات رزمندگان فلسطینی می‌داد. بیش‌تر جمعیت اردن را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دهند. پول اردن در ساحل غربی رایج بوده، و پزشکان، وکلا و دیگر متخصصین ساحل غربی جواز کارشان را از اردن دریافت می‌کنند. برخی از مرکز خدمات پزشکی و برنامه‌های تأمین اجتماعی از سوی پادشاهی اردن تأمین شده و حدود بیست‌وچهارهزار کارمند دولتی شاغل در ساحل غربی حقوق‌بگیر دولت اردن می‌باشند. فلسطینی‌های ساحل غربی پاسپورت اردنی داشته و رژیم اسرائیل نیز می‌باید به آن‌ها اجازه‌ی رفت‌وآمد به اردن را بدهد. خانواده‌های بسیاری دارای خویشاوند در هر دو سوی مرز می‌باشند.

ملک حسین به دنبال آن بود که تا با نزدیک شدن به ساف جای پای وسیع‌تری برای خود در ساحل غربی که هنوز ادعای ارضی بر آن داشت را فراهم سازد. به همین سبب ساف اجازه‌ی گشودن پانزده دفتر در سراسر اردن را یافته و خلیل‌الوزیر (ابوجهاد)، یکی از رهبران عمده‌ی سیاسی و نظامی ساف که بعداً در ماه مه ۱۹۸۸ به‌دست کماندوهای اسراییلی ترور شد، توانست از این کشور شروع به فعالیت کند.

این تحول‌ها با تشدید مبارزه‌ی فلسطینی‌های ساحل غربی هم زمان شد. بین سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۲، به‌طور میانگین سالانه پانصد درگیری میان فلسطینی‌ها و ارتش اسراییل در گرفت. این رقم در طی پنج‌سال بعد به سه‌هزار مورد در سال رسید. در مارس ۱۹۸۲ در طی یک اعتصاب سه‌روزه که با تظاهرات گسترده همراه بود، ارتش اسراییل شش فلسطینی را به شهادت رساند. به دنبال مداخله‌ی نظامی اسراییل در لبنان، تظاهرات گسترده و متعددی در همبستگی با مقاومت دلیرانه به رهبری فلسطینی‌ها در دوره‌ی محاصره‌ی بیروت برپا می‌شد.

پس از آن که فالانترئیست‌های لبنان با حمایت اسراییل به اردوگاه‌های صبرا و شتیلا یورش بردند، موج تظاهرات و درگیری‌ها به مناطق عرب‌نشین اسراییل نیز گسترش یافت. در بیست‌ودوم سپتامبر ۱۹۸۲ اعراب فلسطینی ساکن اسراییل در اعتراض به قتل‌عام فلسطینی‌ها در صبرا و شتیلا به یک اعتصاب عمومی دست زدند. در طی درگیری‌ها میان پلیس و اعتصابی‌ها تنها در ناصره بیش از چهل‌ودو نفر زخمی شدند.

موج تظاهرات و اعتصاب‌ها تلاش‌های اسراییل را در ایجاد "اتحادیه‌های روستایی"^{۲۷} که هدف‌آش مقابله با نفوذ ساف بود، به شکست کشانید. هنگامی که فلسطینی‌ها در سال ۱۹۸۳ مورد حمله و

^{۲۷ ۲۸} "Village leagues" - اتحادیه‌های روستایی (که بعضاً شوراهای روستایی نیز نامیده می‌شد) که در سال ۱۹۷۸ و به دست مناخیم بگین ایجاد شده بود، اولین تلاش اسراییل برای ایجاد آلترناتیوی در برابر ساف بود. این به اصطلاح اتحادیه‌ها بستر مناسبی برای رشد و نمو فلسطینی‌هایی بود که حاضر به همکاری با اسراییل بودند. اعضا این اتحادیه‌ها در ازای دریافت پول و پاداش فعالیت‌های مبارزین محلی را به مقام‌های اسراییلی گزارش می‌دادند. شین بت، سازمان اطلاعات و جاسوسی اسراییل، تعداد دست کم دویست تن از این افراد را آموزش نظامی داده و از طریق این شبکه هزاران خبرچین و جاسوس را در خدمت داشت.

هجوم نیروهای رژیم سوریه قرارداد شدند، یک بار دیگر فلسطینی‌های ساکن ساحل غربی دست به تظاهرات در حمایت از *ساف* و در محکوم ساختن دولت *اسد* زدند.

در فوریه‌ی سال ۱۹۸۵ *یاسر عرفات* و *ملک حسین* پیمان‌نامه‌ای را به امضای رساندند که "دولت فلسطینی را به مثابه‌ی تجسم حق حاکمیت خدشه‌ناپذیر فلسطینی‌ها" دانسته و خواهان "خروج کامل اسرائیل از تمامی مناطق اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷" بود. این پیمان‌نامه در عوض به اسرائیل وعده‌ی یک "صلح همه‌جانبه بر اساس قطع‌نامه‌های سازمان ملل و شورای امنیت" را می‌داد. بر این اساس، دولت فلسطین بخشی از "کنفدراتیو کشورهای عربی اردن و فلسطین" محسوب می‌شد.

در این میان، واشنگتن با تهدید *ملک حسین* به قطع کمک‌های نظامی از وی خواست که تا رهبران *ساف* را برای عقب‌نشینی و امتیازدهی باز هم بیشتر زیر فشار قرار دهد. *ملک حسین* نیز *ساف* را زیر فشار گذاشت که تا از مبارزه برای حق تعیین سرنوشت دست برداشته، مشروعیت رژیم اسرائیل را بدون قید و شرط پذیرفته، و حاکمیت اردن را بر هر بخشی از نوار غزه و ساحل غربی که از سوی اسرائیل تخلیه می‌شود بپذیرد.

اما، هنگامی که *ساف* زیر بار این فشارها نرفت، *ملک حسین* به *ساف* برای خاتمه دادن به تمامی عملیات نظامی‌اش علیه اسرائیل اولتیماتوم داده و تهدید نمود که هر فلسطینی را که درگیر مبارزه‌ی نظامی علیه اسرائیل بوده باشد از شرکت در هر گونه مذاکره‌ی صلحی در آینده منع خواهد نمود. *عرفات* باز هم زیر بار نرفت و *ملک حسین* در نوزدهم فوریه‌ی ۱۹۸۶ اعلام نمود که: "ما دیگر نمی‌خواهیم با رهبری *ساف* هیچ‌گونه رابطه‌ای داشته باشیم. میان ما همه‌چیز دیگر تمام شده است."

یک بار دیگر تمامی دفترهای *ساف* در اردن بسته شد، و *خلیل الوزير* نیز از کشور اخراج گردید. *ملک حسین* نیز فعالیت وسیعی را برای بی‌اعتبار ساختن *ساف* در ساحل غربی و جلب حمایت

فلسطینی‌های ساکن در این منطقه آغاز نمود. یک ماه بعد از آن **حسنی مبارک**، رییس‌جمهور مصر نیز دستور بسته شدن دفترهای **ساف** را داد.

اما، تلاش‌های **ملک حسین**، به‌رغم آن‌که تهدید به قطع کمک‌های مالی نموده و اعلام کرده بود که پاسپورت کسانی را که از **ساف** حمایت کنند باطل خواهد ساخت، کاملاً بی‌نتیجه ماند. در یک نظرسنجی که در سپتامبر ۱۹۸۶ در ساحل غربی و نوار غزه انجام شد، نودوسه درصد فلسطینی‌ها **ساف** را به‌عنوان نماینده‌ی خود دانسته و هفتاد درصد نیز از **عرفات** به‌عنوان رهبر مورد نظرشان نام بردند. تنها سه درصد **ملک حسین** را برگزیدند، و شش درصد نیز حاکمیت اردن بر این مناطق را، اگرچه به‌عنوان یک امر موقت، پذیرفتند.

این حملات از سوی **ملک حسین** علیه **ساف** باعث شد که تا تلاش برای غلبه بر انشعاب‌هایی که از زمان جنگ ۱۹۸۲ در لبنان این سازمان را شقه شقه نموده بود آغاز گردد. در آوریل ۱۹۸۷، کنفرانس **ساف** در الجزیره اقدام به اتحاد دوباره‌ی **جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین** و **جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین** با فتح و دیگر گروه‌ها نمود. پیمان **ساف** با **ملک حسین**، که وی خود آن را زیر پا گذاشته بود، رسماً در این کنفرانس باطل گردید.

دیگر دولت‌های سرمایه‌داری و فئودال عرب نیز به دنبال یافتن راه‌هایی برای تضعیف **ساف** و از پا درآوردن مبارزه‌ی فلسطینی‌ها برآمدند. اوج‌گیری جنگ میان ایران و عراق و مداخله‌ی واشنگتن به نفع عراق زمینه را برای این کار فراهم ساخت.

در کنفرانس سران عرب که در نوامبر ۱۹۸۷ در امان برگزار شد، دستور کار کنفرانس برخلاف همیشه که به‌طور عمده به مسئله‌ی فلسطین اختصاص می‌یافت، این‌بار به فراخوان حمایت کشورهای عربی از عراق در جنگ با ایران اختصاص داشت. **دنیل پایپز**^{۲۸}، مدیر انستیتوی تحقیقات سیاست خارجی در این خصوص با شغف گفته است که: "برای نخستین‌بار از زمانی که لیگ عرب در سال ۱۹۴۵ ایجاد شد، رهبران عرب توافق نمودند که چیزی مهم‌تر از مناقشه‌شان با

²⁸ Daniel Pipes

اسرائیل نیز وجود دارد: یعنی جنگ میان ایران و عراق. به نظر نمی‌رسد که این موضوع کهنه حمایت ایالات متحده از اسرائیل دیگر اهمیتی داشته باشد، زیرا که به جای آن ائتلاف ایالات متحده و اعراب علیه ایران شکل گرفته است.

در ترجمه‌ی انگلیسی اعلامیه‌ی پایانی کنفرانس که ظاهراً توسط مقام‌های اردنی تهیه شده بود، از اشاره به *ساف* به عنوان تنها نماینده‌ی قانونی خلق فلسطین خودداری شده بود، اگرچه در نسخه‌ی عربی به آن اشاره شده بود.

انتفاضه (دسامبر ۱۹۸۷)

در هشتام دسامبر ۱۹۸۷ بر اثر برخورد یک کامیون ارتش اسرائیل به دو خودرو حامل کارگران فلسطینی در نوار غزه چهار نفر کشته شدند. تظاهرات و اعتصاب در اعتراض به این مسئله ابتدا در نوار غزه و ساحل غربی آغاز شده و سپس به سرعت به سراسر فلسطین زیر اشغال اسرائیل گسترش یافت. بدین ترتیب انتفاضه‌ی خلق فلسطین آغاز شد.

رژیم اسرائیل با افزایش سرکوب‌های بی‌رحمانه و تهاجم به حقوق دموکراتیک مردم که خود آن‌را "مشت آهنین" می‌نامید، به مقابله با اعتراض‌های مردم برخاست. *اسحق رابین* وزیر دفاع وقت اسرائیل به نیروهای نظامی فرمان داد که "تظاهرات و اعتراض‌ها را با قدرت و شدت هر چه تمام‌تر در هم بکوبند". *اسحق شامیر*، نخست‌وزیر وقت اسرائیل نیز گفت که: "امروز بر عهده‌ی ماست که یکبار دیگر ترس از مرگ را در دل عرب‌ها بکاریم". تا آوریل ۱۹۸۹ تعداد کشته‌شده‌گان به پانصد نفر و تعداد مجروحین به چهل و شش هزار نفر و تعداد زندانی‌ها به بیش از سی هزار تن رسید.

مقاومت فلسطینی‌ها، اما، درهم نشکست. اعتصاب و اعتراض در سراسر نوار غزه و ساحل غربی رود اردن ادامه یافت. اعتصاب‌های عمومی کماکان حمایت ده‌ها هزار کارگر فلسطینی را که در آن سوی به اصطلاح نوار سبز که غزه و ساحل غربی را از بقیه‌ی فلسطین اشغالی جدا می‌ساخت، جلب نمود. در موارد بسیاری فلسطینی‌های ساکن آن سوی خط سبز به اعتراض‌ها می‌پیوستند. به رغم سرکوب

وحشیانه، رژیم اسرائیل از دستیابی به هدف‌اش که به قول یک خبرنگار اسرائیلی "برچیدن خنده از لبان جوان‌های فلسطینی بود" عاجز ماند.

هزاران رزمنده‌ی جوان در خلال مبارزات توده‌ای تجاربِ گران‌بهای اندوختند. همین جوانان، و دیگر فلسطینی‌ها توانستند که شبکه‌ی وسیعی از صدها تشکیلات را در سراسر نوارِ غزه و ساحلِ غربی سازمان‌دهی کنند. کمیته‌های جوانان برای کارِ اجتماعی که اکنون ممنوع اعلام شده است، تنها یک نمونه است.

نبردی را که فلسطینی‌ها به‌راه انداختند باعث تقویتِ همبستگی با مبارزه‌شان در سراسر جهان و از جمله در ایالات‌متحده شد، جایی که چهره‌ی واقعی اسرائیل که به غلط به‌عنوان "دموکراسی مترقی" و بهشتِ یهودی‌ها نامیده می‌شود، بیش از پیش افشا گردید.

بیانیه‌ای که از سوی **حسنی مبارک** صادر شد، نشان‌دهنده‌ی عمقِ تغییراتی بود که در کشورهای عربی صورت پذیرفته بود. وی در بیانیه‌اش گفته بود که طرح‌های مربوط به نوارِ غزه و ساحلِ غربی که در قراردادِ کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ میان مصر و اسرائیل مورد توافق قرار گرفته بود اکنون "امری است که به گذشته تعلق داشته و تاریخ مصرف‌اش به پایان رسیده است".

ملک حسین در ژوئیه‌ی ۱۹۸۸ رسماً از ادعای حاکمیت بر ساحلِ غربی دست برداشته و ساف را به‌عنوان تنها نماینده‌ی فلسطینی‌های ساکن در آن‌جا به رسمیت شناخت. این کارِ دولتِ اردن بدون مشورت با ساف و صرفاً به‌عنوان پیش‌درآمدی به منظورِ پیشنهادِ قطعِ کمک‌های مالی و دیگر بستگی‌هایی که اردن با فلسطینی‌های ساکنِ ساحلِ غربی داشت، انجام شد. این اقدامِ **ملک حسین** تأییدی بود بر این واقعیت که نقشه‌های ایالات‌متحده و اسرائیل برای رسیدن به توافقی با اردن بر سرِ ساحلِ غربی و از کیسه‌ی مردمِ فلسطین نقشِ برآب شده است.

برخی از سرشناس‌ترین رهبران فلسطینی در ساحلِ غربی و نوارِ غزه در دسامبر ۱۹۸۷ قطع‌نامه‌ای را در چهارده ماده انتشار دادند. این قطع‌نامه بیان‌کننده‌ی حقایقِ بسیاری در موردِ رنج و شکنجه‌ی

خلق فلسطین که در زیر بارِ سرکوب به دوش می‌کشند؛ در موردِ ویژه‌گی‌های رژیمِ اسرائیل؛ و در زمینه‌ی اهدافِ مبارزه‌ی فلسطینی‌هاست. برخی از موادِ این قطع‌نامه عبارت‌اند از:

- آزادیِ همه‌ی دست‌گیرشده‌گانِ قیامِ اخیر، و مقدم بر همه آزادیِ تمامیِ کودکان در بند؛
- لغوِ سیاستِ تبعید و آزادیِ بازگشتِ همه‌ی فلسطینی‌های تبعیدی ... به وطن‌شان؛
- خاتمه‌ی فوریِ محاصره‌ی اردوگاه‌های پناهنده‌گانِ فلسطینی در ساحلِ غربی و نوارِ غزه، و خروج ارتشِ اسرائیل از تمامیِ مناطقِ مسکونی؛
- لغوِ تمامیِ محدودیت‌های اعمال شده در موردِ آزادی‌های سیاسی، از جمله لغوِ ممنوعیتِ گردهم‌آیی، آماده‌سازی برای برگزاریِ آزادانه‌ی انتخاباتِ شهرداری‌ها زیرِ نظارتِ نهادی بی‌طرف؛
- قانونی ساختنِ "ارتباطِ سیاسی میان ساکنینِ مناطقِ اشغالی و سازمان آزادی‌بخشِ فلسطین به شکلی که آن‌ها بتوانند در جلسه‌های شورای ملیِ فلسطین، نهادِ رهبری‌کننده‌ی ساف، شرکت کنند.

در برخی دیگر از موادِ این قطع‌نامه به معیارهایی که رژیمِ اسرائیل اتخاذ نموده است که تا از فلسطینی‌های ساحلِ غربی و نوارِ غزه سلبِ مالکیت نموده و آن‌ها را مجبور به کارِ ارزان در فراسوی به‌اصطلاح خطِ سبز بنماید پرداخته شده است:

- "پایان دادن به سیاستِ غصبِ زمین و ایجادِ شهرک‌های یهودی‌نشین و بازگرداندن تمامی زمین‌های غصب شده به صاحبانِ فلسطینیِ آن." نکته‌ای که باید به آن اشاره شود این است که نیمی از زمین‌های ساحلِ غربی و سی درصدِ زمین‌های نوارِ غزه تا کنون به زور از فلسطینی‌ها گرفته شده است.

- "لغوِ محدودیت در صدورِ اجازه‌ی ساختمان و پروژه‌های صنعتی و چاه‌های آرتزین، و برنامه‌های توسعه‌ی کشاورزی در مناطقِ اشغالی."

- لغو تمامی معیارهایی که اسرائیل برای محروم ساختن مناطق اشغالی از منابع آب اتخاذ کرده است.

- "پایان دادن به سیاست تبعیض در قبال محصولات کشاورزی و صنعتی تولید شده در مناطق اشغالی."

فلسطینی‌ها خواهان آن شدند که دولت اسرائیل صد‌ه‌میلیون دلاری را که از مزد کارگران مهاجر فلسطینی کم کرده است به آن‌ها بازگرداند. در اسرائیل، مبلغی بابت مزایای بیمه‌های اجتماعی از حقوق مزدبگیران برداشته می‌شود، در حالی که آن‌هایی که در ساحل غربی و نوار غزه زنده‌گی می‌کنند از تمامی این مزایا بی‌بهره‌اند.

پس از صدور این قطع‌نامه بود که خواست بازگشایی مدارس در نوار غزه و ساحل غربی از اولویت بالایی برخوردار شد. رژیم اسرائیل مدارس را طی دوران قیام و به‌منظور تنبیه جوانان فلسطینی بسته نگاه داشت.

گذشته از ارایه‌ی خواسته‌های مشخصی که در بالا به برخی از آن‌ها اشاره شده، رهبران فلسطینی هم‌چنین یادآور شدند که "شرایط فعلی در سرزمین‌های فلسطین اشغالی غیرعادی بوده و اشغال‌گری اسرائیل نمی‌تواند دوام داشته باشد. صلح واقعی به‌دست نخواهد آمد مگر آن که حقوق ملی فلسطینی‌ها، از جمله حق حاکمیت ملی و ایجاد دولت مستقل فلسطین بر خاک متعلق به فلسطینی‌ها به رسمیت شناخته شود." آن‌ها از خواست سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای "برپایی یک کنفرانس بین‌المللی با شرکت تمامی طرف‌های درگیر از جمله ساف، تنها نماینده‌ی قانونی خلق فلسطین" حمایت نمودند.

خواسته‌های دموکراتیک رهبران فلسطینی نه تنها از حمایت وسیع در نوار غزه و ساحل غربی برخوردار بوده است، بلکه حمایت گسترده‌ی فلسطینی‌های داخل اسرائیل را نیز به‌همراه دارد. این خود نشان دهنده‌ی احساس همبستگی‌شان با فلسطینی‌هایی است که هنوز در مناطق اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ ساکن بوده و هم‌چنین نشانه‌ی خشم‌شان نسبت به تبعیض و بدرفتاری نسبت

به فلسطینی‌های ساکن اسرائیل است. بسیاری از مشاغل، برنامه‌های مسکونی، و دیگر مزایای اجتماعی منوط به انجام خدمت نظامی است، در حالی که فقط یهودی‌ها به خدمت نظامی فراخوانده می‌شوند. بدین ترتیب، بر خلاف آنچه که در بخش‌نامه‌های رسمی اسرائیل عنوان می‌شود که فلسطینی‌های ساکن در مرزهای این کشور در زمره شهروندان مساوی‌الحقوق محسوب می‌شوند، اما، پوشش‌های قانونی برای تبعیض سیستماتیک علیه‌شان بسیار است.

غصب زمین‌های فلسطینی‌های داخل اسرائیل، بعد از سال ۱۹۴۸ نیز هم‌چنان ادامه یافت. از هنگام تأسیس کشور اسرائیل تا به امروز تنها نودوپنج دهکده از چهارصد و هشتادوشش دهکده‌ی فلسطینی‌نشین اولیه باقی مانده است. بنا به گفته‌ی تیمتی فلیس^{۲۹} در روزنامه‌ی نیویورک نیوز دی^{۳۰} "عمده‌ی شهرک‌های فلسطینی‌نشین در اسرائیل فاقد شبکه‌ی فاضلاب، زمین بازی مناسب برای کودکان، امکانات ورزشی، مهد کودک، مدرسه، خدمات روان‌پزشکی، مددکار اجتماعی، کلینیک‌های دندان‌پزشکی و صنایع می‌باشند." بودجه‌ی سرانه‌ی دولتی که به شهرک‌های فلسطینی‌نشین تعلق می‌گیرد برابر نصف رقمی است که به شهرهای یهودی‌نشین می‌رسد.

خواسته‌های دموکراتیک فلسطینی‌ها، هم‌چون خود قیام، ریشه در مبارزه‌ی هفتاد ساله‌ی خلق عرب برای رهایی ملی دارد. در عین حال، این خواسته‌ها بیان‌گر رشد طبقه‌ی کارگر فلسطین پس از ۱۹۴۸ و به‌ویژه بعد از جنگ ۱۹۶۷ می‌باشد. این تغییر که حاصل تاراج‌گری و آبراستثمار سرمایه‌داران اسرائیلی است، در مقیاسی وسیع پتانسیل مبارزاتی فلسطینی‌ها را افزایش داده و به تقویت نیروی تمامی کارگران - اعم از یهودی، مسیحی، مسلمان و غیره - در ساحل غربی، نوار غزه و اسرائیل شده است.

رژیم سرمایه‌داری اسرائیل که نماینده‌ی یک اقلیت کوچک مرفه است، تنها دشمن منافع خلق فلسطین نبوده بلکه دشمن طبقاتی تمامی کارگران و کشاورزان سراسر فلسطین زیر حاکمیت اسرائیل می‌باشد. تمامی کارگران و زحمت‌کشانی که در زیر حاکمیت اسرائیل به سر می‌برند مورد

²⁹ Timothy Phelps

³⁰ New York Newsday

استثمار و سرکوب سرمایه‌داری قرار دارند. همه‌ی آن‌ها قربانی‌های این سیستم‌اند که حقوق دموکراتیک‌شان را محدود می‌سازد؛ هزینه‌های هنگفت نظامی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند؛ و می‌خواهد که کارگران و کشاورزان هزینه‌ی کمرشکن دوره‌های رکود و تورم اقتصاد ناپایدار اسرائیل را به‌دوش بکشند.

حکام اسرائیل علیه کارگران و کشاورزان فلسطینی تبعیض قایل می‌شوند، و از زحمت‌کشان غیرفلسطینی به‌مثابه‌ی گوشت دم‌توپ در جنگ‌های توسعه‌طلبانه علیه همسایه‌گان‌شان و هم‌چنین در جنگ داخلی علیه فلسطینی‌ها بهره‌برداری می‌کند. یهودی‌های تیره‌پوست اسرائیل که از دیگر مناطق خاورمیانه و یا از آفریقای شمالی به آن‌جا مهاجرت کرده‌اند نیز مورد تبعیض قرار داشته و به‌طور نامتناسبی نیروی کارمزدی این کشور را تشکیل می‌دهند.

رمز پیش‌روی خلق فلسطین و دیگر زحمت‌کشان کشور مبارزه‌ی انقلابی برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری اسرائیل است. این حقیقت به موازات رشد مشکلات سیاسی و اقتصادی اسرائیل و تعمیق بحران‌های سرمایه‌داری جهانی برای بخش‌های وسیع‌تری از کارگران و کشاورزان روشن می‌شود.

سقوط بازار سهام در اکتبر ۱۹۸۷، بده‌کاری‌های نجومی کشورهای نیمه‌مستعمره، انبوه مشکلات نهادهای مالی امپریالیستی، از بانک‌های بزرگ گرفته تا شرکت‌های بیمه، همه‌گی از عوارض فرارسیدن بحران خردکننده‌ی اجتماعی و اقتصادی، از جمله رکود سرمایه‌داری جهانی است. به موازات رشد بحران، شاهد ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی در کشورهای امپریالیستی، و کشورهای نیمه‌مستعمره‌ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین - که در بحران‌های اقتصادی خردکننده‌دست و پا می‌زنند - خواهیم بود.

تلاش سرمایه‌دارها برای حفظ منافع خویش از یک‌سو و از سوی دیگر مبارزه‌ی کارگران و کشاورزان برای کسب حقوق خویش به نبرد سهم‌گین طبقاتی‌ای بدل خواهد شد که برای دهه‌ها در کشورهای امپریالیستی دیده نشده است. اقتصاد سرمایه‌داری اسرائیل، که پیشاپیش به لرزه

افتاده و به شدت به کمک‌های میلیاردی ایالات متحده متکی است، در مقیاسی وسیع ضربه‌پذیر خواهد بود.

رشد تناقض‌ها و قطبی‌شدن طی دو دهه‌ی اخیر در اسرائیل خبر از وجود پتانسیل انفجاری و مبارزه‌ی انقلابی در آینده می‌دهد. دخالت نظامی در لبنان در سال ۱۹۸۲ از حمایت بسیار اندکی (به‌ویژه در مقایسه با جنگ ۱۹۶۷) در داخل اسرائیل برخوردار بود و در حقیقت موج وسیعی از اعتراض‌های اجتماعی را برانگیخت. حزب‌های سرمایه‌داری اسرائیل در تشکیل یک دولت با دوام با مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده‌اند. اختلاف‌های تاکتیکی میان دسته‌بندی‌های داخلی طبقه‌ی حاکم بر سر چگونگی برخورد با قیام فلسطینی‌ها و دیگر مسایل به‌طور چشم‌گیری در حال رشد است.

بحران‌های اقتصادی و اجتماعی‌ای که از راه خواهند رسید کارگران اسرائیل را به سمت ایجاد تشکیلات مستقل خویش در جهت منافع طبقاتی‌شان گسیل خواهد ساخت. در حال حاضر، فدراسیون عمده‌ی اتحادیه‌های کارگری اسرائیل، **هیستادروت**^{۳۱}، در حقیقت یکی از بزرگ‌ترین سوداگران کشور محسوب شده، و حزب به‌اصطلاح کارگر از سر تا دم توسط شرکت‌های بزرگ کنترل می‌شود. کارگران اسرائیل برای رویارویی با بحرانی که فرا می‌رسد می‌باید به فلسطینی‌ها، که در ایجاد اتحادیه‌های کارگری و دیگر تشکل‌های مستقل در مبارزه با رژیم اسرائیل راه‌گشایی کرده‌اند، بپیوندند.

کشاورزان اسرائیل هم‌اکنون زیر فشار وام‌های سنگین دولتی و بانک‌ها دست و پا می‌زنند. هرگونه حرکتی در راستای پایین آوردن استانداردهای زنده‌گی و یا تصاحب زمین‌های‌شان آن‌ها را به سمت مبارزه خواهد کشاند. آن‌ها برای کسب پیروزی در مبارزه‌شان راهی جز پیوستن به کشاورزان فلسطینی ندارند که دارای تجربه‌ی طولانی در امر مبارزه علیه غصب زمین و وام - برده‌گی^{۳۲} هستند.

³¹ Histadrut

³² Debt slavery

کارگران و کشاورزان اسرائیل مجبور خواهند شد که برای حفظ ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک شان بجنگند. به موازات رشدِ تخصصات و قطبی شدن جامعه، حکام اسرائیل تلاش خواهند نمود تا رژیم "سرکوب، قهر و زور" را که سعی کرده‌اند تا بر ساحل غربی و نوار غزه تحمیل کنند، به جاهای دیگر نیز گسترش دهند. کارگران و کشاورزان فلسطینی، که در حال حاضر سرگرم مبارزه علیه سرکوب‌اند، در خط مقدم این مبارزه قرار خواهند داشت.

رویارویی فلسطینی‌ها با دولت اسرائیل در مبارزه بر سر حقوق پایه‌ای دموکراتیک در حال تشدید است. هرگونه عقب‌نشینی اسرائیل در قبال خواسته‌های فلسطینی‌ها از یک طرف سودهای کلانی که سرمایه‌دارها از طریق استثمار کارگران فلسطینی به دست می‌آورند را به مخاطره افکنده، و از سوی دیگر، تداوم چنگ‌اندازی حکام اسرائیل بر زمین و منابعی که از خلق فلسطین دزدیده‌اند را با مشکل روبه‌رو خواهد ساخت. اگرچه ممکن است حکام اسرائیل در برابر حرکت‌های توده‌ای فلسطینی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شوند، اما، واقعیتی که نباید فراموش‌اش کرد این است که آن‌ها هرگز از هیچ تلاشی برای بازپس‌گیری آنچه که فلسطینی‌ها به دست آورده‌اند فروگذار نخواهند کرد.

مبارزه‌ی خلق فلسطین برای پایان بخشیدن به حاکمیت نظامی و تأمین حقوق سیاسی، بازپس‌گیری زمین‌های‌شان، کسب حق تعیین سرنوشت، و دیگر حقوق پایه‌ای دموکراتیک، جمله‌گی اشاره به سمت مبارزه‌ای برای سرنوشتی رژیم اسرائیل دارد. برای پایان بخشیدن به جنگ‌های خونینی که از سوی حکام اسرائیل به راه انداخته می‌شود و برای رویارویی با بحران اقتصاد سرمایه‌داری که به‌طور جدی تهدیدشان می‌کند، کارگران و کشاورزان راهی جز مبارزه برای سرنوشتی این رژیم سرمایه‌داری ندارند.

اتحاد رمز پیروزی کارگران و کشاورزان در نبرد آینده‌شان علیه حاکمیت سرمایه‌دارهای اسرائیلی و دولت‌شان است. چشم‌انداز ایجاد فلسطینی دموکراتیک و سکولار - که در آن مسیحی‌ها، یهودی‌ها، مسلمان‌ها و دیگران در آزادی و برابری زنده‌گی خواهند کرد - به رزمندگان پیش‌رو در

میان کارگران و کشاورزان کمک خواهند نمود تا استثمار شده‌گان و سرکوب‌شده‌گان را در نبرد برای براندازی رژیم سرمایه‌داری اسرائیل متحد نمایند.

این چشم‌انداز بیان‌گر منافع مشترکی است که می‌تواند توده‌های فلسطینی در ساحل غربی و نوار غزه را با آن‌هایی که در بقیه‌ی سرزمین فلسطین زنده‌گی می‌کنند، و همچنین آن‌هایی را که به ناچار زنده‌گی در تبعید را برگزیده‌اند، متحد سازد. این چشم‌اندازی است که به اتحاد مبارزه‌ی کارگران و کشاورزان، فلسطینی و غیرفلسطینی، در سراسر ساحل غربی رود اردن، نوار غزه و اسرائیل کمک خواهد کرد.

نخست و مهم‌تر از همه، یک دولت دموکراتیک و سکولار به معنای پایان سرکوب و تبعیض علیه فلسطینی‌هاست. این به معنای حق بازگشت و اعاده‌ی شهروندی تمامی فلسطینی‌هایی است که ناچار به زنده‌گی در خارج از فلسطین شده‌اند. این یعنی نقطه‌ی پایان گذاشتن به قانون سراپا تبعیض‌آمیز به اصطلاح "قانون بازگشت" است. این قانون به آن‌هایی که مادرشان یهودی بوده و یا خود به راستی به یهودیت گرویده‌اند، اجازه‌ی سکونت در اسرائیل و حق شهروندی داده، اما، میلیون‌ها فلسطینی، که بسیاری در آن‌جا زاده شده و یا اقوام‌شان برای نسل‌های پی‌درپی در آن‌جا زنده‌گی کرده‌اند را از بازگشت به سرزمین‌شان منع می‌سازد.

یک رفرم ارضی رادیکال لازم است تا زمینه‌ی کار را برای کشاورزان تبعیدی که به وطن بازگشته و مایل به ادامه‌ی کار کشاورزی باشند فراهم ساخته؛ و همچنین همه‌ی آن‌هایی را که قربانی سیاست‌های مصادره و تبعیض رژیم اسرائیل در ساحل غربی و نوار غزه بوده‌اند قادر به بازگشت بر سرزمین‌های‌شان سازد.

یک دولت سکولار دولتی است که هیچ مذهب مشخصی را ترویج نکرده و به هیچ نهاد مذهبی معینی امتیاز خاصی نمی‌دهد. ایجاد چنین دولتی به معنای پایان بخشیدن به عمر امتیازها و موقعیت ویژه‌ای است که مذهب یهودیت و سلسله مراتب مذهبی در اسرائیل امروز داراست. به

جای آن، آزادی بی‌قید و شرط در داشتنِ مذهب و یا عدمِ اعتقاد به مذهب باید برای همه به یک سان وجود داشته باشد.

مبارزه‌ی فلسطینی‌ها بر اردن، که اکثریتِ جمعیت‌اش را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دهند، تأثیر عمیقی برجا می‌گذارد. سرنگونیِ رژیمِ اسرائیل و پیروزیِ انقلابِ دموکراتیک در فلسطین ناقوسِ مرگ را برای پادشاهیِ اردن به صدا درخواهد آورد، و راه را برای مردمِ اردن در تعیینِ آزادانه‌ی نوعِ رابطه‌شان با فلسطینِ دموکراتیک باز خواهد ساخت.

خلقِ فلسطین در نبردهای آینده برای حقوقِ ملی‌شان توسط صدها هزار کارگر و کشاورزی که برای سرنگونیِ طبقه‌ی سرمایه‌دارِ اسرائیل مبارزه می‌کنند همراهی خواهد شد. افزایشِ کمیِ کارگرانِ فلسطینی باعثِ تقویتِ وزنِ اجتماعیِ طبقاتِ زحمت‌کش در میان مردمِ فلسطین، و در کلِ اسرائیل شده است. این مسئله کارگران و کشاورزان را برای به‌دست گرفتن رهبریِ انقلاب در موقعیتِ بهتری قرار می‌دهد.

هر گامی که در این مسیر برداشته شود کارگران را در موقعیتِ بهتری برای برپاییِ دولتِ کارگران و کشاورزان فلسطین قرارخواهد داد. انقلاب راه را برای پایان بخشیدن به سرکوب و استثمارِ سرمایه‌داری در فلسطین به‌مثابه‌ی بخشی از مبارزه‌ی جهانیِ کارگران و کشاورزان در شکل دادن به آینده‌ی کمونیستی باز خواهد ساخت.

ساحل غربی رود اردن و نوار غزه: ذخیره‌ی کار ارزان در خدمت سرمایه‌داری

اسرائیل

ژورژ سایاد

هدف اسرائیل از تجاوز و دست‌اندازی به همسایه‌گان غربی‌اش در سال ۱۹۶۷ تنها تصرف زمین نبوده، بلکه به‌دنبال افزودن بیش از یک‌میلیون فلسطینی به نیروی کارش بود. در پرجمعیت‌ترین مناطق زیرتصرف، اسرائیل توانست با برپایی حاکمیت نظامی امکان مقاومت مردمی در برابر اقداماتی که برای غصب زمین‌های‌شان طراحی شده بود را محدود ساخته و بدین ترتیب انبوهی از مردم را به سمت کارخانه‌های اسرائیل روانه سازد. در قلب این روند سیاست‌های رژیم اسرائیل در مورد زمین و آب قرارداد داشت که کشاورزان فلسطینی را کاملاً ورشکسته ساخت.

در سال ۱۹۶۸ نزدیک به پنجاه درصد از نیروی کار ساحل غربی در بخش کشاورزی به کار اشتغال داشت. این رقم تمامی کشاورزان کوچکی را که صاحب زمین‌های‌شان بوده و هم‌چنین اجاره‌نشین‌ها و کارگران کشاورزی را شامل می‌شد. این رقم در سال ۱۹۸۰، یعنی طی تقریباً دوازده سال، به ۲۶/۳ درصد رسید.

نوار غزه که از سطح پایین‌تری از رشد اقتصادی برخوردار بود، اقتصادش به‌طور عمده بر کشت مرکبات متمرکز بوده که از کارگران مزدی استفاده می‌کرد. محصولات کشاورزی نزدیک به نود درصد صادرات این منطقه را تشکیل داده و بخش کشاورزی چهل درصد کل شاغلین را به خدمت داشت. اما، در سال ۱۹۸۰ تنها ۱۸/۳ درصد نیروی کار در بخش کشاورزی به کار اشتغال داشتند.

در سال ۱۹۸۰ بیش از چهل‌ونه درصد کل نیروی کار فعال در ساحل غربی و نوار غزه در ورای مرزهای پیش از ۱۹۶۷ به کار اشتغال داشته‌اند. این رقم برای غزه به تنهایی شصت‌وپنج درصد بود.

ارتش اسرائیل، پس از فتوحات ۱۹۶۷ شروع به غصب زمین در ابعاد وسیع نمود. یک سوم زمین‌های فلسطینی‌ها در ساحل غربی تا سال ۱۹۸۱ از دست‌شان به زور خارج شده بود. نحوه‌ی کار به‌طور معمول این بود که ارتش به بهانه‌های واهی منطقه‌ای را از نظر به‌اصطلاح امنیتی ممنوعه اعلام کرده و آن را مَهروموم نموده و کشاورزان را به زور از آن اخراج می‌ساخت. به‌رغم آن که کشاورزان فلسطینی چندین نسل بر روی زمین‌های‌شان کار کرده بودند، اما، به دلیل عدم وجود سیستم ثبت اسناد منسجم در امپراتوری عثمانی و همچنین در دوره‌ی حاکمیت استعمار بریتانیا، اکثریت برای‌شان ممکن نبوده است که بتوانند مالکیت‌شان را بر آن به اثبات برسانند. از این‌رو رژیم اسرائیل با سوءاستفاده از این نکته زمین‌های بسیاری را از دست کشاورزان فلسطینی خارج ساخته و با حقه‌بازی و جعل سند به فروش رسانده است. به‌علاوه، سیاست‌های رژیم اسرائیل نیز به نحوی تعبیه شده بود که مانع از کار کشاورزان فلسطینی بر روی زمین‌های‌شان می‌شد. آن‌گاه دولت نظامی زمین‌ها را به این بهانه که بایر رهاشده‌اند تصاحب می‌نمود. دهقان‌هایی که در برابر این اقدام‌ها مقاومت می‌کردند با برچسب "فعالیت‌های تروریستی" دست‌گیر شده، خانه‌شان تخریب شده، و بعضاً از کشور اخراج می‌گردیدند، و یا آن‌که محصولات‌شان با سمپاشی نابود می‌شد.

عمده‌ی زمین‌های غصب شده به شهرک‌های یهودی‌نشین تبدیل شده‌اند. تا سال ۱۹۸۸ تعداد این شهرک‌ها به صدوسی واحد رسید. یک سوم زمین در غزه به حدود سه‌هزار یهودی واگذار گردید. این شهرک‌ها به سبب ملاحظات نظامی به‌طور عمده بر روی تپه‌ها و ارتفاعات مشرف بر دهکده‌های فلسطینی بنا شده‌اند. این شهرک‌ها بیش از آن‌که به مناطق کشاورزی شباهت داشته باشند، به واسطه‌ی آن‌که با حلقه‌های بزرگی از سیم خاردار محاصره گشته‌اند، بیش‌تر به قلعه‌هایی شباهت دارند که به‌طور استراتژیک در میان روستاهای فلسطینی جای گرفته‌اند تا آن‌ها را از یک دیگر جدا ساخته و باعث ایجاد وحشت و ترور در میان فلسطینی‌ها باشند. شهرک‌نشین‌ها که اغلب مهاجرین دست‌راستی از ایالات متحده‌اند، همه‌گی مسلح می‌باشند. آن‌ها از دولت اسرائیل و همچنین از سازمان‌های صهیونیستی کمک دریافت می‌کنند.

غصب زمین‌های کشاورزی هم‌چنین باعث شده است که به دلیل استفاده‌ی بیش از حد از زمین‌های باقی مانده در دست فلسطینی‌ها، از کیفیت این زمین‌های به مقدار وسیعی کاسته شود. پایین آمدن سطح کیفی زمین‌های کشاورزی به نوبه خود سبب کنده شدن خیل وسیع‌تری از کشاورزان از روی زمین و رانده شدن‌شان به سمت ذخیره‌ی نیروی کار ارزان شده است.

غصب مستقیم زمین با اجرای قانون‌های تبعیض‌آمیز و محدودیت‌زای مربوط به آب تکمیل شده است. *یوسف سایغ*، استاد فلسطینی دانش‌گاه در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۶ در *ژورنال مطالعات فلسطین*^{۳۳} نوشته است که: "فلسطینی‌ها اکیداً از تعمیم و توسعه جویبارها و یا هرگونه منابع زیرزمینی و روی زمینی آب که یا هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته و یا در زمان اشغال در سال ۱۹۶۷ مورد بهره‌برداری قرار داشته منع شده‌اند؛ فلسطینی‌ها حق استفاده‌ی بیش‌تر از مقدار آبی که در سال ۱۹۶۷ از منابع آبی مورد استفاده قرار داشته است را ندارند؛ و یا حق هیچ‌گونه مرمت و توسعه‌ی چاه‌هایی را که در حال حاضر مورد بهره‌برداری است ندارند. بنابراین، در حالی که دهات فلسطینی از منابع حیاتی آب محروم مانده‌اند، در شهرک‌نشین‌های یهودی مجاور که بر روی زمین‌های غصبی بنا شده‌اند استخرهای بزرگ شنا در همه‌جا دیده شده و آب لوله‌کشی برای مصرف کشاورزی، صنعتی و خانگی به فراوانی در اختیار ساکنین قرار دارد." مقدار مصرف سرانه‌ی آب در سال ۱۹۸۵ برای شهرک‌های یهودی‌نشین ۳۰۴۵ یارد مکعب بود، در حالی که این رقم برای فلسطینی‌ها تنها ۱۶۱ یارد مکعب بوده است.

مقام‌های نظامی هم‌چنین کاشتن درختان میوه را در مقیاس بازرگانی بدون داشتن مجوز قدغن نموده‌اند، که صدور چنین مجوزی نیز به‌ندرت صورت می‌پذیرد. این سیاست به‌ویژه زیتون کاران، باغات مرکبات و دیگر میوه‌کاران فلسطینی را که می‌باید باغ‌های فرسوده را احیا کنند هدف قرار می‌دهد؛ در این ره‌گذر، به ویژه باغات مرکبات نوار غزه از این امر به شدت آسیب دیده‌اند. بسیاری از باغات توسط ارتش قلع و قمع شده‌اند.

³³ Journal of Palestine Studies

رژیم اسرائیل انواع مالیات، از جمله‌ی مالیات زمین، مالیات ارزش افزوده، و مالیات بر صادرات را بر کشاورزهای فلسطینی تحمیل نموده‌است. این در حالی است که کشاورزهای اسرائیلی از بخشوده‌گی مالیاتی برخوردار بوده، یارانه‌های دولتی دریافت کرده، و از اعتبارات دولتی بهره می‌برند؛ مزایایی که هیچ‌گاه به فلسطینی‌ها تعلق نمی‌گیرد. نرخ بهره‌ی وام کشاورزی برای کشاورزان غزه در سال ۱۹۸۵ نزدیک به ۳۶ درصد برای دریافت وام به دلار آمریکا و ۹۵ درصد برای دریافت وام به شیکل اسرائیل بود. بانک‌های عربی که اساساً با فرامین ارتش بسته شده بودند.

به‌دنبال سلطه‌ی ارتش اسرائیل، بازار سنتی صادرات محصولات از ساحل غربی و نوار غزه بسته شد. به دلیل امکان رقابت با محصولات تولیدی اسرائیل، رژیم صادرات محصولات ساحل غربی و نوار غزه به اروپای غربی را قدغن ساخته است.

ساحل غربی و نوار غزه پیش از ۱۹۶۷ از نظر صنعتی در سطح پایینی قرار داشتند. رژیم اسرائیل پس از اشغال این نواحی بیش از پیش مانع رشد و توسعه صنایع گردید. این مناطق از دریافت اعتبارات جدید محروم مانده و بازارها به روی‌آش بسته ماند. تعرفه‌های بالایی بر کالاهای این مناطق بسته شده و از صدور اجازه‌ی ساختمان و خرید ماشین‌آلات تازه خودداری گردید.

اگر هم توسعه‌ی صنعتی‌ای در این مناطق صورت پذیرفته باشد، به‌طور عمده در رشته‌های به‌شدت کاربر، مانند صنعت پوشاک، بوده است. این صنایع نیز کالاهای نیمه‌ی تمام را از اسرائیل دریافت نموده و پس از تمام کردن‌شان به آن‌ها پس می‌فرستند. در این کارگاه‌ها نهایت سوی استفاده از نیروی کار زنان و کودکان می‌شود.

در سال ۱۹۷۴ سهم صنایع محلی در مجموع محصول ناخالص ملی ۱/۶ درصد بود. سه سال بعد این مقدار به ۶/۵ درصد کاهش یافت. تعداد شرکت‌های فلسطینی در ساحل غربی که بیش از صد کارگر داشته باشند از تعداد انگشتان یک دست نیز فراتر نمی‌رود، که آن‌ها نیز در معرض بسته شدن و تهدیدهای دائمی رژیم اسرائیل قرار دارند.

در سال ۱۹۸۳، بیش از نود درصد واردات به مبلغ شش صد و هشتاد میلیون دلار از اسرائیل بوده است. فروش کالاهای اسرائیلی در نوار غزه و ساحل غربی از هر کشور خارجی، و از جمله ایالات متحده، بیش‌تر است.

هم‌زمان، کارگران ماهر و یا متخصصین فلسطینی به کشورهای دیگری با امکانات شغلی و درآمد بهتر، مهاجرت کرده‌اند.

در سال ۱۹۸۰ بیش از پنجاه‌ویک درصد کارگران ساحل غربی در اسرائیل به کارهای ساختمانی اشتغال داشتند. از آن زمان تا کنون در روند اشتغال تغییرات بسیاری صورت پذیرفته است. از مجموع نیروی کار نوار غزه در سال ۱۹۸۵، حدود بیست‌ویک درصد در بخش کشاورزی، نوزده درصد در صنایع، و چهل‌ودو درصد در بخش ساختمانی اشتغال داشتند.

ژورژ حزبون، یکی از رهبران کارگری فلسطین در مصاحبه‌ای در بیت‌الحم در سال ۱۹۸۳ گفت که: کارگران ما برای کار در بخش تولیدی اسرائیل اجاره‌شده‌اند. بر طبق آخرین سرشماری، هشتاد و پنج هزار کارگر از ساحل غربی در اسرائیل شاغل‌اند. از این تعداد، نزدیک به سی هزار نفر دارای مجوز کار نمی‌باشند. مالیاتی که این کارگران می‌پردازند دقیقاً به همان اندازه‌ای است که کارگران اسرائیلی می‌پردازند، به طوری که حتا مالیات موسوم به *صلح الجلیل* [که به‌عنوان هزینه‌ی جنگ تجاوزگرانه علیه لبنان جمع‌آوری می‌شود] را نیز می‌پردازند. در حالی که کارگران اسرائیلی از تأمین اجتماعی، بیمه پزشکی، حقوق بازنشستگی و غیره برخوردارند، کارگران فلسطینی، اما، از هیچ‌کدام از این مزایا بهره‌ای نمی‌برند.

از آن‌جا که این کارگران به‌طور قانونی حق اقامت شبانه در اسرائیل را ندارند، به ناچار می‌باید هر روز رفت‌وآمد کنند. از این‌رو، بخش عمده‌ای از درآمدشان صرف هزینه‌ی رفت‌وآمد می‌شود. آن‌هایی هم که به‌طور غیرقانونی شب را در اسرائیل به‌سر می‌برند، غالباً توسط کارفرما در محل کار خود محبوس می‌شوند. بسیاری جان خود را به این طریق در حوادثی مانند آتش‌سوزی از دست می‌دهند.

هزاران کارگر روزمزد هر روز در ساعت چهار صبح، در جاهای مختلف مناطق اشغالی، که به "بازار برده‌فروشان" معروف است، جمع می‌شوند. آن وقت کارفرماها به تناسب نیازشان آن‌ها را دست‌چین کرده و آن‌گاه گله‌وار سوار وانت‌بارها نموده و به محل‌های کار اعزام می‌کنند. **هیستادروت**، سازمانی صهیونیستی، که هم سوداگری بزرگ است و هم فدراسیون اتحادیه‌های کارگری اسرائیل نامیده می‌شود، از پذیرش کارگران مناطق اشغالی به‌عنوان عضو خودداری می‌کند. یک شرکت ساختمانی بزرگ^{۳۴}، که متعلق به **هیستادروت** است، از جمله کارفرماهایی است که بیش‌ترین تعداد از این کارگران را در استخدام دارد. شهرک‌های کشاورزی اسرائیلی موسوم به **کیپوتزیم**^{۳۵} و **مشاویم**^{۳۶} در جنوب انبوهی از کودکان نوار غزه را به کار می‌گیرند.

آبراستثمار کارگران فلسطینی هم‌چنین این امکان را برای سرمایه‌دارهای اسرائیلی فراهم می‌سازد که کارگران اسرائیلی را نیز به‌طور مضاعف استثمارکنند. **ساراروی**^{۳۷} در **ژورنال مطالعات فلسطین**^{۳۸} در شماره‌ی پاییز ۱۹۸۷ به این نکته این‌گونه می‌پردازد: "در دسترس بودن منابع وسیع نیروی کار باعث راکد ماندن دست‌مزدها در داخل اسرائیل شده و در دوره‌های رکود نیز به مثابه‌ی ذخیره نیروی کار عمل کرده است."

گذشته از تبدیل بخش عمده‌ی جمعیت به طبقه‌ی کارگر، دولت اسرائیل هم‌چنین اردوگاه‌های پناهنده‌گان را در نواحی زیر اشغال خویش، به این دلیل که مراکز مقاومت بوده‌اند، متلاشی کرده است. بخش‌های بزرگی از اردوگاه‌های نوار غزه برای در هم شکستن مقاومت فلسطینی‌ها به رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین در اوایل دهه‌ی هفتاد با بولدوزور با خاک یک‌سان گردید. در حال حاضر، تنها در حدود سی‌صدوپنجاه‌هزار نفر از یک‌ونیم میلیون فلسطینی ساکن در ساحل غربی و نوار غزه در اردوگاه‌های پناهنده‌گان به سر می‌برند.

³⁴ Solel Boneh

³⁵ Kibbutzim

³⁶ Moshavim

³⁷ Sara Roy

³⁸ Journal of Palestine Studies

فلسطینی‌هایی که پس از ۱۹۴۸ در اسرائیل باقیمانده بودند، بعد از اشغال سرتاسر فلسطین در سال ۱۹۶۷ شروع به بازپیوستن به فلسطینی‌های مناطق تازه تصرف شده نمودند. بیش‌تر آن‌هایی که در اسرائیل مانده بودند به نیروی کار پیوستند. اگرچه این افراد به‌طور رسمی شهروند اسرائیل تلقی می‌شوند، اما، از تبعیض‌های بسیاری در کاربایی، مسکن، و خدمات اجتماعی رنج می‌برند. اما، واقعیت این است که جدایی‌شان از اکثریت فلسطینی‌ها و تبلیغات بیست‌ساله صهیونیستی باعث ایجاد دیوار جدایی میان آن‌ها و اکثریت فلسطینی‌ها شده است.

اگرچه میلیتاریزه کردن ساحل غربی و نوار غزه به دنبال حفظ این دیوار بوده است، اما، اعتصاب عمومی یک‌روزه فلسطینی‌های ساکن در سراسر اسرائیل در دسامبر ۱۹۸۷ به روشنی نشان داد که این دیوار در پروسه‌ی فروپاشی است. این اعتصاب در عین حال نشان داد که فلسطینی‌ها از پتانسیل تبدیل شدن به نیروی سترگ برخوردار هستند. به‌رغم فشارهای پلیسی، دست‌گیری و اخراج از کشور، اتحادیه‌های کارگران فلسطینی در حال شکل گرفتن بوده و به مبارزه برای رهایی ملی پیوسته‌اند. اتحادیه‌های کارگری در ساحل غربی در انتخابات شهرداری‌ها در سال ۱۹۷۶ با لیستی از نامزدهای انتخاباتی طرفدار *ساف* شرکت کردند که در تمامی حوزه‌ها به پیروزی رسیدند. اعتصاب به‌عنوان سلاحی مهم در مقاومت علیه اشغال‌گری تبدیل شده است.

حتا در نوار غزه نیز که سرکوب بسیار خشن‌تر بوده و اتحادیه‌ها از موقعیت ضعیف‌تری برخوردار بوده‌اند، پیش‌روی اتحادیه‌ها چشم‌گیر است. اولین انتخابات اتحادیه‌ها در بیست‌ویک‌ام فوریه ۱۹۸۷ با موفقیت برگزار شد. به‌رغم ممنوعیت اعلام شده از سوی رژیم اسرائیل در مورد رأی‌گیری و محاصره‌ی محل انتخابات توسط ارتش اشغال‌گر، اعضای اتحادیه‌ی نجاران و کارگران ساختمانی صف محاصره را شکسته و انتخابات‌شان را برگزار نموده و بدین ترتیب راه را برای ورود دیگر اتحادیه‌ها به صف مبارزه گشودند.

سرشت تجاوزکار دولت اسرائیل

ویل رایسنر^{۳۹}

خاورمیانه در سال ۱۹۸۲ یکبار دیگر در آتش جنگ غوطه‌ور شد. نیروهای اسرائیلی بخش‌های عمده‌ای از کشور لبنان را اشغال نمودند. بر اثر بمباران‌های مداوم جنگنده بمبافکن‌های اسرائیلی، نواحی وسیعی از بیروت به تلی از خاکستر تبدیل شد. این جنگ هزاران کشته و صدها هزار بی‌خانمان به جا گذاشت.

دولت اسرائیل ادعا می‌کند که تمامی این جنگ‌افروزی‌ها به تلافی تیراندازی به سمت یک هیئت اسرائیلی که در لندن به سر می‌برده، صورت گرفته است. شاید باشند کسانی که به این‌گونه ادعاهای مشعشع اسرائیل باور داشته باشند.

³⁹ Will Reissner

برای سال‌های متمادی نماینده‌گان اسرائیل در قبولاندن این نکته - به‌ویژه در اروپای غربی و ایالات‌متحده - که این کشور قربانی بی‌گناه تجاوزگری‌های اعراب است، بسیار موفق بوده‌اند. آن‌ها به یاوه اسرائیل را به‌عنوان یک بهشت برین دموکراسی و تمدن در خاورمیانه ترسیم می‌نمودند که گویا در محاصره قرار دارد؛ سنگر کوچکی از حقانیت و درستی که گویا به‌طور دائم از سوی طوایف خون‌خوار عرب مورد تهدید قرار دارد؛ اعرابی که گویا کینه‌ی ضد یهودی چنان آن‌ها را کور نموده است که حاضر نیستند که این کشور کوچک مظلوم را به حال خود رها سازند.

هر انتقادی نسبت به صهیونیسم و یا سیاست‌های دولت اسرائیل بلافاصله با برچسب "ضد یهودیت" روبه‌رو می‌شود. رهبران صهیونیست قتل‌عام شش میلیون یهودی به دست نازی‌ها در اروپا را به دست‌آویزی برای توجیه جنایت‌های خویش در خاورمیانه بدل نموده‌اند.

اما، در طی سالیان چهره‌ی واقعی اسرائیل به جهانیان شناسانده شده است. اشغال خونین ساحل غربی رود اردن و نوار غزه از سال ۱۹۶۷ به این سو، و تصاویر سربازان اسرائیلی در حال تیراندازی به سوی جوانانی غیرمسلح که با سنگ به مقابله با آن‌ها برخاسته‌اند، نقاب از چهره‌ی واقعی دولت صهیونیستی کنار زده و توجه جهانیان را به سمتی که بر خلق فلسطین می‌رود جلب نموده است.

افزون بر آن، نقش اسرائیل به‌عنوان پای‌گاهی در حمایت از ارتجاع جهانی به‌طور فزاینده‌ای افزایش می‌یابد. حکومت صهیونیستی که از جنگ استعماری فرانسه علیه مبارزه‌ی آزادی‌بخش در الجزایر و از جنگ ایالات‌متحده در ویتنام حمایت نموده است، هم‌اکنون سلاح و تجهیزات سرکوب را در اختیار خون‌ریزترین دیکتاتوری‌های جهان قرار می‌دهد.

برای نمونه، دیکتاتوری رومه رو^{۴۰} در السالوادور که در اکتبر ۱۹۷۹ سرنگون شد، بیش‌ترین کمک‌های تسلیحاتی را از اسرائیل دریافت می‌کرد. رژیم رومه رو آن‌چنان سفاک بود که حتی ایالات‌متحده نیز حاضر به حمایت آشکار از آن نبود. رژیم صهیونیستی در گوآتمالا نیز نقش

^{۴۰} Carlos Humberto Romero Mena ژنرال ارتش السالوادور که طی یک تقلب انتخاباتی در فوریه ۱۹۷۷ در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید. دوره ریاست جمهوری خونین وی دو سال به درازا کشید و در اکتبر ۱۹۷۹ به دست یک کودتای نظامی از کار برکنار شد.

مشابهی را به عهده گرفت. هنگامی که ایالات متحده از تأمین نیازمندی‌های نظامی *آناستازيو ساموزا*، دیکتاتور نیکاراگوآ در سال ۱۹۷۸ خودداری نمود، حکومت اسرائیل وارد میدان شد و تمامی تسلیحات مورد نیاز *ساموزا* را فراهم ساخت. *تل آویو*، هم‌چنین، روابط بسیار نزدیکی را با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی برقرار ساخته است.

بنابراین، بی‌هوده نیست که تعداد کشورهایی که با سازمان آزادی‌بخش فلسطین رابطه برقرار ساخته‌اند بیش از آن تعدادی است که با اسرائیل رابطه دارند.

مردم جهان امروزه به این حقیقت پیبرده‌اند که علت تداوم درگیری در خاورمیانه "فناتیسیم" اعراب نبوده، بلکه اشغال استعماری سرزمین‌های اعراب توسط اروپایی‌ها و اخراج فلسطینی‌ها از آن سرزمین‌هاست که علت واقعی تداوم جنگ در خاورمیانه می‌باشد.

صهیونیست‌ها همواره گفته‌اند اخراج نزدیک به هفت صد و پنجاه هزار فلسطینی در جنگ ۱۹۴۸ که منجر به شکل‌گیری دولت اسرائیل شد، صرفاً یک عارضه‌ی جانبی ناخواسته و بدون برنامه‌ی قبلی در یک مبارزه‌ی عادلانه بوده است.

اما، اشغال قهرآمیز و خونین سرزمین‌های عربی در جنگ ۱۹۶۷، و الحاق رسمی بلندی‌های جولان، تداوم سیاست استعماری صهیونیست‌ها در ساحل غربی، و تازه‌ترین اقدام‌شان در اشغال لبنان، آشکارا نشان داده‌است که اخراج فلسطینی‌ها در ۱۹۴۸ یک عارضه‌ی جانبی نبوده، بلکه یکی از عناصر پایه‌ای سیاست صهیونیستی می‌باشد.

اگرچه رهبران اسرائیل نسل‌کشی نازی‌ها در اروپا را بهانه‌ی ادعاهای‌شان در خاورمیانه قرار داده‌اند، اما واقعیت این است که صهیونیسم جنبشی است که پیش از پاگیری نازیسم به‌راه افتاده بود.

از نظرگاه جنبش صهیونیستی اولیه، که در اواخر قرن نوزدهم و در عصری که قدرت‌های امپریالیستی سرگرم تقسیم جهان بودند شکل گرفت، ایده‌ی بنیاد نهادن یک دولت یهودی درجایی از جهان مستعمره و یا نیمه‌مستعمره، بازتاب‌دهنده‌ی جنبشی استعماری در مقیاسی بسیار وسیع‌تر بود.

تا سال ۱۹۰۰ تعداد هفتصدوپنجاههزار مهاجر مستعمراتی از اروپا در بخش فرانسوی آفریقای شمالی سکنی گزیده بودند. از سوی دیگر، پس از اعمال حاکمیت بریتانیا بر آفریقای جنوبی و مرکزی در دهه‌ی ۱۸۹۰، مستعمره‌نشینی هم در رودزیا، کشور مستقل زیمبابوه‌ی امروز، ایجاد شد. فلسطین تا پایان جنگ جهانی اول، بخشی از امپراطوری روبه‌زوال عثمانی بود. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، کشورهای امپریالیستی هم‌چون کفتار برای تقسیم غنائم به‌جای مانده بر سر دارایی‌های سلطان ترک گردآمدند، و **تئودور هرزل**^{۴۱}، از رهبران اولیه‌ی جنبش صهیونیستی، از این فرصت برای یافتن حامی امپریالیستی در ایجاد دولت یهودی استفاده نمود.

استدلال هرزل برای امپریالیست‌ها این بود که "ما برای اروپا به‌منزله‌ی سنگری علیه آسیا خواهیم بود، و در پیش‌برد اهداف جهان متمدن در مصاف با بربریسیم به پای‌گاهی در منطقه بدل خواهیم شد."

سرانجام، هرزل حامی امپریالیستی‌اش را در بریتانیا یافت. در خلال جنگ جهان‌گیر اول، بریتانیا و فرانسه مخفیانه به توافق رسیده بودند که سرزمین‌های عربی امپراتوری عثمانی را پس از پایان جنگ میان خویش تقسیم کنند. پس از پایان جنگ و شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی، انگلیسی‌ها فلسطین، اردن، و عراق را تصاحب کردند؛ درحالی‌که فرانسه بر لبنان و سوریه چنگ انداخت.

بریتانیا تصمیم گرفت که تا با تشویق مهاجرت یهودی‌ها به فلسطین، از مهاجرین صهیونیست به عنوان وزنه‌ای در برابر ساکنین عرب و خواست‌شان در راستای کسب استقلال سود جوید.

سر رانولد استورز^{۴۲}، اولین حاکم غیرنظامی انگلیس در اورشلیم [بیت‌المقدس]، این حقیقت را بی‌هیچ‌گونه پرده‌پوشی در خاطرات‌اش این‌گونه نوشته است که "مهاجرت یهودی‌ها [به فلسطین]

^{۴۱} Theodore Herzl روزنامه نگار و نویسنده، یهودی تبار مجاری که نام اصلی اش بنجامین زیف هرزل (Benjamin Ze'ev Herzl) بود، به عنوان پدر جنبش مدرن صهیونیستی و در اساس بنیانگذار دولت اسرائیل شناخته می‌شود. وی جنبش جهانی صهیونیستی را پایه گذارد و اسباب مهاجرت وسیع یهودی‌های اروپا به فلسطین را برای شکل دادن به دولت یهودی فراهم ساخت.

^{۴۲} Sir Ronald Storrs

می‌تواند *اولستر*^{۴۳} کوچک یهودی‌نشین وفاداری را به نفع انگلستان در میان دریایی از عرب‌های بالقوه متخاصم برپا سازد.

یک رابطه‌ی سمبلیک میان قدرت استعماری بریتانیا و جنبش صهیونیستی ایجاد گردید. بریتانیا از صهیونیست‌ها به‌عنوان پای‌گاهی علیه جمعیت عرب فلسطین سود می‌جست، و صهیونیست‌ها نیز به ازای آن از حاکمیت استعماری بریتانیا پشتیبانی می‌کردند - زیرا یک فلسطین مستقل عربی در تضاد با نیت‌شان دایر بر غصب نهایی کشور به‌منظور برپایی دولت یهودی قرار می‌گرفت.

در نوزده‌امین کنگره‌ی صهیونیستی در سال ۱۹۳۵، *دیوید بن گوریون*^{۴۴}، که بعداً به‌عنوان اولین نخست‌وزیر کشور اسرائیل انتخاب شد، اعلام نمود که "هر کس به بریتانیای کبیر خیانت کند به صهیونیسم خیانت کرده است".

با حمایت انگلستان به تدریج بر تعداد مهاجرنشین‌های یهودی افزوده شد. تا سال ۱۹۲۲ یهودی‌ها تنها یازده درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند. این نسبت تا سال ۱۹۳۱ به هجده درصد رسیده و سپس تا سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۴۳ به ترتیب به بیست‌وهشت درصد و سی‌ودو درصد کل جمعیت فلسطین افزایش یافت، که البته هنوز کم‌تر از یک‌سوم کل جمعیت فلسطین محسوب می‌شد.

اکثریت یهودی‌هایی که در سال‌های دهه‌ی سی از ترور نازی‌ها در اروپا می‌گریختند، صرفاً به این دلیل به فلسطین می‌رفتند که بریتانیا و ایالات‌متحده از دادن اجازه‌ی ورود به آن‌ها خودداری می‌کردند. این نکته در مورد پناهنده‌هایی که پس از شروع جنگ جهانی دوم به راه افتادند نیز صدق می‌کند.

اما، حتی در سال ۱۹۴۸ و پس از ایجاد دولت اسرائیل نیز تعداد اعراب ساکن فلسطین دو برابر ساکنین یهودی آن بود.

^{۴۳} اشاره به استان Ulster در ایرلند شمالی است که به انگلستان در دست اندازی اش به تمامیت کشور ایرلند یاری می‌رساند.

^{۴۴} David Ben-Gurion

امر تأسیس یک دولت یهودی در سرزمینی که اکثریت ساکنین آن غیریهود بودند برای جنبش صهیونیسم مسئله‌ساز بوده است. *یودا مگنس*^{۴۵} که پیش از تأسیس دولت اسرائیل رییس دانش گاه عبری اورشلیم بود و پس از آن از روی انزجار کشور را ترک نمود، این نکته را به بهترین شکلی بیان نموده است.

مگنس می‌گوید که "تنها از مسیر جنگ است که می‌توان یک دولت یهودی را ابر خاک فلسطین] بر پا ساخت. ... [زیرا که] با عرب‌ها می‌توان بر سر هر موضوعی به جز ایجاد دولت یهودی، به مذاکره نشست. دلیل این امر، بنا به تعریف، این است که دولت یهودی به معنای حاکمیت یهودی‌ها بر بقیه است، همه‌ی آن دیگرانی که در آن کشور مفروض یهودی به سر می‌برند."

کشور جدید یهودی چیزی جز آفریقای جنوبی دومی نخواهد بود که در آن یک اقلیت کوچک بر اکثریت جمعیت حاکم است، مگر آن که ساکنین عرب کشور به زور از آن اخراج شوند. *ژوزف ویتز*^{۴۶}، رییس بخش مستعمره‌سازی آژانس یهود به این مسئله در دفتر خاطرات‌اش در سال ۱۹۴۰ برخورد می‌کند. وی می‌نویسد که "بین خودمان این مسئله باید کاملاً روشن باشد که برای هر دو ملت در این کشور جا نیست ... و جز فرستادن اعراب به کشورهای همسایه، این مسئله

^{۴۵} **Judah Leon Magnes** یکی از خاخام‌های برجسته یهودی ایالات متحده بود که بعدها به فلسطین (تحت قیمومیت بریتانیا) رفت. وی در دوران جنگ اول جهانی به عنوان یکی از رهبران ضدجنگ شهرت یافت. او خود را از رهبران **گاندی** می‌دانست و در دوران جنگ آمریکا-اسپانیا بود که ایده ضدیت با جنگ را پذیرفت. هنگامی که **ویلیام مک کینلی**، رییس جمهور دوران جنگ بر علیه اسپانیا، به دست یک آنارشئیست ترور شد، وی در نامه‌ای به خانواده‌اش نوشت که او نسبت به آنارشئیست‌ها خشمگین نبوده و به نظر وی مردان نالایق و ناصادقی که بر سر کارند، زبان‌شان بسا بیشتر از آنارشئیست‌هایی است که هر از چندگاهی دست به ترور می‌زنند. او که خود از خانواده ثروتمندی بود نظر بسیار مثبتی نسبت به انقلاب روسیه داشت و در سال ۱۹۲۰ سخنگوی جامعه امداد پزشکی فیلادلفیا برای کمک به اتحاد شوروی بود.

^{۴۶} Joseph Weitz

وی در خاطرات‌اش در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، هم چنین نوشته است که:

"The land of Israel is not small at all, if only the Arabs were removed, and its frontiers enlarged a little, to the north up to the Litani, and to the east including the Golan Heights...with the Arabs transferred to northern Syria and Iraq...Today we have no other alternative...We will not live here with Arabs." (Masalha, 1992, p. 134-135)

هیچ راه حل دیگری ندارد. همه‌شان را باید انتقال داد، حتی یک دهکده و یا یک طایفه‌ی عربی را هم نباید به‌جا گذاشت."

این سیاست، سرانجام در طی جنگ ۱۹۴۸ هنگامی که ۷۵۰۰۰۰ عرب از خانه و زمین‌شان بیرون رانده شدند اجرا شد و یک شبه اکثریت یهود در اسرائیل به‌وجود آمد.

اما، دولت نو بنیاد اسرائیل که بر مبنای اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین‌شان پا گرفت، نمی‌توانست چیزی جز یک ناحیه‌ی منزوی و جدا از بقیه‌ی خاورمیانه باشد. این حقیقت پی‌آمدهای سنگینی به‌همراه داشته است.

بدون بسط و گسترش اتحاد سیاسی و نظامی با امپریالیسم و توافق بر سر تأمین منافع امپریالیستی در منطقه به ازای دریافت کمک‌های نظامی و اقتصادی هیچ امیدی برای زنده ماندن چنین ناحیه‌ای وجود نداشت.

حتا با وجود حمایت‌های امپریالیستی - که حالا از سوی واشنگتن صورت می‌گیرد - برای چنین منطقه‌ی تحت محاصره‌ای که از همه‌ی شرکای اقتصادی طبیعی‌اش جدا افتاده است، بسط و گسترش یک اقتصاد پایا امکان‌ناپذیر است. به‌همین سبب است که می‌بینیم پیوسته سیاست توسعه‌طلبی در راستای افزودن بر مقدار سرزمین‌های عربی تحت حاکمیت اسرائیل در جهت فراهم ساختن زیربنای لازم اقتصادی دنبال شده است.

هنگامی که ارتش اسرائیل بلندی‌های جولان، ساحل غربی رود اردن، نوار غزه و صحرای سینا را در سال ۱۹۶۷ اشغال نمود، جذب این سرزمین‌ها و بازارهای نو موجب رونق موقت اقتصادی در آن کشور گردید.

از سوی دیگر، اشغال این سرزمین‌ها بار دیگر شیخ کشور یهودی، اما، با اکثریت عرب را زنده ساخت. در حال حاضر نزدیک به دومیلیون نفر فلسطینی زیر حاکمیت اسرائیل زنده‌گی می‌کنند. اگر روال جمعیت به همین‌گونه ادامه یابد، طی دو دهه، یک‌بار دیگر در سرزمین‌هایی که اکنون توسط صهیونیست‌ها اشغال شده است فلسطینی‌ها اکثریت عددی سکنه را تشکیل خواهند داد.

بسیاری از رهبران اسرائیل آشکارا اعلام کرده‌اند که هدفشان ایناست که یک‌بار دیگر فلسطینی‌ها را مجبور به خروج دسته‌جمعی کنند. ژنرال بازنشسته، شلومو گازیت^{۴۷} که سابقاً در رأس اطلاعات ارتش اسرائیل قرار داشت و اکنون رییس دانش‌گاه بن‌گوریون است، در یک سخنرانی در ژانویه‌ی امسال [۱۹۸۳] به ترسیم اهداف خویش برای آینده‌ی اسرائیل پرداخت. از نظر وی سرزمین اسرائیل تمامی مناطقی که اکنون در اشغال رژیم صهیونیستی قرار دارد، از جمله ساحل غربی رود اردن و نوار غزه را شامل می‌شود. گازیت می‌گوید هدف آن است که "کنترل سرزمین تاریخی اسرائیل در تمامیت‌اش توسط یهودی‌ها تضمین شده و از آن گذشته در اساس یک کشور یهودی باقی بماند".

از نظر گازیت برای اعاده‌ی چنین کشوری باید "یک راه‌حل تمام‌عیار برای مشکل اعراب ساکن سرزمین تاریخی اسرائیل ... در خارج از ارض موعود یافت." با این حال، زحمت‌کشان اسرائیلی باور ندارند که یک دور دیگر از اخراج فلسطینی‌ها، و یا ادامه‌ی جنگ علیه جنبش مقاومت فلسطین در لبنان بتواند راه حال درازمدت برای مشکلات اسرائیل باشد.

یهودی‌های اسرائیل تاکنون بهای گزافی برای ایفای نقش‌شان به عنوان سنگر امپریالیسم علیه انقلاب اعراب پرداخته‌اند.

ورشکسته‌گی عمیق اقتصادی اسرائیل دیگر مانند روز روشن شده است. بدون تزریق کمک‌های مالی و یارانه‌هایی که ایالات متحده در اختیار اسرائیل می‌گذارد، اقتصاد این کشور یک شبه فرو می‌ریزد. ایالات متحده روزانه شش میلیون دلار کمک مالی و نظامی به حلقوم اسرائیل می‌ریزد، که این کشور را به بزرگ‌ترین دریافت‌کننده‌ی کمک‌های مالی ایالات متحده در جهان بدل ساخته است. یارانه‌های ایالات متحده تقریباً به میزان یک‌سوم بودجه‌ی ملی اسرائیل، یعنی تقریباً هزار دلار در سال برای هر یهودی ساکن این کشور می‌باشد.

⁴⁷ Schlomo Gazit

اما، به‌رغم چنین کمک‌های هنگفتی، هنوز هم اقتصاد اسرائیل زیر بارِ کمرشکنِ تورم سه رقمی در طی چندین سالِ پیاپی در حالِ فرسایش است.

برای جمعیتِ یهودیِ اسرائیل، صهیونیسم بن‌بستی بیش نیست. یک شاهدِ عریان از شکستِ صهیونیسم، مهاجرتِ وسیعِ یهودی‌ها از اسرائیل است. صدها هزار یهودی از این کشور مهاجرت کرده‌اند؛ در حالی که تنها تعداد اندکی مهاجرِ یهودی به این کشور، که صهیونیست‌ها آن را بهشتِ موعودِ تمامیِ یهودی‌های جهان می‌نامند، وارد شده‌اند.

مهاجرینِ اخیر به اسرائیل را به‌طور عمده صهیونیست‌های افراطیِ ایالات‌متحده تشکیل می‌دهند. اگرچه اکثر یهودی‌های جهان به نوعی احساسِ بستگیِ عاطفی به اسرائیل دارند، اما صهیونیسمِ فعال همواره به‌عنوان یک جریان بسیار کوچک باقی مانده است. بسیاری از یهودی‌هایی که به اسرائیل رفته‌اند، تحتِ اراده‌ی آزادِ خویش نبوده است. بسیاری‌شان صرفاً به این دلیل به اسرائیل رفته‌اند که بقیه‌ی درها را به روی خویش بسته یافتند.

تقریباً تمامیِ یهودی‌هایی که بعد از استقلالِ الجزایر از آن کشور خارج شدند، ترجیح می‌دادند که به‌جای اسرائیل به فرانسه بروند. هم اکنون نیز نزدیک به هشتاد درصدِ یهودی‌هایی که اتحادِ شوروی را ترک می‌کنند، مقصدِ اسرائیل را برنمی‌گزینند.

بسیاری از کارگران یهودی به این نتیجه رسیده‌اند که کشور در بن بست فرورفته و اوضاع دیگر نمی‌تواند به روالِ سابق ادامه یابد. بسیاری از اصولِ اساسیِ صهیونیسم توسطِ کارگران به زیرِ سوال کشیده می‌شود.

اما، تا زمانی که کارگران یهودی به‌طور کامل از بن‌بستِ صهیونیسم خارج نشده، و از کمک به تداومِ کشور اسرائیل بر پایه‌ی سرکوب و اخراجِ اعرابِ فلسطینی خودداری نکنند، اسرائیل هم‌چنان در دایره‌ی خبیثِ جنگِ علیه خلقِ عرب باقی خواهد ماند.

یک صلحِ پایدار در خاورمیانه متصور نیست به جز آن که یهودی‌های اسرائیل از نقش‌شان به عنوان سرکوب‌گران فلسطینی‌ها و به‌عنوان نیروی ضدانقلابی در خدمتِ واشنگتن دست بردارند.

دوران دولت‌های اشغال‌گر استعماری به سر خواهد رسید. اشغال‌گران فرانسوی مجبور به خروج از الجزایر شدند. استعمارگران بریتانیایی در رودزیا باید به این حقیقت خو کنند که اکنون شهروندان زیمبابوه به حساب می‌روند. روزی هم فرا خواهد رسید که آفریقای جنوبی زیر کنترل اکثریت سیاه پوستان این کشور قرار بگیرد.

و آن روز نیز فرا خواهد رسید که اسرائیل بار دیگر فلسطین خوانده شود. آواره‌گان فلسطینی سرانجام این حق را به دست خواهند آورد که به زادگاه‌شان بازگردند. حال این مبارزه چه اندازه به درازا خواهد کشید و یا آن که چه اشکالی را به خود خواهد گرفت، بستگی به آهنگ انقلاب در کشورهای عربی و انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی در اسرائیل خواهد داشت.

اما، آن چه که قطعی است این است که تا زمانی که دولت صهیونیستی درهم فرو نریخته باشد و جای آن را یک دولت فلسطینی اعراب و یهودی‌ها نگرفته باشد، صلح به خاورمیانه باز نخواهد گشت.

مبارزه آزادی‌بخشی فلسطین از نظرگاه مارکسیستی

دیوید فرانکل^{۴۸}

خاورمیانه در طی پانزده سال گذشته آوردگاه مبارزه‌ی طبقاتی جهانی بوده است. طی این برهه‌ی زمانی کوتاه جهان شاهد عروج یک جنبش توده‌ای مستقل در راه آزادی ملی فلسطینی‌ها، سه جنگ میان اعراب و اسرائیل، جنگ داخلی در اردن و لبنان، انقلاب ایران، حمله‌ی نظامی عراق به ایران، و تعداد بسیاری قیام‌ها و درگیری‌های کوچک و بزرگ دیگر نیز بوده است.

در این دوره، هم چنین شاهد تبدیل شدن اسرائیل به یک قدرت امپریالیستی در مقیاس منطقه‌ای بوده‌ایم. از جمله عامل‌هایی که به این امر کمک نموده‌اند می‌توان از توسعه‌طلبی ارضی و ادغام فلسطینی‌های ساکن ساحل غربی و نوارغزه نام برد که به‌عنوان نیروی کار ذخیره در دسترس سرمایه‌داران اسرائیلی برای استثمار مضاعف قرار گرفتند. به موازات بالاگرفتن درگیری‌ها میان امپریالیسم اسرائیل و همسایه‌گان‌اش، یک قطب‌بندی طبقاتی نیز در داخل اسرائیل میان کارگران و طبقه‌ی حاکم امپریالیستی شکل گرفت.

مداخله‌ی نظامی اسرائیل در لبنان در ماه ژوئن [۱۹۸۲] و برآمدهای آن نقطه‌ی عطفی را در این تاریخ پرآشوب رقم زده است.

⁴⁸ David Frankel

امپریالیسم جهانی ضربه‌ی سختی را در این نبرد بر خلق فلسطین به‌طور خاص و توده‌های عرب به‌طور عام وارد ساخته است. تلفات و خرابی‌های ناشی از تجاوز اسرائیل به لبنان از تمامی جنگ‌های پیشین اعراب و اسرائیل به دفعات بیش‌تر بوده است.

یاسر عرفات، دبیرکل سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)، در جمع‌بندی شکست نظامی بیروت در کنفرانس سران عرب در شهر فز (مراکش) اعلام نمود که: "در این جنگ جنایت‌کارانه علیه ما تعداد ۴۹۶۰۰ غیرنظامی فلسطینی و لبنانی و هم چنین ۵۳۰۰ نظامی شهید و مجروح شده‌اند ... هنوز نزدیک به ۶۰۰۰ تن از رزمندگان ما مفقود می‌باشند."

بنا به گفته‌ی **عرفات** تعداد نزدیک به یک‌میلیون نفر بر اثر این تجاوز بی‌خانمان شده‌اند. به‌علاوه، ارتش اسرائیل در طی مسیرش به بیروت "چهارده اردوگاه فلسطینی، سی‌ودو دهکده و سه شهر لبنان را نابود کرده است. این‌ها همه پیش از محاصره‌ی بیروت صورت گرفته است."

عرفات گفت که تنها از نقطه‌نظر تلفات انسانی "تجاوز اسرائیل - آمریکا زخمی را بر پیکر عرب وارد ساخته است که از تمامی زخم‌ها و مصایبی که بر ملت عرب از ۱۹۴۸ تا کنون وارد آمده بود عمیق‌تر و بزرگ‌تر است."

مهم‌تر این‌که بیش از نیمی از لبنان به اشغال اسرائیل درآمده است. امپریالیست‌ها یک رژیم دست‌راستی را در لبنان بر سر کار گماشته و مسیر آینده‌ی کشور را آن‌چنان دیکته می‌کنند که از زمان اشغال لبنان توسط تفنگ‌داران دریایی ایالات‌متحده در ۱۹۵۸ تا کنون سابقه نداشته است. درحال حاضر، تفنگ‌داران دریایی به همراه نیروهای فرانسوی و ایتالیایی دوباره به این کشور بازگشته‌اند.

عرفات به رهبران عرب که در این کنفرانس گرد آمده بودند گفت که "این نشست موظف است که با صداقت اهمیت این چنین تغییری در جغرافیای سرزمین عربی و منطقه‌ی خاورمیانه را که برای تحکیم پایه‌های امپراطوری اسرائیل به‌عنوان یکی از اقماری ایالات‌متحده صورت گرفته است، بررسی نماید.

جنگ ایالات متحده

عرفات اعلام نمود که "این جنگ اساساً جنگ ایالات متحده بود". وی گفت که این تجاوزگری اسرائیل "از سوی ایالات متحده به طور نظامی، سیاسی، اقتصادی، و دیپلماتیک حمایت می‌شده است..."

در حال حاضر، واشنگتن سخت به دنبال آن است که تا دست‌آوردهای سیاسی حاصل از پیروزی نظامی اسرائیل در لبنان را تحکیم نماید. این مفهوم واقعی به اصطلاح طرح ریگان است که در اوایل سپتامبر ۱۹۸۲ و در گرماگرم خروج نیروهای ساف از منطقه‌ی اشغالی غرب بیروت اعلام گردید.

واشنگتن امیدوار است که سلب تحرک از توده‌های عرب و ضربات روحی ناشی از این‌گونه جنگ‌ها این فرصت را برای ایالات متحده ایجاد نماید که تا بتواند با استفاده از آن بر برخی از رژیم‌های عرب - به ویژه عربستان سعودی و اردن - فشار آورده و آن‌ها را وادار سازد که از الگوی مصر دنبال‌روی نموده و دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسند. در عوض، به فلسطینی‌ها وعده‌ی سرخرمن داده می‌شود که ادامه‌ی مذاکرات ممکن است روزی به نتیجه رسیده و باعث گردد که اسرائیل از بخش‌هایی از ساحل غربی خارج شده و آن‌گاه شکلی از به اصطلاح "خودمختاری"، که تعریفی گنگ و بی سر و ته از آن داده شده، و آن هم زیر نظارت رژیم اردن به آن‌ها داده شود. پیشنهاد مشابهی نیز بخشی از قرارداد کمپ دیوید را تشکیل می‌داد که در سال ۱۹۷۸ تنظیم شده و تنها دولت مصر پای آن را امضا کرده بود.

اگرچه ایالات متحده به دنبال آن است که تا شمار بیشتری از کشورهای عرب دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسند، اما، مهم‌ترین هدفی که ایالات متحده به دنبال تهاجم دیپلماتیک اخیرش در سر می‌پروراند نابودی تام و تمام سازمان آزادی‌بخش فلسطین است.

ایالات متحده این هدف‌اش را در وهله‌ی نخست با منزوی کردن و پایین آوردن موقعیت *ساف* در جهان عرب دنبال می‌نماید. *ریگان* از دولت‌های عرب خواسته است که از شناسایی *ساف* به‌عنوان تنها نماینده‌ی قانونی خلق فلسطین دست بردارند. به‌جای آن، وی پیشنهاد کرده است که *ملک حسین* به‌عنوان سخن‌گوی فلسطینی‌ها شناخته شود.

هم‌زمان، سیاست‌گران ایالات متحده به *ساف* اخطار می‌دهند که اگر از مبارزه‌ی بی‌امان در راه کسب حاکمیت ملی فلسطینی‌ها دست برنداشته و پیشنهاد *ریگان* را نپذیرند، آن‌گاه فلسطینی‌ها کاملاً دست خالی خواهند ماند. واشنگتن به امید آن است که طرح چنین تهدیدهایی بتواند در *ساف* انشعاب ایجاد کند. گزارش‌های مغشوش و نادرست در رسانه‌های امپریالیستی مبنی بر این که *عرفات* و برخی دیگر از رهبران *ساف* پیشنهادهای *ریگان* را پذیرفته‌اند، همه‌گی با این نیت است که انتشار می‌یابد.

تهاجم به مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی فلسطین‌ها از سوی حکام امپریالیستی - حتا اگر با ماشین جنگی عریض و طویل‌اش صورت گرفته باشد - یک امر است؛ اما، این که آیا بتوانند در نابودسازی *ساف* موفقیتی به دست آورند امر دیگری است. این نبرد هنوز تا پایان‌اش فاصله‌ی زیادی دارد.

در طی پانزده‌سال گذشته *ساف* توانسته است شرایط اسفناک خلق فلسطین را به‌روشنی در برابر دیده‌گان جهانیان به نمایش گذاشته و از این ره‌گذر توانسته است که هدف فلسطینی‌ها را به موضوع محوری سیاست خاورمیانه بدل سازد. به‌طوری که حتا مقامات وزارت خارجه‌ی ایالات متحده که مسئول پی‌گیری و اجرای سیاست‌های دولت در قبال این سازمان ملی - انقلابی هستند نیز بارها تردیدشان را در به ثمر رسیدن سیاست‌های واشنگتن ابراز نموده‌اند.

همان‌گونه که *لسلی جلب*^{۴۹}، مفسر روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز، در طی مقاله‌ی مفصلی در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۲ تأیید نموده‌است، "مقامات آمریکایی در مورد موضع دقیق *عرفات* اطمینانی نداشته، و

⁴⁹ Leslie Gelb

بسیاری از این‌که وی این راه را (یعنی به رسمیت شناختن اسرائیل) را برگزیند، با تردید می‌نگرند.

افزون بر این، این نبرد در شرایط جهانی‌ای صورت می‌گیرد که توازن قوای طبقاتی در کل هیچ‌گاه تا این اندازه به سود فلسطینی‌ها نبوده است. تنها این واقعیت است که بهای سیاسی‌ای را که امپریالیست‌ها در کسب دست‌آوردهای‌شان در خاورمیانه به ناچار پرداخته‌اند را توضیح می‌دهد.

تغییر جهت در آگاهی طبقه‌ی کارگر

پس از قتل عام وحشیانه در غرب بیروت، مردم در هر گوشه‌ی جهان - و از جمله تعداد فزاینده‌ای در درون اسرائیل - مجبور شده‌اند که از نو به مسئله‌ی خاورمیانه نظر بیفکنند. واقعیت این است که موضع طبقه‌ی کارگر، حتا نسبت به چند سال گذشته نیز، اکنون دست‌خوش تحول شده است.

بسط و گسترش انقلاب جهانی سوسیالیستی در ویتنام و آمریکای مرکزی، و جنبش توده‌ای عظیمی که توانست رژیم شاه در ایران را به زیر کشد، مجموعاً زحمت‌کشان جهان را در موقعیت قوی‌تری نسبت به حاکمیت سرمایه‌داری قرار داده است. هم زمان، اما، استثمار و سرکوب نیز به واسطه‌ی بحران جهانی گریبان‌گیر اقتصاد سرمایه‌داری از یک‌سو، و هم چنین تهاجم امپریالیستی علیه طبقه‌ی کارگر از سوی دیگر رو به افزایش است. از این‌رو، طبقه‌ی کارگر و هم پیمانان‌اش به مبارزه کشیده شده و از این‌راه به تحولی عمیق در سطح آگاهی‌شان دست می‌یابند.

با در نظر گرفتن چنین تجاربی، زحمت‌کشان اهداف اسرائیل در تجاوز به لبنان را مورد بررسی قرار داده، با دیدی تازه به اشغال نظامی پانزده ساله‌ی ساحل غربی، نوار غزه و بلندی‌های جولان می‌نگرند. از این منظر، علل حملات جنایت‌کارانه‌ی اسرائیل علیه همسایه‌های‌اش، و به موازات آن نزدیکی بی‌شرمانه‌اش با منفورترین و ارتجاعی‌ترین نیروهای جهان - از حکام نژادپرست آفریقای جنوبی گرفته تا دیکتاتورهای نظامی آمریکای مرکزی - بیش از پیش روشن می‌گردد.

قتل عام در غرب بیروت به مثابه‌ی کاتالیزوری بود که توانست همه‌ی این‌ها را با هم جمع نماید. نتیجه این بود که جهشی در آگاهی توده‌های زحمت‌کش جهان بر سر ویژه‌گی عادلانه و ترقی خواهانه‌ی مبارزه‌ی خلق عرب و فلسطین بر علیه اسرائیل صورت پذیرفت.

دولت اسرائیل نخواهد توانست موضع به اصطلاح برحقی را که زمانی با توسل به ریاکاری و خود را به موش‌مرده‌گی زدن برای خود دست‌وپا نموده بود دوباره بازیابد. اکنون میلیون‌ها نفر به درستی دریافته‌اند که تصویری که اسرائیل از خود به‌عنوان یک قربانی تحت محاصره ترسیم نموده بود، که گویا از روی اضطرار و اجبار به‌طور مکرر با عرب‌های عقب‌مانده‌ی یهودی‌ستیز وارد جنگ شده، سراپا دروغ است.

در داخل اسرائیل نیز توده‌های مردم دریافته‌اند که حکومت‌شان جنگ تجاوزکارانه‌ای را دنبال می‌کند که از همان قدم اول‌اش مهر آدم‌کشی و قساوت بر پیشانی داشته است. در سوم ژوئیه ۱۹۸۲ تظاهرات گسترده‌ی ضد جنگ با حضور بیش از هفتاد هزار نفر در *تل آویو* به راه افتاد. در ۲۵ سپتامبر همان سال نیز بیش از چهل هزار نفر در اعتراض به کشتار در غرب بیروت به خیابان‌ها ریختند. این تظاهرات در زمره‌ی بزرگ‌ترین تظاهرات در تاریخ حیات این کشور بوده است.

این اتفاق‌ها، که پرسش‌های بزرگی را برای زحمت‌کشان ایجاد نموده است، در عین حال چالش بزرگی را نیز در فراروی سوسیالیست‌ها قرار داده است. ما از چه نقطه‌نظر به خاورمیانه و به جنبه‌های سیاسی مناقشه‌ی میان اعراب و اسرائیل می‌نگریم؟ تحلیل ما از بوته‌ی آزمایش واقعیت‌ها چگونه بیرون آمده‌است؟ چه چیز بیش‌تری را می‌توان از جنگ در لبنان در مورد صفت‌بندی نیروهای طبقاتی در خاورمیانه و تکامل نیروهای مختلف در این مبارزه آموخت؟

سرکوب امپریالیستی

به استثنای اسرائیل، مابقی کشورهای خاورمیانه همه‌گی ملل زیرستم و استثمار می‌باشند. اقتصاد این کشورها توسط امپریالیسم درهم شکسته شده و منابع طبیعی‌شان - به‌طور اخص نفت - به

نفع غارت‌گران در نیویورک، لندن و پاریس تاراج می‌شود. حیات سیاسی این ملت‌ها به‌طور مکرر و آشکارا در معرض مداخله‌ی بی‌رحمانه‌ی امپریالیست‌ها قرار داشته است.

موضوع محوری سیاست در خاورمیانه، مانند بسیاری از دیگر نقاط جهان، ستم امپریالیستی و مبارزه برای رهایی ملی است. این یکی از مهم‌ترین اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در سطح جهانی است. *لنین* در مقاله‌های‌اش که زیر عنوان "پرولتاریای انقلابی و حق ملل در تعیین سرنوشت شان" در سال ۱۹۱۴ نوشت، تأکید نموده است که "نقطه‌ی مرکزی برنامه‌ی [مارکسیستی] باید تقسیم ملل به ستم‌گر و زیرستم باشد که "سرشت" امپریالیسم را تشکیل می‌دهد ..."

انترناسیونال کمونیستی که به رهبری بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۹ پایه‌گذاری شد، در طی پنج سال اول موجودیت‌اش برنامه‌ی جنبش کارگران انقلابی را در ارتباط با ملل زیرستم تکمیل ساخت. *لنین* با ارایه‌ی سندی در دومین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ در باره‌ی این مسئله بار دیگر تأکید نمود که "ایده‌ی اساسی‌ای که زیربنای تز ماست ... تمیز قایل شدن میان ملل زیرستم و ملل ستم‌گر است."

انترناسیونال چهارم در قطع‌نامه‌ای که در ماه مه ۱۹۴۰ در باره‌ی "مستعمرات و جنگ امپریالیستی دوم" صادر نمود، بر این چارچوب دوباره تأکید ورزید. در این قطع‌نامه آمده است:

"مستعمرات و سرزمین‌های مورد تهاجم بیش از نیمی از سطح زمین را شامل می‌شود. بیش از یک میلیارد نفر، زرد، قهوه‌ای و سیاه، توسط سرمایه‌داران کلان که کنترل جهان غرب را به‌دست دارند، به شوربختی کشانده شده‌اند. مبارزه‌ی این انبوه عظیم توده‌های ستم‌دیده یکی از دو نیروی ترقی‌خواهی جهان مدرن را تشکیل می‌دهد. دومین نیرو، مبارزه‌ی پرولتاریا در کشورهای پیشرفته برای رهایی خویش است."

در این قطع‌نامه مشخصاً به نقش خلق عرب در مبارزه برای رهایی از سلطه‌ی امپریالیسم اشاره شده است. در قطع‌نامه آمده است که: "جنگ جهانی متحدین علیه آلمان پس از سال ۱۹۱۸ در شکل جنگ متحدین علیه خلق‌ها در راستای زیرسلطه نگه‌داشتن‌شان ادامه یافت ... تمامی وعده و

وعیدهایی که به وفور در دوران جنگ به خلق‌های عربِ خاورِ نزدیک و میانه در موردِ اعطای استقلال داده شده بود، تماماً رنگ باخته و شکلِ حاکمیتِ چکمه‌ی آهنینِ امپریالیستی را با زورِ سرنیزه و دارِ اعدام به خود گرفت. جنبش‌های ناسیونالیستیِ مصر و بقیه‌ی کشورهای مسلمان نشین را فراگرفت. در این زمان ترک‌ها توانستند به استقلالِ خویش دست یابند.

نقشِ اسرائیل

اگرچه پس از جنگِ دومِ جهانی حکامِ فرانسوی و بریتانیایی مجبور شدند که از کنترلِ سیاسی مستعمره‌های‌شان در خاورمیانه دست بردارند، امپریالیست‌ها، اما، کنترلِ اقتصادی و تعیینِ سرنوشتِ سیاسیِ این مستعمره‌ها را، از جمله از طریقِ قدرتِ نظامی، کماکان در اختیار گرفتند. کودتای اوت ۱۹۵۳ که توسط سی.آی.ای سازماندهی شده بود تا شاه ایران را به سلطنت بازگرداند یکی از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌هاست که نشان می‌دهد امپریالیست‌ها چگونه در حیاتِ سیاسیِ کشورهای نیمه‌مستعمره مداخله می‌کنند. این کودتا به هیچ‌روی یک استثنا به‌شمار نمی‌رود. در واقع، **رونالد ریگان**، رییس‌جمهورِ ایالات‌متحده در اکتبر سال ۱۹۸۱ به‌طور علنی اعلام نمود که واشنگتن هر گونه قیامِ مردم را که برای دستیابی به آزادی از یوغِ زنجیرِ خاندان سلطنتی در عربستان سعودی پابگیرد، با نیروی نظامی سرکوب خواهد نمود. هنگامی که اوضاع در خاورمیانه وخیم می‌شود، آن‌گاه امپریالیست‌ها به نیروی نظامی و شیوه‌های سرکوبِ عربیان رجوع می‌کنند. در این جاست که نقشِ اصلیِ اسرائیل در منطقه خود می‌نماید.

اسرائیل پای‌گاهِ نظامیِ امپریالیسم در منطقه است. این کشور امکانی را در اختیارِ حکامِ ایالات متحده می‌گذارد که آن‌ها هر شب با آرزوی داشتنِ همتایی برای آن در آمریکای مرکزی به خواب می‌روند - یعنی در اختیارداشتنِ یک ارتشِ زبده متشکل از چهارصد هزار سرباز، مسلح به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها که با یک زرادخانه‌ی اتمی نیز پشتیبانی می‌شود.

اسرائیل، به دلیل ویژه‌گی خاص‌اش به‌عنوان یک دولت مستعمراتی، همواره به‌عنوان عاملِ قهر و متحدِ امپریالیست‌ها علیه خلق‌های عرب به‌کار گرفته شده‌است. حتا در دهه‌های بیست و سی که فلسطین هنوز مستعمره‌ی بریتانیا به‌شمار می‌رفت و کشوری به نام اسرائیل وجودِ خارجی نداشت، سازمان‌های صهیونیستی در سرکوبِ قیام‌های متعددِ مردمِ فلسطین که برای کسبِ استقلالِ خویش می‌رزمیدند، به نیروهای استعمارگرِ انگلیسی یاری می‌رساندند.

پس از جنگِ دومِ جهانی، سازمان‌های صهیونیستی به مبارزه‌ی مسلحانه علیه بریتانیا برخاستند که ترجیح می‌داد به‌جای حمایت از ایجادِ یک کشورِ مستقلِ کماکان فلسطین را به‌عنوان مستعمره‌اش حفظ نماید. هم‌زمان، نیروهای صهیونیستی توانستند پشتیبانیِ واشنگتن را نیز به‌دست آورند.

اگرچه، برخی از صهیونیست‌ها تلاش می‌کنند که تا به مناقشه‌شان با بریتانیا رنگ و لعابِ ضداستعماری بزنند، اما واقعیت این است که دعوای‌شان چیزی جز جنگِ میان دزدها بر سرِ غنایم نبود. ایجادِ کشورِ اسرائیل در سال ۱۹۴۸، با پشتیبانیِ کاملِ واشنگتن، و تنها با اخراجِ بیش از هفت‌صدهزار فلسطینی از زادگاه‌شان و غصبِ زمین‌های‌شان امکان‌پذیر شد. آن عده از فلسطینی‌ها که در آن‌جا باقی ماندند طبقِ قانون به شهروندانِ درجه دوم در کشورِ خویش تبدیل شدند.

این کشورِ غیرقانونی نوبنیاد آن‌چنان در میان توده‌های عرب منفور بود که هیچ رژیمِ، هر قدر هم ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم، یارای به رسمیت شناختنِ آن را نداشت.

ویژه‌گی اسرائیل به مثابه‌ی پای‌گاهِ امپریالیسم در منطقه در اکتبر ۱۹۵۶ به روشنی نمایانده شد. اسرائیل با نیروهای فرانسوی و بریتانیایی، و در پاسخ به اقداماتِ ضدامپریالیستیِ دولتِ وقتِ مصر، که با ملی کردنِ کانالِ سوئز برجسته شده بود - حرکتی که الهام‌بخشِ جهان عرب و خلق‌های ستم‌دیده گشت - برای دخالتِ نظامی در مصر همراه شد.

تجاوزِ اسرائیل به مصر، سوریه و اردن در سال ۱۹۶۷ نیز همان هدف را دنبال می‌نمود. طبقه‌ی حاکم اسرائیل در این اندیشه بود که بلکه بتواند هر آن‌چه را که در آن ماجراجویی اشغال می‌کند برای همیشه حفظ کند. به‌علاوه، اسرائیل در پی آن بود که رژیم‌های ناسیونالیستیِ مصر و سوریه

را ساقط نموده و رژیم‌هایی را بر سر کار بیاورد که در مقابل فشارهای امپریالیستی گردن خم کنند - به‌ویژه فشار برای به رسمیت شناختنِ موجودیتِ اسرائیل.

جنگِ ژوئن ۱۹۶۷ به نقطه‌ی عطفی برای اسرائیل به‌طورِ اخص و کلِ خاورمیانه به‌طورِ اعم تبدیل شد. پیش از جنگِ ژوئن، سیستمِ اقتصادِ سرمایه‌داریِ اسرائیل به‌طورِ عمده از طریق کمک‌های مالی ایالات‌متحده و آلمان غربی تغذیه می‌شد. این‌گونه کمک‌های امپریالیستی، که پس از ۱۹۶۷ نیز ادامه داشته و افزایش نیز یافته است، به همراه توسعه‌ی ارضیِ اسرائیل پس از جنگ، به نوبه‌ی خود زمینه را برای فرارویدن این کشور به نیروی امپریالیستی در منطقه فراهم ساخت.

عروجِ مبارزه‌ی خلقِ فلسطین

دومین برآمدِ جنگِ ژوئن، اما، ظهور و عروج جنبشِ توده‌ایِ مستقلی از درونِ خلقِ فلسطین بود که به مبارزه برای آزادی ملی دست زد. گروه‌های مجزای چریکی، مانند *الفتح*، پیش از این نیز وجود داشتند. اما، توده پناهنده‌گان فلسطینی تا سال ۱۹۶۷ چشمِ امید به حکومت‌های عرب دوخته بودند. آن‌ها به‌طورِ اخص به *جمال عبدالناصر*، رییس‌جمهورِ مصر برای بازگرداندن سرزمین‌شان امید داشتند.

سازمان آزادی‌بخشِ فلسطین (ساف) نخست در سال ۱۹۶۴، به ابتکارِ *ناصر* و با توافقِ دیگر دولت‌های عرب تشکیل شد. این سازمان ابتدا زیرِ کنترلِ مصر قرار داشت، که اعضای‌اش کارکنان حقوق‌بگیری بودند که به نامِ خلقِ فلسطین اعلامیه صادر می‌کردند. اعلامیه‌ای که از *سوی احمد شکیری*، اولین دبیرکلِ *ساف*، صادر شد و در آن آمده بود که ارتش‌های عربی یهودی‌ها را به دریا خواهند ریخت، هنوز از سوی مدافعان اسرائیل به عنوان سندی بر ادعای‌شان که گویا مبارزه‌ی آزادی‌بخشِ فلسطینی‌ها ماهیتِ یهودی - ستیزی دارد، استفاده می‌شود. اما، در پی شکستِ کشورهای عربی در جنگِ ژوئن، لایه‌های وسیعی از خلقِ فلسطین به دنبال یافتنِ آلترناتیوی برای

ناصریسم رفتند. بدین ترتیب بود که سازمان‌های مستقلی، مانند *الفتح* و *جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین* شروع به رشد نمودند.

چریک‌های سازمان *الفتح*، در بیست‌ویک‌ام مارس ۱۹۶۸ در برابر تهاجم نیروهای اسراییلی به اردوگاه آواره‌گان فلسطینی کرامه پیروزمندانه ایستاده‌گی نمودند. نبرد کرامه تأثیر صاعقه‌آسایی بر سراسر جهان عرب به‌جای گذاشت. روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز مدتی بعد و طی گزارشی از یکی از اردوگاه‌های فلسطینی در *امان*، در مورد این نبرد چنین نوشت:

”چریک‌ها قهرمانان امروزند، به‌ویژه چریک‌های سازمان *الفتح* که بزرگ‌ترین و فعال‌ترین گروه فلسطینی است. عکس‌های چریک‌ها با سلاح‌های خودکارشان در تمامی اماکن مهم نصب شده است ...”

”*عبدالناصر* که نسبت به جنبش بی‌تفاوت بود، پس از نبرد کرامه، چریک‌ها را به رسمیت شناخته و یک ساعت برنامه‌ی روزانه‌ی رادیویی در اختیارشان گذاشته است. این برنامه احتمالاً پرشنونده ترین برنامه‌ی رادیویی در سراسر جهان عرب است ...”

پس از یک رشته درگیری‌های عمده میان چریک‌های فلسطینی و ارتش *ملک حسین* در *امان*، سرانجام رزمنده‌گان فلسطینی توانستند در نوامبر ۱۹۶۸ حق خویش را برای آزادی عمل کامل در اردن تثبیت کنند. در ضمن، چریک‌ها توانستند کنترل *ساف* را نیز به‌دست بگیرند. *یاسر عرفات*، رهبر *الفتح* در فوریه‌ی ۱۹۶۹ به‌عنوان دبیرکل این سازمان برگزیده شد.

جنبش ملی - انقلابی

هم‌زمان، *ساف* از یک سازمان اداری زیر نظر حاکمیت سرمایه‌داری، به سازمانی توده‌ای در دل اردوگاه‌های پناهنده‌گان فلسطینی تبدیل شد. سازمان‌های چریکی مختلفی که زیر چتر *ساف* فعالیت می‌کردند، توانستند دست به سازماندهی برنامه‌های آموزشی، چاپ روزنامه، و ایجاد

گروه‌های بحث سیاسی در کمپ‌های پناهنده‌گی زده و به بهداشت و دیگر امور حیاتی و اجتماعی اردوگاه‌ها پردازند.

این یک تحول بنیادین در این سازمان بود. *سازمان آزادی‌بخش فلسطین* به مثابه‌ی جنبش توده‌ای خلق محروم فلسطین از نقطه نظر طبقاتی با سازمان دست‌پروده‌ی دولت مصر تفاوت داشت.

این تحول صرفاً مختص مبارزه‌ی فلسطینی‌ها نبوده، بلکه تنها یک نمونه از پدیده‌ای عام در تاریخ ملل ستم‌دیده است - پدیده‌ای که لنین در سال ۱۹۲۰ در گزارش‌اش به دومین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیستی در باره‌ی مسئله‌ی ملی و استعمار بدان اشاره می‌کند. وی به این نکته اشاره می‌کند که باید جنبش‌های بورژوا-ملی و انقلابی - ملی در کشورهای زیر سلطه از یک‌دیگر تفکیک شود. *لنین* می‌گوید: "بورژوازی در این کشورها علیه تمامی جنبش‌ها و طبقات انقلابی با امپریالیست‌ها متحد خواهد شد."

در نظریه‌ی *لنین* آن‌چه که تعیین‌کننده‌است نحوه‌ی برخورد جنبش‌های ملی در کشورهای زیر سلطه به مسئله‌ی سازماندهی و بسیج توده‌ها می‌باشد. مبارزه‌ی موثر در مسیر کسب حقوق ملل ستم‌دیده را تنها با اتکا به توده‌های زحمت‌کش می‌توان به‌پیش برد. *لنین* پیشنهاد نمود که آن دسته از جنبش‌های ملی که مانع "سازماندهی و آموزش دهقانان و توده‌های استثمارشده در یک سازمان انقلابی" نیستند، انقلابی - ملی شمرده شوند.

لنین توضیح داد که این چنین جنبش‌هایی کمونیستی نیستند، اما شایسته‌گی دریافت حمایت از سوی کمونیست‌ها را دارند، زیرا که به امر سازماندهی زحمت‌کشان ملل زیر سلطه علیه امپریالیسم یاری می‌رسانند. پس از جنگ دوم جهانی و به‌راه افتادن موج وسیعی از مبارزات ضداستعماری، سازمان‌های انقلابی - ملی بسیاری سر برافراشتند، از جمله سازمان‌هایی که مبارزه برای استقلال در آنگولا، موزامبیک و زیمبابوه را هدایت نمودند. در این راستا، امروز می‌توان از جمله به جبهه‌ی پولیساریو در صحرای غربی و سازمان خلق جنوب غربی آفریقا در نامیبیا اشاره نمود.

سازمان ۲۶ ژوئیه در کوبا ابتدا به مثابه‌ی یک جنبش ملی - انقلابی پا گرفت که به‌طور عمده بر نیروهای خرده بورژوازی، و هم چنین کادرهایی از کارگران شهری و دهقانان کوچک متکی بود، و بعضاً حتا از سوی برخی از شخصیت‌های اپوزیسیون بورژوازی نیز حمایت می‌شد. در مسیر مبارزه ای که به پیروزی در سال ۱۹۵۹ انجامید و تحت تأثیر بسیج انقلابی کارگران و کشاورزان کوبایی، رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه پیرامون فیدل کاسترو توانست تحول یابد. رهبری مرکزی جنبش ۲۶ ژوئیه به تعهدات خویش در قبال خواسته‌های دموکراتیک که به خاطر آن‌ها مبارزه را آغاز نموده بود، همچنان وفادار ماند، و در این روند بود که به هسته‌ی مرکزی پیش‌قراولان انقلابی مارکسیستی کوبا، یعنی حزب کمونیست، فراروید.

تجربه‌ی انقلاب کوبا و وفاداری رهبریت حزب کمونیست این کشور به آرمان‌های انترناسیونالیستی، لایه‌های وسیعی از رزمندگان آزادی‌میلی در آمریکای لاتین را به سمت یک چشم‌انداز کمونیستی جذب نمود. جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ساندینیستی در نیکاراگوئه و جنبش نوین تلاش مشترک برای رفاه، آموزش، و آزادی در گرانادا، اگرچه در صف مقدم مبارزه برای آزادی ملی قرار گرفته‌اند، اما نباید آن‌ها را در صف جنبش‌های ملی - انقلابی قرار داد. این نیروها در حقیقت احزاب مارکسیستی پرولتاریا به حساب می‌آیند.

شورای ملی فلسطین، که پارلمان در تبعید **سازمان آزادی‌بخش فلسطین** به‌شمار می‌رود، متشکل از فلسطینی‌های سرشناس از سراسر جهان هست، که حتا برخی از سرمایه‌داران منفرد را نیز شامل می‌شود. اما، این سازمان‌های چریکی متکی بر توده‌ها در اردوگاه‌های آواره‌گان هستند که حرف نهائی را در شورای رهبری **ساف** می‌زنند.

سازمان‌های نظامی مانند **جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین** و **جبهه‌ی دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین**، سمت‌گیری سوسیالیستی‌شان را اعلام نموده‌اند. سازمان‌های **الصاعقه** و **جبهه‌ی آزادی‌بخش عرب** به ترتیب تابع رهبری رژیم‌های سوریه و عراق‌اند. سازمان **الفتح**،

بزرگ‌ترین گروه عضو *ساف*، خود را به‌عنوان یک جنبش آزادی‌بخش برای فلسطین معرفی می‌کند.

عرفات در مصاحبه‌ای با *دانا آدامز اشمیت*^{۵۰}، گزارش‌گر روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز به تاریخ سوم اکتبر ۱۹۶۸، روی کرد سازمان *الفتح* را این‌گونه تشریح می‌کند:

“تئوری‌ای که ما دنبال می‌کنیم بسیار ساده است. سرزمین ما اشغال شده است. اکثریت مردم ما به دست صهیونیسم و امپریالیسم از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شده‌اند.”

“ما منتظر ماندیم و ماندیم و ماندیم تا بلکه عدالت از سوی سازمان ملل متحد برقرار گردد؛ تا بلکه دنیا به خود آید و تا شاید که کشورهایی که در سازمان ملل گرد آمده‌اند به داد ما برسند؛ و این همه در حالی که خلق بی‌پناه فلسطین در بیغوله‌های اردوگاه‌ها رنج می‌کشید. اما، هیچ چیزی از این انتظار بی‌هوده برنیامد. به هیچ‌کدام از خواسته‌هایمان دست نیافتیم. در حالی که خانه خرابی و آواره‌گی ما هم‌چنان وسعت می‌یافت.”

“سرانجام به این باور رسیده‌ایم که تنها راه ممکن برای بازگشت‌مان به خانه و سرزمین خویش از طریق مبارزه‌ی مسلحانه است. ما به این تئوری بدون هیچ پیچیده‌گی و به وضوح تمام باور داریم، و این هدف و آرزوی ماست ...”

“ما بر این باوریم که مقاومت مسلحانه حق قانونی تمامی خلق‌های زیر ستم است.”

در پاسخ به پرسش دیگری از سوی خبرنگار، *عرفات* پاسخ داد که: “ما یهودی _ ستیز نیستیم ... ما از صمیم قلب به تمامی یهودی‌هایی که حاضرند با ما در یک کشور عربی زنده‌گی کنند، به عنوان شهروندان متساوی‌الحقوق خوش‌آمد می‌گوییم.”

ساف بر سر این مواضع اساسی - یعنی حق بازگشت خلق فلسطین به سرزمین‌آش، ایجاد یک کشور دموکراتیک و سکولار فلسطین که یهودی و عرب با هم در آن زنده‌گی کنند، و ضرورت دست زدن به مبارزه‌ی مسلحانه برای رسیدن به این هدف‌ها - تا به امروز وفادار مانده است.

⁵⁰ Dana Adams Schmidt

نقطه نظرات حزب کارگران سوسیالیست پیرامون ساف

روی کرد سیاسی حزب کارگران سوسیالیست در قبال ساف به هیچ‌روی در این راستا نیست که تا آن‌دسته از گروه‌های سیاسی درون ساف را که خود را سوسیالیست می‌خوانند برگزیده و در مقابل آن دیگرانی که فاقد گرایش‌های سوسیالیستی‌اند قرار دهد. ساف در تمامیت‌آش یک جنبش انقلابی - ملی است که باید نیز در همین چارچوب از آن حمایت شود.

قطع‌نامه‌ی ۱۹۴۰ مصوبه‌ی انترناسیونال چهارم، که پیش‌تر به آن اشاره شده است، بر همین روی کرد در مقابل ملل زیر سلطه تأکید می‌ورزد. در این قطع‌نامه این‌گونه آمده است: "ناسیونالیسم در غرب ابزار قدرت سرمایه‌داری است که از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای کشاندن زحمت‌کشان به جنگ‌های نظامی و یا اقتصادی که تماماً در راستای منافع سرمایه‌داران است استفاده می‌شود. اما، در کشورهای عقب‌مانده و زیرسلطه‌ی شرق، جنبش ناسیونالیستی بخش جدایی‌ناپذیر مبارزه علیه امپریالیسم جهانی است."

در این راستا هست که حزب کارگران سوسیالیست در کنگره‌اش در اوت ۱۹۷۱ قطع‌نامه‌ای را درباره‌ی "اسرائیل و انقلاب اعراب" به تصویب رساند. در این قطع‌نامه گفته شده است که: "حزب کارگران سوسیالیست حمایت بی‌قید و شرط‌اش را از تمامی مبارزات آزادی‌بخش خلق‌های عرب اعلام می‌کند؛ به این مفهوم که ما بدون توجه به این که چه کسی در حال حاضر رهبری این مبارزات را در دست گرفته است، از آن حمایت می‌کنیم."

در ادامه‌ی این قطع‌نامه هم‌چنین آمده است که: "اسرائیل تنها می‌تواند به قیمت خانه‌خرابی اهالی بومی در خاورمیانه وجود داشته باشد. چنین کشوری تنها با تکیه به امپریالیسم است که می‌تواند به‌وجود آمده و به حیات‌آش ادامه دهد. اسرائیل یک کشور استعمارگرا و توسعه‌طلب سرمایه‌داری است که در اساس از سوی امپریالیسم آمریکا اداره می‌شود... این کشور پای‌گاه ارضی امپریالیسم

در جهان عرب است که به مثابه‌ی سرنیزه‌ی امپریالیسم در رویارویی با انقلاب اعراب عمل می‌کند. ما بدون قید و شرط از مبارزه‌ی خلق‌های عرب علیه دولت اسرائیل حمایت می‌کنیم.

فلسطینی‌ها به‌عنوان نخستین قربانی‌های تأسیس کشور اسرائیل، همواره در خط مقدم مبارزه علیه دولت صهیونیستی قرار داشته و بار عمده‌ی این مبارزه را به دوش کشیده‌اند. در ادامه‌ی قطع‌نامه آمده‌است که: "مبارزه‌ی خلق فلسطین علیه سرکوب‌گران‌اش و برای کسب حق تعیین سرنوشت شکل مبارزه برای سرنوشت دولت اسرائیل را به خود گرفته است. هدف اعلام شده‌ی این مبارزه برپایی یک کشور دموکراتیک و سکولار فلسطین است. ما از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها برای به‌دست آوردن حق تعیین سرنوشت بدون هیچ قید و شرطی حمایت می‌کنیم."

فلسطین دموکراتیک و سکولار

معمولاً در مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، ملت‌های زیر سلطه خواهان جدایی از ملل سلطه‌گر بوده و به دنبال ایجاد کشور مستقل خویش‌اند، که از جمله می‌توان به پورتوریکو، ایالت کبک در کانادا، و یا به ایرلند زیر اشغال انگلستان اشاره نمود. از سوی دیگر، در کشور آفریقای جنوبی، اما، این مبارزه شکل مبارزه برای انتقال حاکمیت از دست اقلیت سفید پوست به اکثریت سیاهان را به خود گرفته است.

فلسطین، اما، گونه‌ی دیگری از این مبارزه را عرضه می‌کند. سرکوب ملی در فلسطین با برپایی یک کشور مستعمره‌نشین و تقسیم کشور به زور تفنگ و سرنیزه و اخراج دسته‌جمعی فلسطینی‌ها صورت پذیرفته است.

یاسر عرفات در سخنرانی خویش در برابر مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ در این باره گفت که: "همین مجمع عمومی در اولین سال‌های موجودیت‌اش [۱۹۴۷] طرح تقسیم

میهن ما، فلسطین را به تصویب رساند ... مجمع عمومی به هیچ‌روی حق آن را نداشت که این سرزمین، یعنی میهن تقسیم‌ناپذیر ما را، تقسیم کند."

"از آن گذشته، اگرچه بر طبق همین تقسیم‌بندی پنجاه و چهار درصد سرزمین فلسطین به مستعمره‌نشینان تعلق می‌گرفت، اما، از آن جایی که آن‌ها حتا این تقسیم‌بندی نامشروع را نیز باب میل خویش نیافتند، جنگی تروریستی را علیه ساکنین عرب غیرنظامی این سرزمین به راه انداختند. اشغال‌گرها هشتادویک درصد کل مساحت فلسطین را اشغال نمودند و نزدیک به یک میلیون عرب را از خانه و کاشانه‌شان بیرون راندند."

از متن چنین تاریخ و سابقه‌ی مشخص است که خواست یک فلسطین سکولار و دموکراتیک برخاسته است. این خواسته از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که دولت اسرائیل به سبب زیرپا نهادن حقوق اکثریت ساکنین اصلی این کشور و محروم ساختن آن‌ها از آزادی تصمیم‌گیری در مورد آینده‌ی خویش، یک دولت غیردموکراتیک است.

در برابر کشور فعلی اسرائیل، جایی که یهودی‌ها صرفاً به خاطر مذهب‌شان از حقوقی برخوردارند که مسلمان‌ها و مسیحی‌ها از آن بی‌بهره‌اند، سازمان آزادی‌بخش فلسطین ایده‌ی کشور سکولار فلسطین را در میان می‌گذارد. قانون‌های مذهبی یهودی سایه‌ی سنگینی بر حیات کشور اسرائیل افکنده است که همه چیز را، از ازدواج گرفته تا حمل‌ونقل عمومی، زیر کنترل دارد. اکنون نزدیک به دو قرن است که مبارزه برای جدایی دین از دولت همواره بخشی جداناپذیری از برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک بوده است.

سرانجام، فراخوان برای ایجاد یک فلسطین متحد مشکل جداسازی زورگویانه‌ی یک "میهن تقسیم‌ناپذیر" را نشانه می‌گیرد.

ساختار طبقاتی سیستم اجتماعی‌ای را که به دنبال این مبارزه ایجاد خواهد شد از هم اکنون نمی‌توان پیش‌بینی نمود. در درون ساف نیروهایی هستند که به دنبال ایجاد فلسطینی در چارچوب نظام سرمایه‌داری بوده، و در عین حال دیگرانی نیز هستند که در پی ایجاد یک نظام سوسیالیستی

اند، و حتا نیروهایی هم هستند که احتمالاً هنوز پاسخی مشخص به این پرسش نداده‌اند. مخالفت با فراخوان برای برپایی یک فلسطین دموکراتیک و سکولار به این بهانه، چیزی جز اوج چپ‌روی سکتاریستی نخواهد بود.

از سوی دیگر، مارکسیست‌ها نمی‌توانند مبلغ ایجاد یک کشور سرمایه‌داری باشند. برای سوسیالیست‌های انقلابی، فراخوان به ایجاد یک فلسطین دموکراتیک و سکولار، یک خواست کلیدی در راستای سازماندهی و بسیج توده‌های زحمت‌کش در مسیر ایجاد حکومت کارگران و کشاورزان در فلسطین است - حکومتی که کارگران و دهقان‌ها را در جهت خلع ید از سرمایه‌داران و زمین‌داران و ایجاد دولت کارگری هدایت خواهد نمود.

از این‌رو، مبارزه‌ی فلسطینی‌ها برای حق دموکراتیک تعیین سرنوشت بخشی از برنامه‌ی درازمدت انقلاب اجتماعی در خاورمیانه می‌باشد.

اصل تعیین سرنوشت به این مفهوم است که خلق زیر سلطه بتواند هر آن شکلی از دولت را که برای پایان دادن به نظام سلطه لازم است برگزیند. فلسطینی‌ها برای پایان دادن به ستمی که به آن‌ها می‌شود، خواهان فروپاشی دولت مستعمره‌نشین‌اند که بر سرزمین‌شان چنگ افکنده است، و برای حق بازگشت تمامی آواره‌ها و ایجاد دولت یک پارچه‌ی فلسطین مبارزه می‌کنند.

بسیاری از گرایش‌های سیاسی در درون جنبش کارگری اگرچه مدعی دفاع از حقوق ملل زیر سلطه‌اند، اما، با خواست یک فلسطین سکولار و دموکراتیک مخالفت می‌ورزند. این گرایش‌ها، در عوض خواهان تقسیم فلسطین میان دو خلق ساکن در این سرزمین‌اند.

برای نمونه، لئونید برژنف رییس جمهور سابق شوروی، طرحی شش ماده‌ای برای حل مسئله‌ی خاورمیانه در سپتامبر ۱۹۸۲ پیشنهاد نمود. بر طبق این طرح قرار است که گویا "صلح میان کشورهای عربی و اسرائیل برقرار شود. این بدان معناست که تمامی طرف‌های درگیر، شامل اسرائیل و دولت فلسطین، متعهد شوند که به استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یک‌دیگر احترام متقابل بگذارند ..."

در راستای این موضع، حزب کمونیست اسرائیل مدافع حفظ کشور اسرائیل بوده، و حزب کمونیست ایالات متحده نیز که مخالف فراخوان برای یک فلسطین سکولار و دموکراتیک است چنین موضعی را برگزیده است.

انترناسیونال سوسیالیستی که حزب کارگر اسرائیل را که حزبی سرمایه‌داری بوده و از سال ۱۹۷۷ در حاکمیت است در صفوف خود جای داده است نیز موضعی مشابه گرفته است.

اندکی پس از دخالت نظامی اسرائیل در لبنان، سازمان سوسیالیست‌های دموکراتیک آمریکا قطع‌نامه‌ای صادر نمود که در آن از جمله آمده‌است:

”ما کماکان خواهان ادامه‌ی مذاکره بر اساس حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها از طریق نماینده‌های انتخابی‌شان بوده و حق اسرائیل را برای ادامه‌ی حیات نیز به رسمیت می‌شناسیم.“
در حالی که در واقع حق تعیین سرنوشت برای فلسطینی‌ها چیزی جز درهم‌ریزی دولت اسرائیل و نهادهای نژادپرستانه‌ی آن نبوده و نیست. چگونه فلسطینی‌ها می‌توانند به حق تعیین سرنوشت خویش دست‌یابند در حالی که اجازه‌ی بازگشت به سرزمین‌شان را ندارند؟ حال اگر فلسطینی‌ها حق بازگشت به سرزمین‌شان را به‌دست آورده و پس از بازگشت نیز به تمامی حقوق خویش دست‌یابند، آن‌گاه، آن‌گونه که اسرائیلی‌ها خود می‌گویند، این امر به منزله‌ی پایان موجودیت اسرائیل به مثابه‌ی یک کشور جداگانه‌ی یهودی خواهد بود.

موضع واقعی سوسیال دموکرات‌های ایالات متحده در بخش پایانی قطع‌نامه‌شان هویدا می‌شود. در این قسمت سوسیال دموکرات‌ها مخالف شرکت در اعتراض علیه دخالت نظامی اسرائیل در لبنان و در محکوم ساختن کشتار تظاهرکننده‌های فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی به‌دست اسرائیل بوده، و می‌گویند که تنها زمانی به این اعتراض‌ها خواهند پیوست که ما ”هم‌زمان با حمایت از حق فلسطینی‌ها در تعیین سرنوشت خویش به صراحت موجودیت اسرائیل را نیز به رسمیت شناخته باشیم.“

به این ترتیب روشن می‌شود که برای سوسیال دموکرات‌های ایالات متحده حمایت از تأمین امنیت اسرائیل بر حمایت از مبارزه‌ی برحق خلق فلسطین اولویت دارد. این واقعیت با عدم شرکت سوسیال دموکرات‌ها در نشست‌های آموزشی و تظاهرات علیه دخالت اسرائیل در لبنان به نمایش گذاشته شد.

پیرامون استدلال "اسرائیل موجود"

مدافعان اسرائیل در نفی خواسته‌های فلسطینی‌ها از دیدگاه خویش سه دلیل عمده را ارایه می‌کنند. بحث اول و مهم‌ترین آن‌ها نیروی قهریه است.

مدافعان دولت اسرائیل به ما می‌گویند که اسرائیل عملاً وجود دارد. این دسته می‌گویند که اکثریت یهودی‌ها و هم‌چنین دولت ایالات متحده از موجودیت اسرائیل پشتیبانی می‌کنند. درعین حال، این نکته را نیز به ما یادآور می‌شوند که گویا حکومت‌گران در اسرائیل از چنان نیروی نظامی مخربی برخوردارند که می‌توانند هر چالشی از سوی خلق‌های عرب را درهم بشکنند. از نظر این دسته، اگر عرب‌ها عاقل باشند، بهترین راه برای‌شان به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل و مذاکره با آن به منظور رسیدن به بهترین توافق است.

این استدلال در واقع جوهره‌ی طرح ریگان برای به اصطلاح "صلح" در خاورمیانه را تشکیل می‌دهد که بر اساس مداخله‌ی نظامی اسرائیل در لبنان قرار دارد.

مقاله‌ی *آنتونی لویس*^{۵۱} در شماره‌ی اول نوامبر ۱۹۸۲ روزنامه‌ی نیویورک تایمز مثال بارزی از چنین روی‌کردی است.

لویس ابتدا توضیح می‌دهد که چگونه اسرائیل به سرعت و عملاً سرگرم ضمیمه‌سازی ساحل غربی می‌باشد. وی بخشی از تقصیر را به گردن رهبران عرب می‌اندازد که گویا "سال‌هاست که مانور داده‌اند، اما از [شرکت در] مذاکره [با اسرائیل برای یافتن راه حلی مناسب] خودداری

⁵¹ Anthony Lewis

کرده‌اند." وی در ادامه می‌نویسد که: "اما، اگر که عرب‌ها زودتر به خود نجنبند و اگر که واقعیتِ موجودیتِ اسرائیل را هر چه زودتر به رسمیت نشناخته و به دنبال راه حلی برای مسئله‌ی فلسطین در چارچوبِ واقعیتِ موجود نباشند، آن‌گاه ممکن است که بسیار دیر بوده و چیزی که بتوان بر سر آن مذاکره کرد برای‌شان باقی‌نماند."

لوییس راجع به "واقعیت‌ها"، و بیش از همه راجع به "واقعیتِ اسرائیل" سخن می‌گوید. اما، حقیقتِ ساده این است که تا مادامی که کشورِ اسرائیل پابرجاست، سرکوبِ ملیِ خلقِ فلسطین خاتمه نخواهد یافت. دقیقاً مانند آفریقای جنوبی که حاکمیتِ یک رژیمِ اقلیتِ سفیدپوستِ نژادپرست بر آن مانع از دستیابی به صلح در آن کشور است، در خاورمیانه نیز تا زمانی که کشورِ مستعمره نشین به حیاتِ خویش ادامه بدهد، در آن‌جا نیز از صلح خبری نخواهد بود. این هم یک واقعیت است.

جنگِ لبنانِ آلترناتیوِ واقعی را در مقابلِ چشمان همه به‌روشنی به نمایش گذاشته است. مقاومتِ قهرمانانه‌ی خلقِ فلسطین در برابر ارتشِ تجاوزگرِ اسرائیل بر این حقیقت صحه گذاشته است که چیزی کم‌تر از یک نسل‌کشیِ کامل نمی‌تواند به مبارزه‌ی خلقِ فلسطین برای رسیدن به حقِ تعیینِ سرنوشت‌آش نقطه‌ی پایان بگذارد.

"حق تعیین سرنوشت" را در کدام شرایط می‌توان به کار بست؟

از آن‌جا که این استدلال که "اسرائیل وجود دارد" در عمقِ خویش توسل به زور را در خویش نهفته داشته و مانند بلند کردن چماق است، غالباً دو توجیه ایدئولوژیک در حمایت از اسرائیل به آن چاشنی می‌شود. نخست پذیرفتنِ حق تعیین سرنوشت در شکل تجریدی‌اش است.

بنابراین استدلال، یهودی‌ها نیز بعد از آن‌که در سراسر جهان موردِ سرکوب قرار گرفتند، حال می‌باید که از حق تعیین سرنوشت‌شان برخوردار باشند، و گویا که ایجادِ کشورِ اسرائیل نیز در

چارچوب دست‌یابی به چنین حقی بوده است. از این دیدگاه، به خاطر سرکوب تاریخی قوم یهود، حق آنان برای حفظ و تداوم اسرائیل بر حقوق ملی اعراب و فلسطینی‌ها اولویت پیدا می‌کند. گونه‌ی دیگری از این استدلال که اتفاقاً با شکل و شمایلِ چپ ظاهر می‌شود، مدعی است که هم فلسطینی‌ها و هم یهودی‌های اسرائیل خواسته‌های ملی مشروعی دارند. این دسته حتا تا آن‌جا نیز پیش می‌روند که گویا به دلیل سرکوب دولت اسرائیل، مدعی اولویت خواسته‌های ملی فلسطینی‌ها هستند. اما، در ادامه این پرسش را به میان می‌کشند که آیا نباید حق تعیین سرنوشت یهودی‌ها را در چارچوب فلسطین دموکراتیک و سکولار از هم اکنون تضمین نمود؟ آیا این تنها راه ممکن برای ترغیب کارگران یهودی در داخل اسرائیل برای مبارزه در راه حقوق ملی فلسطینی‌ها و عدالت اجتماعی نیست؟

تمامی این‌گونه برخوردها وضعیت یهودی‌های جاهای دیگر را که مورد تبعیض و ستم قرار گرفته اند با وضعیت یهودی‌های اسرائیل که ملت غالب‌اند، آن هم در کشوری که حقوق فلسطینی‌ها در آن زیر پا گذاشته شده و سرکوب می‌شوند، هم‌تراز قرار می‌دهند. همان‌گونه که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، حق تعیین سرنوشت به معنای امکان برپایی دولت جداگانه است. یهودی‌های اسرائیل هم اکنون کشور خویش را دارند که بر روی زمین‌های به زور گرفته شده از فلسطینی‌ها بنا شده است. این خود سرچشمه‌ی مشکل است، و نه یکی از راه‌های ممکن.

خواستِ حق تعیین سرنوشت برای یک سرکوب‌گر دقیقاً آن‌را از محتوای دموکراتیک‌اش تهی می‌سازد. قبولِ حق تعیین سرنوشت در شکل انتزاعی‌اش هیچ‌گونه محتوای ترقی خواهانه ندارد. این خواست تنها زمانی ترقی خواهانه است که به بسیج خلق تحت سلطه علیه سرکوب‌گران‌اش یاری رسانده و طبقه‌ی کارگر ملیت سرکوب‌گر را علیه طبقه‌ی حاکم خودی برانگیزاند. حمایت زحمت کشان ملیت سرکوب‌گر از حق تعیین سرنوشت ملت زیر ستم زمینه را برای همبسته‌گی جهانی میان کارگران فراهم می‌سازد.

به این مفهوم، حق تعیین سرنوشت برای سیاهان آفریقای جنوبی ترقی خواهی است. در حالی که برای سفیدپوستان این کشور یک خواست ارتجاعی بیش نیست. مبارزه‌ی کارگران سفیدپوست آفریقای جنوبی تنها هنگامی می‌تواند در راستای پیشرفت و منافع طبقه‌ی موثر باشد که حامی مبارزه‌ی اکثریت سیاهان این کشور برای به‌دست آوردن حق تعیین سرنوشت‌شان به‌طور بی‌قیدوشرط باشد.

یا این‌که، *حزب کارگران سوسیالیست* در ایالات‌متحده از حق ملت‌های سرکوب شده، مانند سیاهان و مکزیکی‌ها برای تعیین سرنوشت دفاع می‌کند. این موضع به معنای آن است که در صورتی که این ملل خواسته باشند، باید بتوانند کشور مستقل خویش را ایجاد کنند. اما، انقلابی‌های پرولتری مخالف آن هستند که سفیدها در آمریکای شمالی "کشور سفیدپوستان" را برپا کنند. این چنین دولتی تنها یک محتوای سیاسی می‌تواند داشته باشد و آن هم چیزی جز زمینه‌چینی سرکوب سیاهان، قهوه‌ای‌ها، زردها، و بقیه‌ی ملت‌های غیرانگلیسی زبان نخواهد بود.

در مورد اسرائیل نیز، این ادعای عوام‌فریبانه که گویا صهیونیسم جنبش‌رهایی‌بخش ملی یهود است نمی‌تواند به هیچ‌روی محتوای سیاسی عمیقاً ارتجاعی آن‌را بپوشاند. یک جنبش سیاسی که به مثابه‌ی بخشی از سیستم جهانی امپریالیستی فعالیت می‌کند، و هدف‌اش مهیا ساختن زمینه برای سرکوب یک خلق دیگر است، دقیقاً در نقطه‌ی مقابل مبارزه برای آزادی ملی قرار می‌گیرد. این جنبش سیاسی هم چنین مانعی است بر سر مبارزه علیه یهودی-ستیزی، که تنها می‌تواند در سایه‌ی هم‌بستگی با کارگران و زحمت‌کشان جهان در مبارزه‌شان علیه سرکوب امپریالیستی و استثمار سرمایه‌داری هدایت شده و به پیروزی برسد.

سرکوب تخیلی آینده

استدلال سومی که در دفاع از اسرائیل ارایه می‌شود این است که به‌رغم همه‌ی مخالفتی که ممکن است با سیاست‌های فعلی این کشور و یا با چگونه‌گی برپایی آن داشته باشیم، اما، می‌باید که از

اسرائیل در برابر عرب‌ها دفاع نمود، زیرا که برچیده‌شدن بساط دولت اسرائیل به ناگزیر به یک نسل‌کشی، اخراج دسته‌جمعی و یا سرکوب یهودی‌هایی خواهد انجامید که در حال در آن‌جا زنده‌گی می‌کنند.

جوهر این استدلال دقیقاً همان حرفی است که علیه انقلاب ویتنام زده می‌شد. ریچارد نیکسون هشدار می‌داد که در صورت پیروزی نیروهای انقلابی در ویتنام "حمام خون" برپا خواهد شد! استعمار فرانسه نیز هشدارهای شداد و غلاظ همسانی در باره‌ی سرنوشت مستعمره‌نشین‌های اروپایی در صورت پیروزی "بومی‌ها" در دوران انقلاب الجزایر صادر کرده و رژیم اقلیت سفیدپوست در رودزیا نیز همین‌ها را می‌گفت. رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی هم دقیقاً همین یاوه‌ها را تکرار می‌کند.

به هر کدام از این نمونه‌ها هم که بنگریم، خواهیم دید که این امپریالیست‌ها و مستعمره‌نشین‌های تحت حمایت امپریالیست‌ها بوده‌اند که عامل اصلی و مسبب اولیه‌ی بیش‌ترین خون‌ریزی و کشتار در این مبارزه‌ها بوده‌اند. در حالی که این جانی‌ها با کمال وقاحت قربانیان‌شان را متهم می‌کنند. در علم روان‌شناسی این عمل فرافکنی - یعنی نسبت دادن انگیزه و کارهای خود به دیگران - خوانده می‌شود.

هیچ دلیل و مدرکی مبنی بر این که فلسطینی‌ها یک دست‌گاہ ستم‌گری ملی علیه یهودی‌ها را برپا خواهند ساخت وجود ندارد. این امر در تضاد کامل با آن‌چه که رهبران و سازمان‌های فلسطینی در پانزده سال گذشته بر آن پای فشرده‌اند قرار داشته، و دقیقاً بر خلاف تمامی تجارب مبارزه‌های آزادی‌بخش ملی در جاهای دیگر جهان خواهد بود. چنین امری به یک دلیل بسیار ساده امکان نخواهد داشت و آن هم این است که برپایی یک دست‌گاہ ستم ملی در چارچوب منافع ستم دیده‌گان نمی‌گنجد.

مدافعان کشور اسرائیل به بهانه‌ی ساخته‌گی و موهوم سرکوب ملی، از سرکوب خلق فلسطین به دست دولت اسرائیل که در مقابل دیده‌گان همه در جریان است حمایت می‌کنند. این ستم و

سرکوب تنها در اردوگاه‌های آواره‌گان فلسطینی در لبنان و اردن نیست که جریان دارد، بلکه در درون مرزهای اسرائیل به‌طور روزانه جاری است.

درآمد سرانه‌ی فلسطینی‌های ساکن مرزهای پیش از ۱۹۶۷ اسرائیل به‌طور میانگین نصف درآمد یهودی‌هاست. براساس آمار سال ۱۹۷۳، بیست‌وپنج درصد فلسطینی‌های ساکن اسرائیل از نظر مسکن در تنگنا بوده و هر چهار نفر و یا بیشتر در یک اتاق زنده‌گی می‌کنند؛ در حالی که این رقم برای یهودی‌ها تنها یک‌ونیم درصد است.

در سال ۱۹۷۷، مرگ‌ومیر نوزادان برای شهروندان یهودی ۹/۱۳ در هزار بود، در حالی که برای فلسطینی‌های اسرائیل این رقم ۱/۳۱ در هزار بوده است. این اختلاف حتا بسیار عمیق‌تر از سطح اختلافی است که میان سفیدپوست‌ها و سیاهان ایالات‌متحده وجود دارد.

در زمینه‌های دیگر نیز، از آموزش تا اشتغال، می‌توان آمار مشابهی را ارایه نمود. تجربه نشان می‌دهد که الگوهای تاریخی سرکوب صرفاً با مرور زمان، با ادعاهای رسمی در مورد به اصطلاح تساوی حقوقی شهروندان، و حتا پس از یک انقلاب پیروزمند به خودی خود از میان نخواهد رفت. اگر خواهان محو تمامی آثار سرکوب هستیم اتخاذ یک سیاست آگاهانه‌ی تبعیض مثبت در حق ملت‌های سرکوب شده ضرورتی فوری است.

لنین همین نکته را در یادداشت‌های ۱۹۲۲ خویش بر سر "مسئله‌ی ملی یا خودمختاری" این‌گونه شرح داده است: "از جانب ملت سرکوب‌گر ... انترناسیونالیسم فقط به معنای پذیرش رسمی برابری ملت‌ها نیست، بلکه حتا باید به نوعی نابرابری برای سرکوب‌گر، ملت غالب، بینجامد تا بتواند در عمل گذشته را جبران کند. هر کس که این نکته را دریابد، بی تردید روی کرد واقعی پرولتری را در ارتباط با مسئله‌ی ملی درک نکرده است؛ و در نقطه نظرات‌اش کماکان یک خرده‌بورژواست که دیر یا زود به سطح نظری بورژوازی سقوط خواهد کرد."

این نکته در مورد اسرائیل کاملاً صدق می‌کند. حتا از میانبردن مجموعه نهادهای راسیستی که در تمامیت‌شان دولت صهیونیستی را شکل می‌دهند، به خودی خود موقعیت فروتر خلق فلسطین را

در مسکن، آموزش، بهداشت، اشتغال و غیره، برطرف نخواهد ساخت. تضمین‌های بسیاری، که تبعیض مثبت را هم شامل می‌شود، برای از میان بردن اثرات نابرابری‌ها مطلقاً ضروری است. این برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر انقلابی در مورد مسئله‌ی ملی در اسرائیل باید باشد.

هر ایده‌ای که معتقد است که باید حق تعیین سرنوشت یهودی‌های اسرائیل نیز تضمین گردد، همان‌گونه که لنین گفته است، تنها می‌تواند به مواضع بورژوازی، که در این مورد خاص حمایت از دولت صهیونیستی است، بینجامد.

اگرچه در برنامه و عمل سازمان آزادی‌بخش فلسطین نمی‌توان کم‌ترین شاهدهی را یافت که تأیید کند که آن‌ها در پی نابودی و یا سرکوب یهودی‌ها هستند، با این حال، این واقعیت مخالفین مبارزه‌ی خلق فلسطین را قانع نمی‌سازد که تا از سرهمبافی این چنین یاوه‌هایی باز ایستند. برای نمونه، به سخنرانی *ایروینگ هاو*^{۵۲}، عضو کمیته‌ی اجرایی دی. اس. ای^{۵۳} در ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۲ اشاره می‌کنم که در اکتبر همان سال در نشریه‌ی *سوسیالیست دموکراتیک* متعلق به تشکیلات‌شان در نیویورک منتشر گردید.

“مناقشه‌ی خاورمیانه ناظر بر حقوق دو گروه است. در حالی که یک طرف قضیه مصمم است که طرف مقابل را محو نماید.” وی در ادامه می‌گوید: “تمامی تلاش‌ها برای رسیدن به یک مصالحه بی نتیجه مانده‌است و رهبران عرب از سال ۱۹۴۸ تا کنون هم‌چنان به این ادعای ناصر که “یهودی‌ها را باید به دریا ریخت” چسبیده‌اند.”

وی تلاش می‌کند که تا با نسبت دادن شعار “یهودی‌ها را باید به دریا ریخت” به ناصر، جنگ تجاوزکارانه‌ی ۱۹۶۷ اسرائیل را علیه مصر توجیه کند. حال جدای از این که آیا واقعاً چنین چیزی به ناصر می‌چسبد یا نه، این یک واقعیت است که جنبش آزادی‌بخش فلسطین نه تنها شعار نابودکردن یهودی‌های اسرائیل را بدون هیچ قیدوشرطی رد نموده، بلکه حتا مبارزه‌ی سیاسی وسیعی را پیرامون این موضوع در سراسر جهان عرب هدایت کرده است. ساف به جوانان فلسطینی

⁵² Irving Howe

⁵³ DSA

در اردوگاه‌های آواره‌گان می‌آموزد که دشمن‌شان یهودی‌ها نبوده، بلکه امپریالیسم و صهیونیسم دشمنان واقعی‌شان می‌باشند.

مواضع واقعی فلسطینی‌ها

این موضع به دست سازمان‌های نظامی عمده در درون *ساف* به روشنی توضیح داده شده است. برای نمونه، *جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین* در سندی که برای ارایه به کنگره‌ی دوم‌اش در سال ۱۹۶۹ تهیه شده بود چنین گفته است:

“جنبش آزادی‌بخش فلسطین یک جنبش نژادی با امیال تجاوزگرانه علیه یهودی‌ها نیست. این جنبش یهودی‌ها را هدف قرار نداده‌است. هدف این جنبش نابود کردن دولت اسرائیل است که به عنوان یک نهاد نظامی، سیاسی و اقتصادی بر تجاوزگری، توسعه‌طلبی و ارتباط ارگانیک و تنگاتنگ با منافع امپریالیست‌ها در سرزمین مادری ما استوار است. ... هدف جنبش‌های فلسطین برپایی یک کشور دموکراتیک ملی است که در آن اعراب و یهودی‌ها به‌عنوان شهروندان برابر حقوق و با تعهدات یکسان در کنار هم زنده‌گی می‌کنند ...”

جبهه‌ی دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین نیز در یک بیانیه‌ی رسمی که در سال ۱۹۶۶ در بیروت انتشار داد، تزه‌های خود را برای “یک راهحل دموکراتیک برای مسئله‌ی فلسطین” منتشر ساخت. در این بیانیه از جمله خواسته‌هاست که:

“راهحل شووینیستی برخی از فلسطینی‌ها و اعراب که پیش و پس از ژوئن ۱۹۶۷ ارایه شده و خواستار کشتار و یا به دریا ریختن یهودی‌هاست، باید از اساس رد گردد.”

“تأسیس دولت دموکراتیک خلق فلسطین که در آن اعراب و یهودی‌های (اسرائیل) بدون هیچ‌گونه تبعیضی در کنار هم زنده‌گی کرده... و زمینه برای رشد فرهنگی هر دو خلق فراهم باشد.”

یاسر عرفات، رهبر الفتح، نیز در مصاحبه‌ای با مجله‌ی *ترایکانتینتال*^{۵۴} (که به زبان عربی هم منتشر می‌شود) در ژانویه‌ی ۱۹۶۶ گفت:

”ما برای ریختن دومیلیون یهودی به دریا و یا به راه انداختن جنگ صلیبی و یا نژادی سلاح به دست نگرفته ایم ... مبارزه‌ی ما مانند مبارزه‌ی خلق ویتنام، بولیوی و یا هر خلق دیگری در جهان یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی است ...“

اگر آقای هاو دست کم این زحمت را به خود می‌داد که سخن‌رانی *یاسر عرفات* را در برابر مجمع عمومی سازمان ملل در نوامبر ۱۹۷۴، که به‌طور زنده در سراسر جهان عرب نیز پخش شده، و در نیویورک تایمز نیز چاپ شده بود، را بخواند آن‌گاه بی‌تردید عین همین مواضع را که در آن‌جا هم تکرار شده بود، با چشم و گوش خویش می‌دید.

یاسر عرفات در آن سخن‌رانی گفت که: ”اگر هدف از مهاجرت یهودی‌ها به فلسطین آن بود که در کنار ما با حقوق برابر و وظایف یک‌سان زنده‌گی کنند، ما تا آن‌جا که ظرفیت سرزمین‌مان اجازه می‌داد درها را بدون هیچ تردیدی باز می‌گذاشتیم ...“

”اما اگر هدف از این مهاجرت غصب سرزمین ما، پراکنده‌ساختن خلق ما و تبدیل کردن فلسطینی‌ها به شهروندان درجه‌ی دوم باشد، آن‌گاه هیچ‌کس حق ندارد از ما بخواهد که به آن‌تن در دهیم.“

عرفات در ادامه اعلام نمود که: ”که ما تمامی جنایت‌هایی را که علیه یهودی‌ها انجام شده است محکوم کرده و هم‌چنین هر گونه تبعیضی را که به خاطر باورهای‌شان بر آن‌ها روا شده شدیداً محکوم می‌کنیم ...“

”من در این‌جا و به‌عنوان دبیرکل سازمان آزادی‌بخش فلسطین و به‌عنوان رهبر انقلاب فلسطین، در برابر شما اعلام می‌کنم که هر زمان که ما از آمال مشترک‌مان برای فلسطین فردا سخن می‌گوییم،

⁵⁴ Tricontinental

در چشم‌اندازِ خویش همه‌ی یهودی‌هایی که هم اکنون در فلسطین زنده‌گی می‌کنند را نیز می‌بینیم که در کنارِ ما و بدون هیچ‌گونه تبعیضی در صلح و آرامش به سر می‌برند.

... من از تک تکِ یهودی‌ها می‌خواهم که از وعده‌های دروغینِ ایده‌ئولوژیِ صهیونیستی و رهبریِ اسرائیل روی برگردانند. این وعده و وعیدهای پوشالی برای یهودی‌ها چیزی جز خون‌ریزیِ دائمی، جنگ‌های پایان‌ناپذیر و خفت به ارمغان ندارد ...

" ما بهترین راه حل را که زنده‌گی در کنار هم در چارچوبِ صلحی عادلانه در فلسطین دموکراتیک است به آن‌ها پیشنهاد می‌کنیم."

منافع واقعی خلقِ یهود

همان‌گونه که **عرفات** و دیگر رهبران **ساف** به‌طورِ پیاپی توضیح داده‌اند، مسئله‌ی اصلی در خاورمیانه این نیست که آیا یهودی‌های اسرائیل حقِ زنده‌گی در آن‌جا را دارند یا خیر؛ بلکه مسئله بر سر این است که آیا آن‌ها این حق را دارند که دیگرانی را که در آن‌جا زنده‌گی می‌کنند سرکوب نموده و از آن‌ها سلبِ مالکیت کنند. واقعیتِ ملموس این است که سرکوبِ خلقِ فلسطین به هیچ‌روی در راستای منافعِ واقعی خلقِ یهود نیز نمی‌گنجد.

این نکته‌ای است که در قطع‌نامه‌ی **حزب کارگران سوسیالیست** در سال ۱۹۷۱ نیز آمده است. **حزب کارگران سوسیالیست** نیز مانند **ساف** مدافعِ حقوقِ کاملِ مدنی، فرهنگی و مذهبیِ یهودی‌های اسرائیل در چارچوبِ یک فلسطینِ دموکراتیک است.

در این قطع‌نامه آمده است که "سیستمِ سرمایه‌داری که در دوران افول‌آش تمامی اشکالِ سرکوبِ راسیستی را، آن هم در افراطی‌ترین شکل‌آش به‌کار می‌گیرد، عاملِ اصلیِ سرکوبِ خلقِ یهود می‌باشد." به‌علاوه، "مبارزه علیه یهودستیزی و سرکوبِ یهودی‌ها خود بخشی از مبارزه‌ی عمومی برای از میان بردن تمامی اشکالِ نژادپرستی و ستمِ ملی است. این مبارزه تنها در صورتِ اتحاد با تمامی سرکوب‌شده‌گان جهان است که می‌تواند کاملاً و به‌طورِ نهایی به پیروزی برسد."

”بر خلاف ادعای امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها، منافع پایه‌ای توده‌های یهودی اسرائیل در ائتلاف‌شان با مبارزه‌ی آزادی‌بخش فلسطینی‌ها و حمایت از ایجاد یک فلسطین دموکراتیک نهفته است. ما پیوسته به یهودی‌های سراسر جهان هشدار داده‌ایم که صهیونیسم آن‌ها را به سمت دشمنی با متحدین بالقوه‌شان - یعنی سرکوب شده‌گان جهان - سوق می‌دهد و به اتحاد با بدترین دشمنان‌شان یعنی امپریالیست‌ها می‌کشاند. امپریالیسم دست کم یک‌بار فاجعه‌ی نسل‌کشی علیه یهودی‌های اروپا را به دردناک‌ترین شکل آفریده است، و هیچ تردیدی در آن نیست که می‌تواند فاجعه‌ی مشابه‌ای را باز هم تکرار کند مگر آن که توسط قهر توده‌ها در انقلاب سوسیالیستی سرنگون شود.“

نه تنها پایان بخشیدن به یهودستیزی، بلکه رهایی ملی خلق فلسطین نیز نمی‌تواند زیر رهبری طبقه‌ی سرمایه دار به دست آید. هم اکنون رژیم‌های سرمایه‌داری در کشورهای عربی از آن بیم‌ناک‌اند که بسیج توده‌ها پیرامون خواسته‌های دموکراتیک، مانند حق تعیین سرنوشت به دیگر مسایل اجتماعی نیز کشیده شده و به درون مرزهای‌شان سرایت کند. از این‌رو، این رژیم‌ها تمام تلاش‌شان را به کار می‌گیرند که چنین مبارزات دموکراتیکی را سرکوب نموده و یا دست کم محدود ساخته و به انحراف بکشانند.

تنها مبارزه‌ی توده‌های زحمت‌کش و به ویژه کشاورزان و به رهبری طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند به‌طور واقعی خواسته‌های دموکراتیک و از جمله پایان بخشیدن به سرکوب ملی را محقق سازد. از این روی مبارزه‌ی پایدار برای آزادی ملی در خاورمیانه همواره باید در راستای تأسیس دولت کارگران و کشاورزان باشد که از طریق انقلاب علیه امپریالیست‌ها، به ویژه امپریالیست‌های اسرائیلی - و رژیم‌های سرمایه‌داری عرب - برپا خواهد شد.

در عین حال، خواسته‌های دموکراتیک و ضد‌امپریالیستی محور مبارزه‌های کارگران و دهقان‌ها را برای کسب قدرت سیاسی تشکیل می‌دهد. مبارزه‌ی خلق فلسطین بر این آموخته‌ی تاریخی از انقلاب‌های قرن حاضر در جهان استعماری مهر تأیید می‌نهد.

فشارهای موجود بر رژیم مصر

از نظر رژیم‌های سرمایه‌داری عرب، جنبش آزادی‌بخش فلسطین خطری مرگبار را برای‌شان دربر دارد، زیرا آن‌ها را به رویارویی با دولت اسرائیل و امپریالیسم کشانده است. این رویارویی باعث شده است که توده‌ها در این کشورها خواهان تحولات نظامی بیش‌تر، توزیع اسلحه و افزایش آموزش‌های نظامی، برداشتن گام‌های استوارتر علیه منافع اقتصادی امپریالیست‌ها، از کار برکنار کردن مقام‌های فاسد، بی‌عرضه و اتخاذ معیارهای دیگر می‌باشند. در حالی که رژیم‌های سرمایه‌داری عرب ناتوانی خود را در هدایت هر گونه مبارزه‌ی موثر علیه سلطه‌ی امپریالیسم به نمایش گذاشته‌اند، تردیدی نیست که مبارزه‌ی فلسطینی‌ها به بی‌ثباتی این رژیم‌ها دامن می‌زند.

حتا رژیم ناصر در مصر هم، که بیش از هر رژیم‌ی در منطقه از اعتبار ضدامپریالیستی برخوردار بوده، و با وجود این که تعداد آواره‌گان فلسطینی در خاک این کشور کم‌تر از هر جای دیگری بود، از این فشار مستثنی نبوده است.

به این دلیل است که تظاهرات و اعتراض‌های شش روزه‌ی دانش‌جویان و کارگران در شهرهای حلوان، قاهره، اسکندریه، اسیوط، طنطا و دیگر شهرهای عمده‌ی مصر در فوریه ۱۹۶۸ درگرفت. این تظاهرات در اعتراض به احکام سبکی بود که در مورد افسران نیروی هوایی به خاطر سهل‌انگاری‌شان در ژوئن ۱۹۶۷ صادر شده بود.

در گزارشی که کریستیان ساینس مانیاتور در دوم مارس ۱۹۶۸ چاپ نمود به نقل از یکی از دانش‌جویان آمده است که "اسرائیل عملاً بر سر دروازه‌های شهرهای عمده‌مان در کمین نشسته است، آن وقت می‌بینیم که گروهی از ارتشیان شکمسیر گروه دیگری مانند خودشان را محاکمه می‌کنند، در حالی که همه‌گی‌شان باید محاکمه شوند. الحق که مسخره است."

از اوایل اکتبر ۱۹۶۸ اسرائیل سیاست حملات هوایی، کماندویی و گلوله‌باران شهرهای مصر را در پیش گرفت، که تا سال ۱۹۷۰ ادامه داشت.

صدها هزار نفر در مارس ۱۹۶۶ به بهانه‌ی تشییع جنازه‌ی رییس ستاد ارتش مصر که در حمله‌ی توپخانه‌ای اسرائیل کشته شده بود، به‌طور خودانگیخته به خیابان‌های قاهره ریخته و شعار می‌دادند که "ما را مسلح کنید!" و خطاب به جمال عبدالناصر فریاد می‌زدند "انتقام! انتقام!" هنگامی که اسرائیل در فوریه‌ی ۱۹۷۰ با ریختن بمب‌های ناپالم و خوشه‌ای بر روی کارخانه‌ای در حومه‌ی قاهره که منجر به کشته شدن هفتاد نفر و زخمی شدن بیش از نود نفر گردید، یک بار دیگر صدها هزار نفر در خیابان‌های قاهره دست به اعتراض زدند.

رادیکالیزه شدن در لبنان

اما مقاومت فلسطین و پاسخ وحشیانه‌ی اسرائیل در لبنان به اوج خود رسید. با حمله‌ی کماندوهای اسرائیلی به فرودگاه بیروت در دسامبر ۱۹۶۸ و منهدم ساختن سیزده هواپیما تجاوز اسرائیل به لبنان که تا امروز ادامه دارد آغاز گردید.

دولت لبنان که از خشم مردم نسبت به عدم وجود هر گونه مقاومتی در برابر تجاوزهای اسرائیل آگاه بود، هرگونه تظاهراتی را قدغن کرده و اعلام نمود که از نیروی ارتش برای در هم کوبیدن اعتراضات استفاده خواهد کرد. با این وجود نزدیک به بیست و پنج هزار دانش‌جو در چهارم ژانویه‌ی ۱۹۶۹ دست به اعتصاب زدند. خواسته‌های دانش‌جویان در این اعتصاب عبارت بود از همه‌گانی کردن خدمت سربازی، مسلح نمودن روستاییان خط مقدم جبهه علیه اسرائیل، مجازات آن‌هایی که مسئول عدم مقاومت در برابر تجاوز اسرائیل بودند، و رفع هر گونه محدودیتی از سازمان‌های فلسطین برای انجام عملیات از داخل خاک لبنان.

هنگامه‌ای که بر سر حملات اسرائیل به خاک لبنان ایجاد شد باعث گردید که کابینه‌ی دولت لبنان استعفا دهد.

درگیری میان فلسطینی‌ها و ارتش لبنان که قصد داشت مانع عملیات چریک‌ها در جنوب لبنان شود، بحران تازه‌ای آفرید. تظاهرات بزرگی در بیروت، صیدا، صور، طرابلس، بعلبک، و نبطیه

در دفاع از فلسطینی‌ها برپا شد. در اثر تیراندازی پلیس دست کم دوازده نفر کشته شده و دولت وضعیت اضطراری اعلام نمود.

نیویورک‌تایمز در سرمقاله‌اش به تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۶۹ آه و ناله سر داد که: "استعفای نخست‌وزیر لبنان پس از درگیری میان آواره‌گان فلسطینی و نیروهای لبنانی حاکی از ظهور فلسطینی‌ها به مثابه‌ی نیروی مبارز و رادیکال در صحنه‌ی سیاسی خاورمیانه است ..."

"اگرچه فلسطینی‌ها تنها ده درصد جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند، اما، توانسته‌اند حمایت وسیع مردم لبنان را به دست آورند ..."

"**ملک حسین**، پادشاه اردن نیز دست کم به‌همین میزان از جانب فلسطینی‌ها که نزدیک به نیمی از جمعیت کشورش را تشکیل می‌دهند تهدید می‌شود. اما، وی توانسته است با آزاد گذاشتن نیروهای چریکی در کشورش به نوعی هم‌زیستی با فلسطینی‌ها ادامه دهد."

سردبیر نیویورک‌تایمز آن‌گاه پس از صدور اخطاریه‌ای مبنی بر این که گویا "تحولات تلخی از راهمی‌رسند" این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که: "مبارزان فلسطینی مصمم هستند که سراسر جهان عرب را به یک اردوگاه بزرگ چریکی در راستای مبارزه‌ی سازش‌ناپذیر علیه اسرائیل تبدیل سازند."

حملات نیروهای دولتی لبنان علیه فلسطینی‌ها هم‌چنان ادامه یافته و در اکتبر ۱۹۶۹ و هنگامی که دو هفته درگیری لبنان را به پرت‌گاه جنگ داخلی نزدیک ساخت، اوج بی‌سابقه‌ای یافت. سازمان **الفتح** در بین مسلمان‌های غرب بیروت اسلحه پخش نمود. طبق گزارشی که گزارش‌گر نیویورک‌تایمز در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۹ مخابره نمود، مخالفین مسلح چپ در تریپولی نزدیک به یک‌سوم از مناطق را با جمعیتی بالغ بر صد هزار نفر زیر کنترل گرفته‌اند."

در همان حال، سازمان‌های چریکی توانستند کنترل اردوگاه‌های فلسطینی را به دست گیرند. در قراردادی که در سوم نوامبر همان سال در قاهره به امضا رسید، حق پناهنده‌ها در اداره‌ی امور اردوگاه‌های‌شان، و در عین حال حق **ساف** نیز برای داشتن پای‌گاه در جنوب لبنان و عملیات‌اش از آن پای‌گاه‌ها بر علیه اسرائیل به رسمیت شناخته شد.

مبارزه‌ای را که *ساف* در لبنان به‌راه انداخت از همان نخست با تضادهای اجتماعی موجود میان کارگران و دهقانان فقیر از یک‌سو و زمین‌داران و سرمایه‌داران آن کشور به‌طور تنگاتنگی گره خورد. جنبش فلسطین به عنوان متحد تمامی گروه‌های مترقی لبنان نگریسته می‌شد و مبارزه‌ای که این جنبش در آن‌جا هدایت نمود روابط میان نیروهای سیاسی را به نفع طبقه‌ی کارگر تغییر داد.

یکی از نشانه‌های این تغییر در اوت ۱۹۷۰ پدیدار شد. دولت لبنان *حزب کمونیست* این کشور و *حزب سوسیالیست بعث* را به همراه *جنبش ملی عرب*، که سازمان پایه‌گذار *جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین* بود، قانونی اعلام نمود.

رشد رویارویی‌ها در اردن

پس از درگیری‌های بزرگ سال ۱۹۶۹، سال ۱۹۷۰ در لبنان سال به نسبت آرامی بود. به جای آن، تمام توجه به اردن، جایی که *ملک حسین* در فوریه‌ی همان سال و یک روز پس از ملاقات با سفیر ایالات متحده به تمامی نیروهای‌اش آماده باش داده بود، جلب شد.

پس از صدور اولتیماتوم به چریک‌ها از سوی دربار، نیروهای *ملک حسین* اقدام به ایجاد راه‌بندان و پست‌های بازرسی در اطراف امان نمودند. به‌دنبال آن به مدت دو روز درگیری میان نیروهای اردنی و فلسطینی‌ها جریان یافت. اگرچه پس از آن *ملک حسین* دست به عقب‌نشینی زد، اما، روشن بود که تشنج به نقطه‌ی بحرانی نزدیک شده و این آتش‌بس موقتی بوده است.

پس از آن‌که ارتش اردن در ماه ژوئن همان سال به یک واحد چریکی *جبهه‌ی دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین* حمله نمود دور تازه‌ای از درگیری‌ها آغاز شد. *ملک حسین* ظاهراً فکرمی‌کرد که حمله‌اش به یک نیروی کوچک پاسخ متحد فلسطینی‌ها را به دنبال نخواهد داشت.

اما، یک‌بار دیگر اشتباه‌اش به اثبات رسید. پس از پنج روز درگیری‌های سنگین بار دیگر ملک حسین ناچار به عقب‌نشینی گردید.

هم‌زمان، اما، فشار از سوی دیگر وارد می‌شد. **ویلیام راجرز**^{۵۵}، وزیر خارجه‌ی ایالات‌متحده در دسامبر ۱۹۶۹ طرح جدیدی را برای حل مسئله‌ی فلسطین اعلام کرده بود. همانند طرحی که **ریگان** اکنون پیشنهاد کرده است، طرح راجرز نیز به ازای وعده‌ی سرخرمن خروج اسرائیل، آن هم تنها از برخی از مناطق اشغالی، خواهان به‌رسمیت شناخته شدن اسرائیل از سوی اعراب بود. هنگامی که **ملک حسین** در ۲۶ ژوئیه‌ی ۱۹۷۰ حمایت‌اش را از طرح **راجرز** اعلام نمود، پاسخ مقامات آمریکایی این بود که وی در اولین قدم باید چریک‌های فلسطینی را زیر کنترل خویش درآورد.

ناصر نیز طرح **راجرز** را پذیرفته و مرکز رادیویی **ساف** را در قاهره تعطیل کرده بود. خودداری ساف از پذیرش طرح پیشنهادی ایالات‌متحده صحنه را برای یک درگیری تعیین‌کننده در اردن کاملاً مهیا ساخت.

یکی از فشارهای عمده‌ای که در این دوره بر **ساف** وارد می‌شد کمپین وسیع مطبوعات امپریالیستی برای ایجاد شکاف در جنبش آزادی‌بخش ملی فلسطین بود. آن روزها نیز، همانند امروز، مقاله‌های حساب شده‌ای برای القای شبهه و ایجاد تردید و سوءظن در صفوف **ساف** و هم‌چنین در میان هواداران‌اش در سراسر جهان در مطبوعات امپریالیستی به‌چاپ می‌رسید. به‌ویژه، این کمپین به دنبال بازیکردن با کارت **عرفات** "مدره" علیه بخش‌های دیگر جنبش فلسطین بود. برای نمونه، **دانا آدامز اشمیت**^{۵۶} در مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز به تاریخ چهاردم ژوئن ۱۹۷۰ نوشت که: "اگر آقای **عرفات** آن‌طور که به‌نظر می‌رسد که خواست شخصی‌اش باشد، تصمیم به هم‌کاری با **ملک حسین** بگیرد، آن‌گاه اتحاد میان **الفتح** و ارتش (اردن) می‌تواند جبهه‌ی خلق برای

⁵⁵ William Rogers

⁵⁶ Dana Adams Schmidt

آزادی فلسطین را سرکوب کرده و آینده‌ی ملک حسین را، دست کم برای مدتی، تضمین نماید. این‌طور گفته می‌شود که در صورت عدم وجود موانع دست‌وپا گیر ایده‌نولوژیک جبهه‌ی خلق، آقای عرفات پادشاهی [اردن] را به‌عنوان چارچوب مورد قبولی خواهد پذیرفت که در آن چارچوب کماندوهای فلسطینی خواهند توانست کمپین‌شان علیه اسرائیل را به‌پیش برند.

این ایده که عرفات و یا هر رهبر دیگر ساف پادشاهی اردن را به‌مثابه‌ی "چارچوب قابل قبولی" برای فعالیت جنبش فلسطین بداند، البته کاملاً خنده‌آور است. هنگامی که چریک‌های سازمان الفتح در سال ۱۹۶۵ عملیات‌شان را علیه اسرائیل آغاز کردند، هم‌زمان می‌باید با مرزداران اردنی نیز روبه‌رو می‌شدند. پیش از جنگ ۱۹۶۷ تعداد چهارصد و هشت چریک فلسطینی در زندان‌های ملک حسین در بند بودند. پس از جنگ نیز ساف برای به دست آوردن حق آزادانه‌ی انجام عملیات از خاک اردن می‌باید با ارتش اردن نیز گلاویز شوند، و در زمانی که مقاله‌ی اشمیت به چاپ می‌رسید، ساف به تازه‌گی از یکی از این نبردها فارغ شده بود.

امروز شنیده می‌شود که می‌گویند عرفات طرح ریگان را پذیرفته است و تنها به دنبال آن است که بهترین راه ممکن را برای عرضه‌ی آن به‌کل جنبش فلسطین بیابد.

موضع ساف

موضع رهبری ساف در اردن و لبنان دوری جستن از درگیری و برخورد با دولت بوده و هم‌زمان تحکیم جنبش مستقل توده‌ای فلسطین و پیوندش با زحمت‌کشان این کشورها را دنبال می‌نمود، که موضعی کاملاً درست است.

عرفات در مصاحبه‌ای با مجله‌ی *آفریقای جوان*^{۵۷} در ژوئن ۱۹۶۸ گفت که "از آن‌جا که ما در امور داخلی کشورهای عربی دخالت نکرده، و از آن گذشته هیچ‌گونه بلندپروازی را در سر نپرورانده و با دولت‌ها و خلق‌های عرب دارای هدف‌های مشترک هستیم، پس دلیلی برای وجود اختلاف میان خویش نمی‌بینیم."

ابو عمار در مصاحبه‌ی دیگری که در چهارده ژوئن ۱۹۷۰ در نیویورک تایمز به چاپ رسید توضیح داد که: "ما از سیاست عدم مداخله در امور داخلی اردن پیروی می‌کنیم، به شرطی که دولت اردن نیز از مداخله در امر سازماندهی و مبارزه‌ی مسلحانه، که امور داخلی ما محسوب می‌شود، خودداری نماید. تنها دولتی که ما آرزوی‌اش را در سر می‌پرورانیم دولت فلسطین است."

ابو عمار با تأکید بر این نکته که "ما به استقبال درگیری با دولت [اردن] نمی‌رویم" افزود که: "اما، فلسطینی‌ها، که اکنون اکثریت جمعیت را در آن‌چه که از اردن باقیمانده است تشکیل می‌دهند، بر حق خویش برای سازماندهی، تشکیل اجتماعات عمومی، و حمل سلاح برای مبارزه‌ی آزادی‌بخش علیه اسراییل پای می‌فشارند."

⁵⁷ Jeune Afrique

کسی در مورد پی‌آمدهای سودجستن فلسطینی‌ها از حقوق دموکراتیک‌شان برای دیکتاتور **ملک حسین** تردیدی نداشت. **اریک پیس**^{۵۸} در شرح وضعیت **امان**، پایتخت کشور اردن، در میانه‌ی سال ۱۹۷۰ چنین گفته است:

امان که زمانی یک شهر کویری خاموش بیش نبود، اکنون به جای‌گاه فداییان تبدیل شده است. برنامه‌های رادیویی کماندوها را می‌توان در هر گوشه‌ی شهر شنید. روزنامه‌ی پر سروصدایی که به تازه‌گی توسط سازمان **الفتح** منتشر می‌شود، با اشتیاق فراوان خوانده می‌شود. اعلامیه‌های چریک‌ها و شعارهای دیواری‌شان بر صدها دیوار در خاموش فریاد سر می‌دهد.

شورای ملی فلسطین در نشستی که در چهارم ژوئن ۱۹۷۰ به پایان رسید از پذیرفتن هیئت رسمی دولت اردن خودداری نمود و در عوض اتحادیه‌ی ملی اردن را که یک گروه مخالف است به رسمیت شناخت. شورا هم چنین فراخوان به تشکیل کمیته‌های مشترک میان خلق‌های فلسطین و اردن را داد.

اما، یک تهاجم جبهه‌ای علیه حکومت‌های عربی از سوی **ساف** غیرمسئولانه و چیزی جز یک ماجراجویی چپ‌روانه محسوب نمی‌شد. فلسطینی‌ها در لبنان و هم‌چنین در بسیاری از دیگر کشورهای عربی یک اقلیت کوچک بودند. هرگونه تلاشی برای نشان دادن جنبش آزادی‌بخش ملی فلسطین به‌جای کل طبقه‌ی کارگر و هم پیمانان‌اش جز به شکستی مفتضحانه و خون‌بار نمی‌انجامید که می‌توانست انهدام کامل **ساف** به دنبال داشته باشد.

در مورد اردن، اگرچه فلسطینی‌ها در اکثریت بوده و **ساف** در صدر یک جنبش توده‌ای قرارداد داشت، اما، واقعیت این بود که در میان فلسطینی‌ها به هیچ‌روی اتفاق نظر وجود نداشت؛ و از آن گذشته، اقلیت قابل توجه‌ای کماکان طرفدار پادشاهی باقی مانده بود. به علاوه، ارتش اردن که به **ملک حسین** وفادار مانده بود، از نظر تعداد سه برابر نیروهای **ساف** بوده و دارای هفتصد تانک و زره‌پوش بود، چیزی که **ساف** به کلی فاقد آن بود.

⁵⁸ Eric Pace

از این رو، **ساف** به دنبال آن بود که برای خود وقت بخرد. در عین حال، با اعلام تعهدش به اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورهای عرب، و با به چالش خواندن دولت‌های عربی در وفادار ماندن به حمایت‌های لفظی‌شان از **ساف** در مبارزه علیه اسرائیل، ساف تلاش می‌نمود تا عدم وجود اراده برای رویارویی با امپریالیسم از سوی این رژیم‌ها را افشا نماید. هم‌زمان، **ساف** هر گونه اقدامی از سوی حکومت‌های عرب علیه جنبش فلسطین را مشکل ساخت.

زمان برای رزمندگان فلسطینی نهایتاً در سپتامبر ۱۹۷۰ به سر رسید. رژیم **ملک حسین** در شانزدهم سپتامبر اعلام حکومت نظامی نموده و خواستار خلع سلاح فلسطینی‌ها شد. ارتش اردن در روز بعد حمله‌ی سراسری و همه‌جانبه را علیه اردوگاه‌های پناهنده‌گان و دفترهای **سازمان آزادی بخش فلسطین** شروع کرد.

کمیته‌های خلق در اربد

تجاوز **ملک حسین** فلسطینی‌ها را غافل‌گیر نساخت. آن‌ها ماه‌ها بود که انتظارش را می‌کشیدند، و در چهاردهم سپتامبر، یعنی دو روز پیش از آن که **ملک حسین** حکومت نظامی اعلام کند، **عرفات** به گروهی از سفیران عرب در **امان** گفته بود:

“آقایان، لطفاً به دولت‌های متبوع خویشتن اطلاع دهید که **ملک حسین** عامدانه طرحی را آماده ساخته است تا حمام خون به راه اندازد. من شواهد انکارناپذیر در اختیار دارم که قصد وی نابود ساختن کامل رزمندگان مقاومت فلسطین است. به احتمال قوی دولت‌های متبوع‌تان یا نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند کاری برای ما انجام بدهند. اما، با این وجود مصرم که شما را در جریان گذاشته باشم تا نتوانید که در آینده به ساده‌گی از خود سلب مسئولیت کنید.^{۵۹}”

⁵⁹ لوموند، ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۰

ساف به اعتصاب و شکل‌های دیگر مقاومت مردمی در مقابل دولت فراخوان داد. در شهر اربد، سومین شهر بزرگ اردن، حتا چند روز پیش از اعلام حکومت نظامی، ساف به سازماندهی کمیته‌های خلقی پرداخته و سنگربندی در شهر را آغاز نموده بود.

هفته‌نامه‌ی نیوزیک در گزارشی توسط لورن جنکینز^{۶۰} در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ نوشت که: "کماندوها برای جای‌گزین ساختن دولت محلی در هر خیابان "کمیته‌ی خلق" ایجاد نموده‌اند که اعضای کمیته‌های نواحی را انتخاب می‌کند. این گروه‌ها که از کمیته‌های رزمندگان و هم‌چنین اهالی شهر اربد تشکیل می‌شود، شب‌ها پیرامون مسایلی مانند سازمان آینده‌ی شهر و آماده‌سازی برای دفاع از آن به مشورت می‌پردازند."

برخی از کارهایی که پیش از تأسیس شورای شهر انجام شد، در شماره‌ی ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ هفته‌نامه‌ی سوسیالیستی انقلابی روژ^{۶۱}، چاپ فرانسه، این‌گونه شرح داده شده است:

"کمپین وسیعی برای ساختن پناه‌گاه برای اهالی شهر در مقابل حملات هوایی اسرائیل به‌راه افتاده بود. یک کمپین سوادآموزی نیز در جریان بود. مبارزین فلسطینی در فدراسیون‌های کارگری فعال بودند. یک برنامه‌ی کارآموزی نیز که عمدتاً زنان و دانش‌آموزان دبیرستانی را دربرمی‌گرفت، وجود داشت."

شکست در اردن

نبرد تعیین‌کننده، اما، در امان درگرفت. در آن‌جا بود که فلسطینی‌ها تاب مقاومت در برابر توپخانه‌ی سنگین ارتش ملک حسین را نیاوردند. در گزارش گزارش‌گر^{۶۲} آسوشی ایتدپرس که در شماره‌ی ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰ به‌چاپ رسید، آمده‌است که:

⁶⁰ Loren Jenkins

⁶¹ Rouge

⁶² Alex Effy

”پس از شش روز نبرد به سختی می‌توان خانه‌ای را یافت که آسیب ندیده باشد. برخی از محلات توسط آتش توپ‌خانه‌ی سنگین کاملاً با خاک یک‌سان شده‌اند، به ویژه اردوگاه‌های پناهنده‌گان در حومه‌ی شهر که هزاران فلسطینی در آن‌جا به‌طور فشرده، گاهاً حتا ده تا دوازده نفر در یک اتاق زنده‌گی می‌کنند.“

گزارش‌گر واشنگتن‌پست^{۶۳} در گزارشی که در شماره‌ی ۲۴ سپتامبر همان سال چاپ شده‌است می‌نویسد که: ”نزدیک به دوسوم پایتخت پادشاهی اردن با جمعیت نزدیک به شش‌صدهزار نفر به شدت ویران شده است ... فلسطینی‌ها می‌گویند که دست‌کم هشت‌هزار فلسطینی به‌دست ارتش اردن کشته شده و مجموع تلفات‌شان سر به ده‌هزار نفر می‌زند.“

اگرچه فلسطینی‌ها پس از آتش‌بسی که ده روز پس از آغاز نبردها اعلام شد، هنوز کنترل بخش‌هایی از امان، و هم‌چنین کنترل شهرهای اربد و جرش را در اختیار داشتند، اما ملک حسین توانست برتری نیروهای‌اش را از نظر نظامی اثبات کند. ارتش اردن توانست مرحله به مرحله فلسطینی‌ها را از مواضع‌شان یکی پس از دیگری به‌عقب رانده، و سرانجام در یک حمله‌ی نهایی در ژوئیه‌ی ۱۹۷۱ آن‌ها را به‌طور کامل از اردن خارج سازد.

ابوعمار در مصاحبه با *اینترکانتیننتال* پرس که در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۷۱ چاپ شد با اشاره به جمع‌بندی رهبری **ساف** از شکست در اردن گفت که: ”ما از تجربه‌ی اردن درس‌های زیادی آموخته‌ایم و از این‌رو در مقابل دولت لبنان موضع سرسختانه‌ایی نگرفته‌ایم که ممکن بود درگیری ایجاد کند، امری که ما نخواهیم توانست از پس آن برآییم.“

عرفات در مورد سوریه، که **حافظ اسد** در نوامبر ۱۹۷۰ و به فاصله‌ی کوتاهی پس از وقایع اردن به‌قدرت رسیده بود گفت: ”رژیم فعلی به اندازه‌ی رژیم پیشین به شعار جنگ خلق علاقه نشان نمی‌دهد ... که به نظر من با توجه به ماهیت رژیم، که به‌طور عمده بر بوروکراسی و ارتش استوار بوده و از پای‌گاه مردمی برخوردار نیست، امری کاملاً طبیعی است.“

⁶³ Arthur Chessworth – Washington Post

”در حال حاضر عمده‌ی نیروهای ما در سوریه نه به‌طور مخفی، بلکه در پای‌گاه‌های علنی به سر می‌برند. این بدان مفهوم است که ما نمی‌توانیم علایق و سیاست‌های دولت سوریه را نادیده بگیریم. باید توجه داشته باشیم که در سوریه بسیار ضربه‌پذیر هستیم.“

ابوعمار در ارتباط با ضرورت فعالیت دیپلماتیک در میان رژیم‌های عرب گفت که: ”نیروهایی در اطراف ما وجود دارند که خواه‌ناخواه بر ما اثر می‌گذارند؛ نیروهایی که نمی‌توان صرفاً بر اساس تعریف آن‌ها را نادیده گرفت. به‌رغم آن که تکیه‌ی اصلی ما بر منابع داخلی مان و حمایت توده‌ها از ماست؛ اما، باید روی این نیروها نیز حساب کرد.“

ابوعمار در پاسخ به این پرسش که ”موضع **ساف** در قبال رژیم اردن چیست؟“ گفت که: ”فکر نمی‌کنم که بر سر ماهیت رژیم اردن هیچ‌گونه اختلاف نظری در جنبش مقاومت وجود داشته باشد. اختلاف، اما، بر سر معرفی این رژیم و یا به‌عبارت دیگر بر سر نوع شعارهایی است که پیرامون آن مطرح می‌شود.“

وی در این مورد افزود که: ”سوال این نیست که آیا کسی رژیم **ملک حسین** را قبول دارد یا نه؛ بلکه سخن بر سر این است که از چه شعارهایی در رابطه با آن باید استفاده شود. برای مثال، **ساف** و **الفتح** مایل‌اند که تا بر روی شعارهای نرم‌تر به جای شعارهای رادیکال تأکید شود.“

”ما به دنبال آزادی عمل هستیم. از سوی دیگر واضح است که بدون وجود یک حکومت دموکراتیک ملی نمی‌توانیم آزادی عمل داشته باشیم.“

”مشکل بر سر سطح و اندازه‌ی فعالیتی است که برای به زیرکشییدن رژیم و تشکیل سازمان سیاسی در میان توده‌های اردنی و ایجاد نوعی چارچوب و یا جبهه‌ی ملی لازم است.“

در مجموع، **عرفات** گفت که: ”به همان نسبت که جنبش توده‌ها در پیرامون ما به ضعف بگراید، به همان نسبت نیز ما ضربه‌پذیرتر می‌شویم.“

جناح‌بندی در لبنان

شکست در اردن تأثیر وسیعی در سراسر کشورهای عربی به جای گذاشت. با این وجود، و به‌رغم حملات مداوم اسرائیل در جنوب لبنان و درگیری‌های گاه‌به‌گاه با ارتش لبنان، **ساف** توانست به حضورش در لبنان ادامه دهد.

ارتش لبنان در ماه مه ۱۹۷۳ دست به تلاش گسترده‌ای برای نابودکردن **ساف** زد. این تلاش به دنبال حمله‌ی تروریستی اسرائیل در بیروت آغاز شد که طی آن تعداد زیادی، و از جمله سه تن از رهبران **ساف** به قتل رسیدند. مانند حمله‌ی دسامبر ۱۹۶۸ به فرودگاه بیروت، عدم پاسخ مناسب از سوی دولت خشم مردم را برانگیخت. در مراسم تشییع پیکرهای رهبران **ساف** در دوازده‌ام آوریل، نزدیک به سیصد هزار نفر به خیابان‌های بیروت ریختند؛ تظاهراتی که بی‌تردید به بزرگ‌ترین تظاهرات تاریخ معاصر لبنان تبدیل گردید.

اعتراض‌های دامنه‌دار علیه دولت با حمله‌ی نیروهای ارتشی علیه اردوگاه‌های پناهنده‌گان فلسطینی پاسخ گرفت. اگرچه ارتش از نیروی توپخانه استفاده می‌کرد و نیروی هوایی را نیز به کمک طلبیده بود، اما، نتوانست شکست **ملک حسین** را به **ساف** تحمیل کند.

وقایع لبنان برای مدتی تحت‌الشعاع جنگ اکتبر ۱۹۷۳ خاورمیانه قرار گرفت. اما، نه حملات اسرائیل فروکش نمود، و نه خشم فزاینده‌ی مردم از بی‌عملی دولت لبنان کاهش یافت.

براساس گزارشی از سوی گزارش‌گر کریستیان ساینس مانی‌تور^{۶۴} که در هفده‌ام دسامبر ۱۹۷۴ چاپ شد، "شورای جنوب لبنان، که به پناهنده‌گان لبنانی از مناطق مرزی کمک می‌کند، تخمین می‌زند که نصف ساکنان این مناطق از خانه و کاشانه‌شان گریخته‌اند."

⁶⁴ John Cooley – Christian Science Monitor

گزارش گر^{۶۵} له‌موند در گزارشی از بیروت در نوزده‌ام مه ۱۹۷۴ نوشت که: "موجی از نفرت علیه اسرائیلی‌ها سراسر کشور را دربر گرفته است. هم‌زمان دوستی میان فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها هیچ‌گاه به این درجه از صمیمیت و خودانگیخته‌گی نبوده است." در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۷۴ حملات اسرائیل علیه جنوب لبنان تقریباً به‌طور روزانه جریان داشت. درعین حال، تنش‌های اجتماعی در داخل لبنان نیز افزایش می‌یافت. ائتلافی از نیروهای عمدتاً مسلمان لبنانی که ساف، رهبری سنتی جامعه‌ی دروژی‌های لبنان، حزب کمونیست، احزاب ملی عربی (همانند بعث، ناصری‌ها و غیره) را دربرمی‌گرفت، به مخالفت با نیروهای دست‌راستی مسیحی برخاستند. اکثریت مردم لبنان در حمایت از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها و خواست‌شان در از میان بردن سیستم تبعیض‌آمیز سیاسی لبنان، و خشم‌شان از نابرابری‌های اجتماعی و استثمار متحد بودند.

آغاز جنگ داخلی در لبنان

در فوریه‌ی ۱۹۷۵ و پس از آن که دولت حق انحصار ماهی‌گیری را به یک شرکت تازه تأسیس داد - که اتفاقاً به *تونوی فرنجیه*^{۶۶}، پسر رییس‌جمهور، و *کامیل شمعون*^{۶۷} رییس‌جمهور سابق و وزیر وقت کشور، تعلق داشت، تظاهرات گسترده‌ای در صیدا برپا شد. در این تظاهرات یازده نفر بر اثر تیراندازی ارتش کشته شدند که منجر به شورش فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها گردید و کنترل شهر به دست مردم افتاد. شبه نظامی‌های دست‌راستی *فالانتر* در پاسخ به این امر، در سیزده‌ام آوریل همان سال یک اتوبوس حامل فلسطینی‌ها را که از یک تظاهرات برمی‌گشتند، به گلوله بستند. گلوله‌هایی که آتش جنگ داخلی لبنان را برافروخت.

⁶⁵ Edouard Saab

⁶⁶ Antoine (Tony) Frangieh

⁶⁷ Camille Chamoun

اگر سرنوشت جنگ داخلی لبنان صرفاً به دست نیروهای داخلی لبنان رها می‌شد، بی‌شک ائتلاف فلسطینی‌ها - مسلمان‌ها - چپ‌ها از این جنگ پیروز بیرون می‌آمد. اما، به موازاتِ تفوقِ این نیروها در صحنه‌ی نبرد، مداخله‌ی نظامیِ فعالِ سوریه از خارج تشدید شد - مداخله‌ی نظامی‌ای که با تأییدِ واشنگتن بوده و حمایتِ ضمنیِ اسرائیل را نیز به‌همراه داشت.

از نقطه‌نظرِ نظامی، نیروهای مسلحِ سوریه از ارتشِ **ملک حسین** که فلسطینی‌ها را در اردن شکست داده بود، به مراتب قوی‌تر بود. دست‌اندازیِ نظامیِ سوریه دوشادوشِ نیروهای دست‌راستیِ **فالانتر** در تغییرِ توازنِ قوا در میدانِ نبرد با مشکلِ چندانی روبه‌رو نشد. در رویارویی با چنین توازنِ ناخوشایندِ نیروها بود که **ساف** تلاش نمود تا بلکه بتواند به بهترین راه حلِ ممکن در متنِ چنان شرایطِ دشواری دست‌یابد.

در نتیجه، **ساف** توانست حقِ آزادیِ عمل در جنوبِ لبنان و خودمختاری در اردوگاه‌های عمده را حفظ نماید. شهرهای **صور**، **صیدا**، و بخش‌های وسیعی از جنوب و غربِ لبنان زیرِ کنترلِ ائتلافِ نیروهای اسلامی - فلسطینی چپ باقی ماند. سوری‌ها غربِ بیروت و شرقِ لبنان را در حدِ فاصلِ رودخانه‌ی لیتانی اشغال نمودند؛ در حالی‌که نیروهای دست‌راستی کنترلِ شرقِ بیروت و نواحی مسیحی‌نشینِ شمالی و مرکزیِ لبنان را در اختیار گرفتند. این تقسیم‌بندی عملاً تا ژوئن ۱۹۸۲ که اسرائیل با دخالتِ نظامی آن‌را به‌هم‌ریخت ادامه یافت.

فعالیتِ ساف در لبنان

فعالیتِ **ساف** در لبنان تنها به جنگیدن محدود نبود. **ساف** یک جنبشِ اجتماعی بود که مدارس، مراکزهای کارآموزیِ حرفه‌ای، کلینیک‌های پزشکی و دیگر خدمات را برای فلسطینی‌ها اداره می‌نمود. این سازمان در ایجادِ کمیته‌های خلقی، آموزشِ سیاسی و دیگر کنش‌های اجتماعی نیز یاری می‌رساند. بسیاری از این کنش‌ها توده‌های زحمت‌کشِ لبنان را نیز دربرمی‌گرفت.

دیوید شیپلر^{۶۸} در مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۲، زیر عنوان "لبنانی‌ها از رنج زنده‌گی زیر کنترل ساف سخن می‌گویند"، با حمله به ساف شمه‌ای از این به‌اصطلاح رنج را آشکار می‌سازد!

در میان این رنج کشیده‌ها، وی از جمله با دکتر رمزی شاب^{۶۹}، کسی که ملک بیلاقی‌اش توسط ساف اشغال شده است، مصاحبه می‌کند. از جمله مصایبی که جناب دکتر با آن روبه‌روست این است که وی "دیگر نمی‌تواند خانواده‌اش را برای تعطیلات آخر هفته به آن جا ببرد، و در عوض آخر هفته‌شان را در آپارتمانی که در بیمارستان خصوصی‌اش در صیدون دارد سر می‌کنند."

دالی رعد^{۷۰}، یکی از مدیران خطوط هوایی خاورمیانه، یکی دیگر از این به‌اصطلاح قربانی‌ها هست که ناچار شده است که "مرسدس بنز آخرین مدل‌اش را در گاراژی مخفی نموده و در عوض یک بنز کهنه و زواردررفته را زیر پای‌اش بگذارد."

داستان جگرخراش دیگری نیز از زبان همسر یکی از بازرگان‌های ثروتمند است که مجبور شده است که برای حفظ خانه‌ی اعیانی‌اش در تپه‌های نبطیه "هیچ‌وقت خانه را خالی نگذاشته و همواره مواظب بوده است که مبادا ساف به خانه‌اش دست‌اندازی کند."

اما، شیپلر این را نیز پذیرفته است که "بعضی‌ها در اردوگاه‌ها روزهایی را به یاد می‌آورند که با مزدی ناچیز در جنوب به پرتغال چینی اشتغال داشتند، و حال از ساف که کنترل را به‌دست گرفته و کارفرماها را مجبور به پرداخت دست‌مزدهای بهتر ساخته سپاس‌گزارند. امری که باعث بهبود سطح زندگی آن‌ها شده است."

سمیع مصری در حالی که در پای خرابه‌های اردوگاه رشديه در حومه‌ی شهر صور ایستاده بود، گفت: "وضع خیلی بهتر شده‌بود. پیش از آن ما در این‌جا برق نداشتیم. در سرتاسر اردوگاه حتا یک یخچال و یا ماشین لباس‌شویی هم وجود نداشت. ساف نه تنها به جوان‌ها آموزش نظامی داد، بلکه

⁶⁸ David Shipler

⁶⁹ Sidon

⁷⁰ Dolly Raad

برای‌شان تیم فوتبال و باشگاه ورزشی و غیره ایجاد نمود. این ساختمان بتونی که اکنون زیر فشار جنگ به خرابه تبدیل شده، زمانی مرکز تفریحات سالم برای جوانان بود.

از سوی دیگر، یک مقام دولتی به شیپلر شکایت کرده که "کارگران راه‌سازی که باید هشت ساعت در روز کار می‌کردند، بیش از پنج - شش ساعت کار نمی‌کردند. آن‌ها ساعت نه صبح می‌آمدند، و ساعت چهار بعدازظهر دیگر از آن‌ها اثری نبود."

شیپلر با اشاره به این‌که اعضای چریک‌ها به نظر می‌رسد که از پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی باشند و با این اتهام به ساف که "نیروی نظامی‌اش دچار حرص و آز مادی است" کینه‌ی طبقاتی‌اش را آشکار می‌سازد.

پرواضح است که از نظر شیپلر این مردم، دست‌کم به اندازه‌ی آن صاحب بیمارستان و یا زن آن بازرگان ثروتمند، شایسته‌ی دلسوزی نیستند.

نبرد در صحنه‌ی دیپلماتیک

در طول تمامی سال‌هایی که ساف سلاح به دست برای دفاع از هستی‌اش و برای پیش‌برد مبارزه‌ی فلسطینی‌ها می‌جنگید، در عین حال سرگرم نبردی سیاسی برای به‌دست‌آوردن افکار عمومی جهان نیز بود.

در سال ۱۹۷۴ فعالیت‌های دیپلماتیک وسیعی در جریان بود، و هم‌زمان امکان برپایی کنفرانسی در ژنو پیرامون مسئله‌ی خاورمیانه افزایش می‌یافت. ساف به‌درستی بر سر این نکته پافشاری می‌کرد که باید به عنوان سخن‌گوی فلسطینی‌ها حق داشته باشد تا در هر مذاکره‌ای بر سر مسئله‌ی خاورمیانه شرکت داشته باشد.

هم‌زمان، ساف با تأکید بیشتر بر انتقالی بودن خروج اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی گام مهمی به‌پیش برداشت. افزون بر آن، ساف اعلام نمود که حق حاکمیت بر مناطق تخلیه شده صرفاً باید

به *ساف* تعلق داشته و مصر، اردن و یا مقامات دست‌نشانده‌ی اسرائیل را حقی بر این مناطق نخواهد بود.

شورای ملی فلسطین در نشست قاهره در روزهای یک‌آم تا نه‌آم ژوئیه ۱۹۷۴، اعلام نمود که: "*ساف* از تمامی شیوه‌های ممکن مبارزه، و به ویژه از مبارزه‌ی مسلحانه، برای آزادسازی سرزمین فلسطین و برپایی حق حاکمیت ملی و مستقل خلق رزمنده‌ی فلسطین در هر گوشه‌ی آزادشده‌ی آن استفاده خواهد نمود."

آزادی سرزمین‌های اشغالی به منزله‌ی نخستین گام در مبارزه برای برپایی فلسطینی سکولار و دموکراتیک به‌شمار می‌رفت. مواد سوم و چهارم برنامه‌ی ده ماده‌ای مصوب نشست قاهره در این مورد چنین می‌گوید:

"ماده‌ی سوم - *ساف* علیه هر طرح و یا هر گروه فلسطینی که بخواهد دشمن را به رسمیت شناخته و بخواهد که با آن سازش کرده، و هر گونه چشم پوشی از حق تاریخی خلق فلسطین برای بازگشت به وطن‌اش و حق تعیین سرنوشت‌اش به شدت مبارزه خواهد کرد."

"ماده‌ی چهارم - *ساف* بر این باور است که هر اندازه از آزادی تنها ما را یک قدم به دست یافتن به هدف درازمدت، که همانا برپایی دولت دموکراتیک فلسطین در راستای قطع‌نامه‌های مصوب نشست‌های پیشین شورای ملی فلسطین، نزدیک‌تر می‌سازد."

در قسمت‌های دیگر این برنامه از جمله آمده است که *ساف* به کار مخفی ادامه داده و به تلاش‌اش برای تحکیم روابط‌اش با کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر جهان ادامه خواهد داد ..."

این که *ساف* چه اندازه در به دست آوردن توجه جهانیان به اهداف خلق فلسطین موفق بوده است در جریان سخنرانی *یاسر عرفات* در برابر مجمع عمومی سازمان ملل در نوامبر ۱۹۷۴ به نمایش گذاشته شد. *عرفات* بیانات محکمی درباره‌ی اهداف مبارزه‌ی خلق فلسطین ایراد نمود. مجمع عمومی = ملل متحد در اکتبر همان سال با صدوپنجاه رأی موافق در برابر چهار رأی مخالف، *ساف*

را به‌عنوان "نماینده‌ی خلقِ فلسطین" به‌رسمیت شناخت. به‌دنبال سخنرانی *عرفات*، به‌رغم مخالفتِ واشنگتن، *ساف* توانست کرسی دائمی سازمان ملل متحد را به‌عنوان عضوِ ناظر به‌دست آورد. مجمعِ عمومی، هم‌چنین، حقِ فلسطینی‌ها را برای کسبِ استقلال و حاکمیتِ ملی به‌رسمیت شناخت.

برنامه‌ی ساف در سال ۱۹۸۱

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، پس از جنگ ۱۹۶۷ که سازمان‌های چریکی به جنبش‌های توده‌ای تبدیل شدند، *ساف* اساسی برنامه‌آش را برای آزادیِ ملیِ فلسطین حفظ نمود. این نکته به روشنی در قطع‌نامه‌ی مصوبِ نشستِ آوریل ۱۹۸۱ شورای ملیِ فلسطین بازتاب یافته است. در عین حال، در طولِ این مدت، ساف تجربه‌های بزرگی را پشتِ سر نهاده، و بینشِ سیاسی‌آش گسترش یافته است.

از این‌روست که اعلامیه‌ی نهاییِ نشستِ آوریلِ شورای ملیِ فلسطین نسبت به "تلاش‌های واشنگتن در راستای تحمیلِ کنترل و سلطه‌آش بر سرزمینِ عربی و مناطقِ پیرامون آن به هر وسیله‌ای که شده باشد، به‌ویژه ایجادِ پای‌گاه‌های نظامی و فراخوان به بستنِ پیمان‌های نظامی به بهانه‌ی خطرِ موهومِ شوروی" هشدار می‌دهد.

این نشست بر "اهمیتِ همبسته‌گی نیروهای انقلابی در سراسرِ جهان" اشاره نموده، و به‌ویژه "خواست‌آش را در موردِ وحدتِ جنبشِ عدمِ تعهد بر مبنای مخالفت‌آش با امپریالیسم، صهیونیسم و نژادپرستی" بیان می‌کند. در این نشست، هم‌چنین، بر "حمایتِ قاطع از مبارزه‌ی خلق‌های آمریکای لاتین و حوزه‌ی دریای کارائیب تأکیدشده و حرکت‌های تجاوزکارانه‌ی آمریکا در این منطقه محکوم می‌شود."

تأکید شورای ملی فلسطین بر سازماندهی و مبارزه‌ی توده‌ای در این قطع‌نامه، آن‌جا که "احترام عمیق‌آش را به قیام توده‌ها در وطن اشغالی" ادا نمود، کاملاً مشهود است. در این‌مورد از جمله آمده است که:

"شورا اهمیت ویژه‌ای برای حمایت از اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های دانش‌جویی و زنان و انجمن‌های حرفه‌ای و شهرداری‌ها و نقش‌شان در اتحاد توده‌ها قایل است."

شورا در این قطع‌نامه ضمن تأکید بر "گسترش و ارتقای مبارزه‌ی مسلحانه علیه اشغال‌گران صهیونیست" بر نیاز به "باز بودن تمامی جبهه‌های عربی بر روی رزمندگان دلیر انقلاب" اشاره نمود. در این قطع‌نامه هم‌چنین بر "رابطه‌ی مستحکم مبارزاتی در میان خلق‌های فلسطین و اردن و حمایت شورای ملی فلسطین از جنبش ملی اردن در تمامی جبهه‌ها" تأکید شده است. در این قطع‌نامه خواسته شده است که "ثروت‌های نفتی سرزمین‌های عرب باید در مسیر رفاه و ترقی ملت‌های عرب و حل و فصل مشکلات جاری‌شان، و در صدر آن مسئله‌ی فلسطین، استفاده شود." و در پایان، شورا اعلام نمود که هرگونه راه حلی که توافق‌ها و شیوه‌های کمپ دیوید را مبنا قرار داده، و ساف را به‌عنوان تنها نماینده‌ی قانونی خلق فلسطین به رسمیت نشناخته و حق مردم ما را در بازگشت به وطن‌شان، حق تعیین سرنوشت و ایجاد دولت مستقل در سرزمین مادری‌مان را در نظر نگیرد، فاقد ارزش می‌باشد."

پانزده سال مبارزه

در ازای پانزده سال گذشته، ساف به هدف اولیه‌اش در برپایی یک مبارزه‌ی مستقل توده‌ای با اتکا به خلق فلسطین، و برای دستیابی به حقوق ملی‌شان وفادار مانده است. ساف به مثابه‌ی یک سازمان بر توده‌های فلسطینی متکی بوده، و هیچ دولت عربی نتوانسته است بر آن تسلط یافته و آن‌را به یک سازمان آلت دست خویش تبدیل سازد.

ساف برای دفاع از استقلال‌آش آماده‌گی‌آش را آن هنگام که مجبور شد نه تنها علیه اسرائیل، بلکه علیه رژیم‌های اردن و لبنان، سلاح به‌دست بجنجد، به نمایش گذارد. مبارزه‌ی سیاسی **ساف** به پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی در سراسر خاورمیانه یاری می‌رساند. هنگامی که اسرائیل به دست‌اندازی در لبنان مبادرت ورزید، با پناهنده‌گان فلسطینی روبه‌رو شد که مسلح و سازمان‌یافته آماده بودند که رویاروی نیروی نظامی برتر وی بایستند؛ امری که نتیجه‌ی عمل **ساف** بود.

ساف به همان میزان که به دولت‌های عرب فراخوان می‌داد در حمایت از مبارزه‌ی فلسطینی‌ها متحد شوند، در انتقاد از آن‌ها نیز چیزی فروگذار نمی‌نمود. از جمله، در سرمقاله‌ی هشت‌ام اوت ۱۹۸۲ روزنامه‌ی *الثوره*، ارگان رسمی **ساف**، که در دوره‌ی محاصره‌ی بیروت نوشته شده، چنین آمده است: "ما در انتظار جبهه‌ی مقاومت و پایداری بودیم، اما کسی پا پیش نگذاشت؛ ما انتظار داشتیم که عرب‌ها از راه برسند، اما کسی نیامد؛ ما از دوستانمان در سراسر جهان انتظار حمایت داشتیم، هیئات که کسی قدمی در این‌راه برنداشت..."

عرفات خود در سخنرانی‌آش در نشست سران عرب در فز از "واکنش بی‌اثر جهان در قبال رخدادهای جنوب لبنان" سخن گفت. وی خطاب به رهبران حاضر در نشست گفت که: "تصمیم‌گیری در جهان عرب در کنترل شما نیست. همه‌ی شماها که این‌جا نشسته‌اید، مسئول اول و آخر سرنوشت این ملت‌اید." او در ادامه گفت: "در این لحظه تنها احساس گناه کردن کافی نیست"، و افزود که: "بگذارید که امت عرب از خواب عمیق‌آش بیدار شده و برای رویارویی با حقایق و وقایع و پذیرش چالش‌های آینده و تمدن ما متحد شود..."

اگرچه رهبران کشورهای عربی حاضر نشدند به درخواست‌های **عرفات** گردن نهند، اما، توده‌های عرب پیام وی را دریافت کردند. گزارش‌گر روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز، *تامس فریدمن*^{۷۱} به نقل از یک استاد دانش‌گاه کویت نوشت که "مردم نسبت به این جنگ بیش از همه‌ی جنگ‌های پیشین میان اعراب و اسرائیل احساسی شدید دارند." وی در ادامه می‌نویسد: "این نخستین باری بود که

⁷¹ Thomas Friedman

پایتخت یک کشور عربی تحت محاصره قرار می‌گرفت و مقاومت نه از سوی ارتش‌های عربی، بلکه به دست جنبش‌های مردمی بود. مردم از هر گوشه برای رفتن به جبهه داوطلب می‌شدند، خواهان اعتراض و تظاهرات بودند، اما در همه‌جا از سوی دولت‌های خود با مانع روبه‌رو می‌شدند.^{۷۲}

ساف سرانجام توانست از طریق مبارزه‌اش همبسته‌گی مردم فلسطین را در تمامیت‌اش از آن خود ساخته، و نیز احترام زحمت‌کشان را در سراسر جهان به‌دست آورد. در حقیقت، **ساف** تنها نماینده‌ی قانونی مردم فلسطین است. این واقعیت در لبنان بسیار پیش‌تر از این آشکار شده بود. در ساحل غربی رود اردن، صدها تظاهرات برگزار شد که در آن‌ها پرچم ساف برافراشته شد. به علاوه، در انتخابات شهرداری‌ها در سراسر این منطقه افرادی برای شهرداری انتخاب شدند که با **ساف** همبسته‌گی داشتند. گذشته از این، دو نظرسنجی نیز در این رابطه انجام شد. نظرسنجی نخست از سوی انستیتوی تحقیقات افکار عمومی اسرائیل^{۷۳} برای مجله‌ی تایم بود که طی آن ۸۸ درصد ساکنین ساحل غربی، **ساف** را تنها نماینده‌ی قانونی دانستند. هشتادوشش درصد از ساکنین نیز خواهان دولت فلسطینی به رهبری **ساف** بودند.

در دومین نظرسنجی که از سوی دانش‌گاه نجاج^{۷۳} انجام شد، نودوشش درصد اهالی **ساف** را به عنوان تنها نماینده‌ی قانونی مردم فلسطین قبول داشتند، در حالی که هفتادوشش درصد موافق ایجاد دولت مستقل به رهبری **ساف** بودند.

در نظرسنجی مجله‌ی تایم، پنجاهوشش درصد به نفع دولت دموکراتیک و سکولار نظر دادند^{۷۴}، در حالی که پنجاهوهفت درصد به سیستم اقتصادی سوسیالیستی نظر دادند.

پس از مقاومت قهرمانانه‌ی **ساف** در برابر تجاوز نظامی اسرائیل به لبنان، حمایت و پای‌گاه‌اش در سرزمین‌های اشغالی، در میان شهروندان فلسطینی اسرائیل و در میان زحمت‌کشان سراسر جهان به طرز چشم‌گیری افزایش یافت. اما، در این هم تردیدی نیست که در پی دخالت نظامی

⁷² PORI

⁷³ (Al-Najah National University) جامعه النجاج الوطنیه

⁷⁴ براساس این نظرسنجی، سی و پنج درصد نیز خواهان دولت اسلامی بودند.

اسرائیل در لبنان، مبارزه‌ی فلسطینی‌ها برای حق تعیین سرنوشت و جنبش ضدامپریالیستی در خاورمیانه ضربه‌های جدی خورده‌است.

عقب‌نشینی از غرب بیروت

به‌رغم آن‌که *ساف* رهبران اسرائیل را مجبور به پرداخت بهای سیاسی گزافی در قبال تجاوز نظامی به لبنان ساخت، اما، خود نیز ناگزیر به عقب‌نشینی و خروج از غرب بیروت شد. بیروت غربی از سوی ارتشی محاصره شده بود که هدف سیاسی محوری‌اش نابودسازی *ساف* بود. ارتش اسرائیل در آن جا با مقاومتی روبه‌رو شده بود که از نظر نفر نیروی کم‌تری بود، و تانک و هواپیمای جنگی در اختیار نداشت، و راهی نیز برای تأمین تسلیحاتی‌اش باز نبود. رزمندگان فلسطینی، پس از آن‌که مدت هشتاد روز ارتش اسرائیل را زمین‌گیر نمودند، به‌همراه سلاح و پرچم‌های‌شان از بیروت غربی خارج شدند.

آلترناتیوی که در برابر *ساف* قرار داشت این بود که تا آخرین نفر و آخرین لحظه در غرب بیروت مانده و مقاومت کند. یک چنین تصمیمی بی‌تردید بر تلفات غیرنظامی‌ها به شدت می‌افزود. از آن گذشته، چنین نبردی جز آن‌که به اسرایلی‌ها در دستیابی به هدف‌شان که نابودسازی بی‌کم و کاست *ساف* بود، کمک برساند، دست‌آورد دیگری نمی‌توانست به‌همراه داشته باشد. چنین تصمیمی نه می‌توانست مانع از قدرت‌گیری و تحکیم دولت دست‌راستی *فالانتر* در لبنان شده، و نه می‌توانست به اشغال لبنان خاتمه داده و یا آن‌که مانع قتل‌عام فلسطینی‌ها، مانند آنچه که در اردوگاه‌های پناهنده‌گی *صبرا* و *شتیلا* رخ داد، گردد.

رهبری *ساف*، آن‌گونه که در محاصره قرار گرفته بود، می‌باید که بهترین راه را برمی‌گزید. برای فراهم ساختن خروج رزمندگان فلسطینی زیر شرایطی که احتمال حمله‌ی اسرائیل علیه آن‌ها کم

باشد، رهبری *ساف* به ورود نیروهای آمریکایی، فرانسوی، و ایتالیایی به‌عنوان یکی از شرایط قطع درگیری‌ها رضایت داد.

برای درک درس‌های وقایع لبنان و برای ارزیابی آینده‌ی مبارزه‌ی خلق فلسطین در پی این شکست، لازم است که این آخرین جنگ را بر متن وقایعی قرار دهیم که در مدت ده - دوازده سال گذشته در خاورمیانه به‌وقوع پیوسته است.

اگر چه از سال ۱۹۷۰ تا کنون مسایل بسیاری در خاورمیانه رخ داده است، اما، از نقطه‌نظر واشنگتن یک مسئله‌ی بنیادین هم‌چنان به قوت خود باقیمانده است. وجود *ساف* و تداوم قدرت و اعتبار این سازمان در میان توده‌های عرب مانع عادی‌سازی و ایجاد روابط سیاسی پایدار میان اسرائیل و کشورهای عربی شده است. شکست پروژه‌ی دولت اسرائیل برای به‌رسمیت شناخته شدن از سوی رژیم‌های عرب دست حاکمان اسرائیل را از بازارها و میدانی سرمایه‌گذاری، که به شدت نیازمند آن است، کوتاه می‌سازد. ادامه‌ی تنش میان کشورهای عربی و اسرائیل، از سوی دیگر، باعث ناپایداری رژیم‌های وابسته به امپریالیسم می‌گردد.

اما، هیئت حاکمه‌ی ایالات‌متحده به دنبال ثبات انتزاعی در خاورمیانه نیست. این کشور به دنبال ثبات سلطه‌ی خویش بر این منطقه است. این چنین هدفی نیز با دادن امتیاز به مبارزات ضد امپریالیستی کارگران و کشاورزان به دست نخواهد آمد.

به‌علاوه، با تضعیف موقعیت اسرائیل، که عمده‌ترین پای‌گاه امپریالیسم در خاورمیانه است، واشنگتن نخواهد توانست به تثبیت مواضع خویش بپردازد.

از این‌رو، هنگامی که واشنگتن در سال ۱۹۶۹ طرح راجرز را مطرح نمود، هدف‌اش به‌رغم همه وراژجی‌های شخص راجرز، زیر فشار قرار دادن اسرائیل برای خروج از زمین‌های اشغالی نبود. بلکه برعکس، هدف‌اش وارد ساختن فشار بر رژیم‌های عرب برای به‌رسمیت شناختن اسرائیل بود تا در این پروسه با تلاش جمعی تمامی مرتجعین منطقه، *ساف* در هم شکسته شود.

امپریالیسم و رژیم‌های عرب

امروز نیز طرح ریگان دقیقاً همان خط را دنبال می‌کند. سیاست‌گذاران آمریکایی در مورد این که اسرائیل باید از سرزمین‌های اشغالی خارج شود بیانیه صادر می‌کنند، دقیقاً به همان شکلی که در مورد اهمیت حقوق بشر و رفاه ارضی در السالوادور صحبت می‌کنند. در حالی که سیاست واقعی واشنگتن در خاورمیانه ادامه‌ی اشغال‌گری دولت اسرائیل است.

هیئت حاکمه‌ی ایالات متحده به خوبی به اهمیت نقشی که ساحل غربی در اقتصاد اسرائیل بازی می‌کند آگاه بوده، و می‌داند که تا چه اندازه در توانایی اسرائیل برای پی‌گیری پروژه‌ی نظامی‌اش در سرتاسر منطقه حیاتی است.

از آن گذشته، واشنگتن حاضر نیست که از رژیم امپریالیستی اسرائیل با ماشین جنگی غول‌آسای‌اش دست برداشته و رژیم‌های نیمه‌مستعمره‌ی مصر و عربستان سعودی را به‌عنوان متحد اصلی‌اش در منطقه برگزیند.

از آن جا که کشورهای عربی زیر سرکوب امپریالیستی قرار دارند، واشنگتن نمی‌تواند به آن اندازه که به رژیم اسرائیل متکی است، بر دولت‌های عربی متکی باشد. کسی را در وزارت خارجه و یا پنتاگون نمی‌توان یافت که بتواند با قاطعیت در مورد رژیمی که در چند سال آینده مثلاً در کشورهای مصر، سوریه، و یا عربستان سعودی بر سر کار خواهد بود نظر بدهد. این حقیقتی است که یک‌بار دیگر توسط انقلاب توده‌ها در ایران که رژیم شاه را به‌گور سپرد، به آن‌ها یادآوری شده است.

بدیهی است که بی‌اعتباری رژیم‌های عربی در نظر امپریالیست‌ها هیچ ارتباطی به نیات و آرزوهای سرمایه‌داری در کشورهای عربی ندارد. این مسئله صرفاً برآیند کارکرد عینی سیستم امپریالیستی است.

سلطه‌ی خارجی و استثمار باعث عروج احساسات عمیق ناسیونالیستی و جنبش‌های توده‌ای ادواری در کشورهای عربی شده است. از سوی دیگر، چنین سلطه‌ای در کل به تضعیف طبقات حاکم انجامیده، و رویارویی با جنبش‌های ضدامپریالیستی توده‌ها را مشکل‌تر ساخته است. به‌علاوه، سرمایه‌داران عرب در زمینه‌های مشخصی در تضاد با امپریالیسم می‌افتند. موقعیت فرودست سیاسی سرمایه‌داران عرب آن‌ها را به فرسایش می‌کشد، و به این دلیل همواره در پی آن‌اند که تا بتوانند برای نفت و دیگر کالاهای صادراتی‌شان به بازار جهانی قیمت بهتری را به‌دست آورند.

تا مادامی که دولت‌های سرمایه‌داری عرب در مقابل امپریالیسم و خلع ید فلسطینی‌ها از سوی اسرائیل می‌ایستند، زحمت‌کشان این کشورها و بقیه‌ی جهان از مبارزه در کنارشان منفعت می‌برند. مارکسیست‌ها از چنین مبارزاتی که از سوی ملت‌های زیرستم دنبال می‌شود، بدون قید و شرط، یعنی بدون در نظر گرفتن این که چه کسی رهبری مبارزه را به‌دست دارد، حمایت می‌کنند. اما، مادامی که این رژیم‌ها مبارزه علیه ستم ملی را به عقب انداخته، و آشکارا به صف امپریالیسم می‌پیوندند، و کارگران و کشاورزان را در کشورهای خود استثمار و سرکوب می‌کنند، سرانجامی جز تغییر انقلابی به دست زحمت‌کشان نخواهند داشت.

آشکار است که این رژیم‌ها نمی‌توانند همانند دولت امپریالیستی اسرائیل، متحد قابل اتکایی برای واشنگتن باشند. عروج جنبش فلسطین، ناسیونالیسم عرب به‌طور اعم، و انقلاب ایران این نکته را مکرراً به گوش واشنگتن فروکرده است.

جنگ اکتبر ۱۹۷۳

همه‌ی این‌ها مستقیماً به جنگ اکتبر ۱۹۷۳ خاورمیانه راه می‌برد. به محض آن که *ساف* در اردن شکست خورد، واشنگتن نیز طرح *راجرز* را به کناری انداخت. واشنگتن در عوض همه‌ی نشانه‌ها را در مورد خواست‌آش مبنی بر کنار آمدن با اشغال ساحل غربی و حتا صحرای سینای مصر از

سوی اسراییل بروز داد. همین خود نشان دهنده‌ی نیت واقعی واشنگتن در هنگام اعلام طرح مزبور است.

آنچه که مورد قبول امپریالیسم ایالات متحده بود، اما، برای حکام عرب، به‌ویژه در مصر، مُهلک بود. فشارهای رو به رشد پیش از مرگ ناصر در سپتامبر ۱۹۷۰، سرانجام در سال ۱۹۷۳ به نقطه‌ی انفجار رسید.

سادات، رئیس‌جمهور مصر، وعده داده بود که سال ۱۹۷۱ "سال تعیین تکلیف" در امر مناقشه با اسراییل خواهد بود. سپس، وی اعلام نمود که سال ۱۹۷۲ "سال رویایی نهایی" با اسراییل خواهد بود. زمان، اما، گذشت و از رویارویی موعود خبری نشد.

در سپتامبر ۱۹۷۲، به عنوان نشانه‌ای از آنچه که در اعماق جامعه‌ی مصر می‌گذشت، یک گردان از ارتش مصر در جبهه‌ی کانال سوئز در اعتراض به بی‌عملی **سادات** در برابر تجاوزات جنایت کارانه‌ی اسراییل علیه لبنان دست به تمرد و نافرمانی زد.

سرانجام، و زیر فشار توده‌ها، **سادات** مجبور شد که به جنگ اسراییل برود. اما، هدف **سادات** از این جنگ کاملاً روشن بود. او قصد داشت واشنگتن را مجبور سازد تا از بی‌اعتنایی نسبت به تقاضاهای مصر دست‌برداشته و اسراییل را ناچار به یافتن راه‌حلی از طریق مذاکره سازد. بنابراین، **سادات** به امید تقویت هم‌کاری‌های خویش با امپریالیسم به اسراییل، پای‌گاه مقدم امپریالیسم در منطقه، تهاجم نمود.

به هررو، مسئله‌ی تعیین‌کننده در این جا نقشه‌ها و آرزوهای شخص **سادات** نبوده، بلکه این واقعیت عینی بود که مصر به‌عنوان یک ملت زیر ستم تلاش می‌کرد تا موقعیت‌اش را در برابر امپریالیسم تقویت نماید. همان‌گونه که در بیانیه‌ی اکتبر ۱۹۷۳ **انترناسیونال چهارم** تشریح شده است، این جنگ "مرحله‌ی جدیدی را در مقاومت مسلحانه‌ی خلق‌های عرب علیه سیاست‌های ضدانقلابی تجاوزات سیستماتیک دولت صهیونیستی رقم زد. اگرچه این جنگ ارتش رژیم‌های بورژوازی عرب علیه ارتش صهیونیستی بود، اما، از ویژه‌گی مبارزه علیه استعمار و توسعه‌طلبی

اسرائیل برخوردار بود. مارکسیست‌های انقلابی بر مشروعیت مبارزه‌ی دولت‌های عرب علیه صهیونیسم صحه گذاشته و خواهان پیروزی آن‌ها در این نبردند.

حضور ارتش‌های عرب در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، فلسطینی‌ها و دیگر خلق‌های عرب را در موقعیت قوی‌تری در مقابل امپریالیسم قرار داد. این نکته در دست‌آوردهای دیپلوماتیک *ساف* در سال بعد از جنگ، و هم‌چنین در رشد اعتراضات خلق فلسطین در ساحل غربی زیر اشغال اسرائیل بازتاب یافت.

تسلیم بی‌قید و شرط سادات

جنگ ۱۹۷۳ به پیروزی قطعی برای اعراب نینجامید. به همین دلیل، *سادات* توانست مرحله به مرحله برای اجرای طرح خویش و دستیابی به سازشی ننگین با امپریالیسم به‌پیش رود.

هم زمان با مذاکره‌های *هنری کیسینجر*، وزیر خارجه‌ی ایالات‌متحده در *تل آویو* و *قاهره*، *سادات* سرگرم بخشیدن شرکت‌های مختلف دولتی به بخش خصوصی و گذراندن قانون‌هایی در جهت کاهش محدودیت برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی بود. هنگامی که *ریچارد نیکسون*، رئیس‌جمهور ایالات‌متحده، در ژوئن ۱۹۷۴ به قاهره مسافرت نمود، با انبوهی از پرچم‌های آمریکا و شعار "ما به *نیکسون* اعتماد داریم" مورد پیش‌باز قرار گرفت. *انور سادات* در مارس ۱۹۷۶ قرارداد دوستی با اتحاد شوروی را معلق ساخت.

بر بستر چنین اوضاع سیاسی جهانی‌ای بود که رژیم سوریه به همکاری واشنگتن شتافت و از پیروزی ائتلاف مسلمان‌ها - فلسطینی‌ها - چپ‌ها در جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۶ جلوگیری نمود. *حافظ اسد*، رئیس‌جمهور سوریه نیز، همانند همتای مصری‌اش، به دنبال نوعی از توافق می‌گشت که بتواند بلندی‌های جولان را به ازای به رسمیت شناختن اسرائیل بازپس گیرد.

اما، جزء اساسی دیپلوماسی ایالات متحده پافشاری بر به رسمیت شناختن اسرائیل به عنوان پیش شرط هرگونه قراردادی با رژیم‌های عرب بود. هم‌زمان، *انور سادات* در میان هوا و زمین رهاگردید؛ از یک سو اتحاد شوروی کمک‌های نظامی به مصر را قطع کرده بود، و از دیگر سو، واشنگتن از فرستادن هرگونه کمک قابل ملاحظه‌ی نظامی خودداری می‌کرد. اقتصاد مصر در تنگنای شدید قرار داشت، و امید به سرمایه‌گذاری و کمک‌های امپریالیستی بی‌نتیجه مانده بود. فشارهای وارده سرانجام *سادات* را به تسلیم کشانده و وی در نوامبر سال ۱۹۷۷ به اورشلیم سفر کرد.

همان‌گونه که *انترناسیونال چهارم* در آن‌زمان توضیح داده بود، تصمیم سادات مبنی بر بستن قرارداد جداگانه با اسرائیل به خرج فلسطینی‌ها و دیگر خلق‌های عرب تنها به تقویت اسرائیل در برابر لبنان و سوریه انجامیده، و دست اسرائیل را برای حملات نظامی تازه علیه این کشورها باز نمود. این مسئله در تجاوز اسرائیل به لبنان در مارس ۱۹۷۸ رخ نمود، که جنوب این کشور را فلج ساخته و به آواره‌گی بیش از سی‌صدهزار نفر انجامید. قرارداد کمپ دیوید، هم‌چنین، زمینه‌ی تجاوز نظامی فعلی و ضربه به ساف را فراهم ساخت.

نقش انقلاب ایران

سفر *سادات* به اورشلیم و بستن قرارداد کمپ دیوید بزرگ‌ترین پیروزی امپریالیسم در خاورمیانه، پس از برپایی دولت صهیونیستی، به‌شمار می‌رود. این نکته که اسرائیل توانسته است پنج سال پس از امضا این قرارداد چنین ضربه سنگینی را در لبنان بر *ساف* وارد سازد نتیجه بلافصل این قرارداد است نیاز به توضیح ندارد. آن‌چه که نیازمند توضیح و تفسیر است این است که چرا اسرائیل می‌باید این‌همه برای وارد آوردن چنین ضربه‌ای منتظر بماند و نیز چرا مجبور به پرداخت چنین بهای گزافی برای این پیروزی شده است.

آنچه که اسرائیل را مجبور به چنین درنگی ساخت، مقدم بر همه تأثیر انقلاب ایران بود که در زمان امضای قرارداد کمپ دیوید به اوج خود رسیده بود. پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ *انور سادات* را به ناگاه در ارتکاب جرم دست تنها گذاشت. طبیعی است که در زمانی که توده‌های میلیونی در ایران فریاد "مرگ بر آمریکا" سر می‌دادند و در سرتاسر خاورمیانه با هم‌دلی روبه‌رو بودند، *ملک حسین* و حکام سعودی نمی‌توانستند پا در چارچوب کمپ دیوید بگذارند.

واشنگتن، تل‌آویو و دولت‌های عرب از ترس آن که مبدا انقلاب ایران آتش قیام‌های انقلابی را در جاهای دیگر منطقه شعله‌ور سازد، سعی نمودند که تا حرکت‌هایشان را محتاطانه انجام دهند. به این دلیل بود که یورش علیه *ساف* در لبنان کند شده، و هم‌زمان *جیمز کارتر* ایجاد نیروهای واکنش سریع را در دستور کار قرار داد و پنتاگون به دنبال ایجاد پای‌گاه‌های تازه در سرتاسر خاورمیانه به کار افتاد.

رژیم *صدام حسین* با حمله به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ خدمت بزرگی به ایالات متحده و اسرائیل نمود. جنگی که صدام به‌راه انداخت، از سوی عمده‌ی رژیم‌های عربی حمایت شده و هدف‌آش تضعیف انقلاب ایران و کاهش نفوذش بر توده‌های عرب بود. این جنگ به نوبه‌ی خود تل‌آویو را تشویق نمود که از خروج نیروهای مسلح عراق از معادله‌ی موجود در مناقشه‌ی میان اعراب و اسرائیل بهره جوید. در نیمه‌ی سال ۱۹۸۱ جت‌های جنگنده‌ی اسرائیلی تنها نیروگاه اتمی عراق را بمباران نموده و تنها چند هفته پس از آن بود که اسرائیل محلات غرب بیروت را بمباران کرد. این‌ها حرکات اولیه‌ای بود که تجاوز نظامی تمام‌عیار ژوئن ۱۹۸۲ را زمینه‌سازی نمود.

رشد آگاهی طبقه‌ی کارگر

بهای سیاسی گزافی را که امپریالیست‌ها در تجاوز نظامی به لبنان پرداختند باید به‌طور عمده مدیون رزمندگان *ساف* و متحدان‌آش از میان کارگران و کشاورزان لبنانی بود. حمایت و پشتیبانی

جهانی که نبرد رزمندگان فلسطینی به دست آوردند و تغییری که این مبارزه از چهره‌ی اسرائیل در انظارِ جهانیان ایجاد نموده است، نشانه‌ی بارزی است از تغییراتِ شگرفی که جهان ما در طی چند سال گذشته شاهد بوده است.

مبارزه‌ی فلسطینی‌ها در لبنان نه تنها نشان دهنده‌ی رشدِ آگاهیِ طبقه‌ی کارگر در سطحِ جهانی است، بلکه این مبارزه در پیش‌بردِ باز هم بیش‌ترِ این آگاهیِ نقشِ مهمی را بازی کرده است. مداخله‌ی نظامی اسرائیل در لبنان تنها نمونه‌ای است از آن‌چه که امپریالیسم برای خلق‌های ستم دیده‌ی جهان در آستین دارد. قتل‌عامِ غربِ بیروت صرفاً یک استثنا نبوده، بلکه دقیقاً در راستای سیاست‌های امپریالیستی که در جنگِ ویتنام و ویران‌گری در هندوچین دنبال شده، و سیاست‌های کنونی‌اش در آمریکای مرکزی و در دیگر نقاطِ جهان است. به‌علاوه، توافقِ واشنگتن و تل‌آویو بر سرِ اهدافِ اساسیِ این تجاوزگری، و هم‌کاریِ نزدیکِ سیاسی و نظامی‌شان در به اجرا درآوردن این عملیاتِ نظامی، مرحله‌ی جدیدی در ادغامِ اسرائیل به‌عنوان عضوی موثر در دست‌گاهِ تقسیمِ کارِ مافیای امپریالیستی است.

تظاهراتِ عظیمِ ضدِجنگ در اسرائیل خود گواهِ آشکاری بر این واقعیت است که آگاهیِ طبقاتی در میان زحمت‌کشانِ یهودی نیز دست‌خوشِ همان تحولی می‌شود که در دیگر کشورهای امپریالیستی شاهدیم.

آخرین باری که یک ارتشِ پیروز در بازگشت به جای جشنِ پیروزی و هلهله و پای‌کوبی با اعتراض و دشنام روبه‌رو شد، کی بوده است؟

فشارِ روزافزون توده‌ای از درون، **مناخم بگین**، نخست وزیر اسرائیل را مجبور ساخت تا از تصمیمِ اولیه‌اش عدول نموده و کمیته‌ای را مأمورِ بررسیِ قتل‌عام در غربِ بیروت سازد. شهادت‌های علنی **مناخم بگین**، **آریل شارون** وزیر دفاع، و دیگر رهبران اسرائیل دروغ‌های دولتی را آشکار ساخت.

دیوید شیپلر^{۷۵}، گزارش‌گر نیویورک‌تایمز، در رابطه با اثر گذاری این جنگ بر اسرائیل، در مقاله‌ای که در چهارده‌ام نوامبر ۱۹۸۲ چاپ شد گفته است که: "اصول اخلاقی دولت و ارتش و استفاده از قدرت نظامی برای دستیابی به هدف‌های سیاسی آن‌چنان به زیر سوال رفته است که برخی بر این باورند که توانایی مانور آتی کشور به‌طور کامل از میان رفته باشد."

سرخورده‌گی از سیاست‌های جنگی دولت، آشکاری ماهیت تجاوزکارانه‌ی جنگ مزبور بر همه‌گان، و آشکار شدن دروغ‌های دولتی همه بر بستر یک بحران عمیق اقتصادی به‌هم رسید. تورم در اسرائیل به نرخ صدوسی درصد رسیده است. یارانه‌های دولتی در سطح گسترده‌ای، و از جمله یارانه‌ی دولتی برای مواد غذایی اساسی، قطع می‌شود. حتا زمانی که جنگ هنوز در لبنان جریان داشت، کارمندان ال‌عال^{۷۶} علیه دست‌اندازی‌های دولت به شرایط کاری و دست‌مزدهای‌شان در مبارزه بودند.

این‌ها همه پیش‌زمینه‌های تظاهرات ضدجنگ در اسرائیل بود. اسرائیل امپریالیستی، در میعاد بزرگ‌ترین پیروزی‌اش، هیچ‌گاه این‌گونه درگیر دسته‌بندی نبوده‌است.

در نتیجه‌ی ماجراجویی استعماری در لبنان، لایه‌های فزاینده‌ای از کارگران یهودی این نکته را در می‌یابند که هیئت حاکمه‌ی اسرائیل آن‌ها را در مسیر جنگ‌های خارجی نو، و تهاجم هر چه بیش تر به شرایط معیشت و حقوق دموکراتیک طبقه‌ی کارگر در داخل، و در خارج به سمت اتحاد با منفورترین نیروهای موجود بر کره‌ی زمین می‌کشاند.

ملت ما پایدار است

سوال محوری برای امپریالیست‌ها به دنبال جنگ در لبنان این است که آیا می‌توانند از پیروزی نظامی به‌دست آمده به‌عنوان اهرم فشار بر ساف برای راندن‌اش به سمت یک عقب‌نشینی سیاسی،

⁷⁵ David Shipler

⁷⁶ El Al

و سرانجام مجبور ساختن‌اش در به رسمیت شناختن اسرائیل استفاده کنند. از طرح راجرز در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی هفتاد تا فعالیت‌های دیپلماتیک هنری کیسینجر به دنبال جنگ ۱۹۷۳، و تا پیشنهاد کمپ دیوید برای یک خودمختاری پوشالی برای فلسطینی‌ها، تمامی تلاش‌های تاکنونی واشنگتن در وادار ساختن ساف به ترک مبارزه برای حق تعیین سرنوشت به شکست انجامیده است. حال، و بر متن کشتار خونین امپریالیست‌ها در لبنان، فصل جدیدی در این نبرد سیاسی درازمدت گشوده شده است.

روزنامه‌ی *هاآرتس*^{۷۷} در شماره‌ی چهارم اکتبر ۱۹۸۳ نظرسنجی‌ای را منتشر ساخت که دید اسرائیلی‌ها را در مورد آینده‌ی این مبارزه آشکار می‌سازد. بر طبق این نظرسنجی ۳/۳۲ درصد اسرائیلی‌ها بر این باورند که نفوذ ساف پس از جنگ اخیر تقویت شده است و ۵/۳۷ درصد نیز بر این باورند که تغییری در آن ایجاد نشده است.

شورای مرکزی ساف که عالی‌ترین ارگان رهبری کننده‌ی آن است روز ۲۵ نوامبر امسال [۱۹۸۳] در دمشق تشکیل جلسه داده و طرح ریگان را رد نموده است. شورای مرکزی ساف در این نشست اعلام نمود که: "طرح ریگان حقوق خلق ما را در تعیین سرنوشت خویش و برپایی دولت مستقل فلسطین زیر رهبری ساف، امری که بدون آن صلح عادلانه و پایدار در خاورمیانه امکان نخواهد داشت، نادیده می‌گیرد."

سردبیران نیویورک تایمز در حالی که به سختی می‌توانند خشم و نارضایتی خویش را از این تصمیم ساف پنهان سازند، در شماره‌ی ۲۸ نوامبر [۱۹۸۳] زبان به شکایت باز کرده‌اند که: "شورای مرکزی ساف هنوز حاضر نیست که واقعیت وجودی اسرائیل را به رسمیت شناخته و کماکان مدعی آن است که دولت زیر رهبری خویش را بر سرتاسر خاک اسرائیل مستقر خواهد ساخت." سردبیران نیویورک تایمز آن‌گاه با توسل به تهدید، که تنها پاسخ امپریالیست‌ها به خواست عادلانه‌ی خلق فلسطین بوده است، اعلام می‌کند که: "اگر شکست در لبنان، بی‌فایده‌گی حمایت اتحاد شوروی و

⁷⁷ Ha'aretz

کشورهای عربی، و پراکنده شدن نیروهای چریکی‌اش نتوانسته است *ساف* را از رویاهای‌اش خارج ساخته و عزم‌اش را به خشونت بتکاند، آن‌گاه با کمال تأسف باید گفت که تنها اهرم فشاری که باقی می‌ماند جذب بی‌توقف زمین‌های ساحل غربی و نوار غزه از سوی اسرائیل است، جایی که نزدیک به یک‌ونیم میلیون فلسطینی هنوز هم این امکان را دارند که به نوعی از خودمختاری دست یابند.

اما، ماورای شکایت نیویورک‌تایمز که می‌نویسد: "آن‌ها که بد می‌جنگند نمی‌توانند صلح خوبی ایجادکنند"، ترس از تعمیق قطبی شدن مبارزه در خاورمیانه خفته است. حاکمان ایالات‌متحده به خوبی می‌دانند که پیروزی‌شان در لبنان، بدون درهم شکستن *ساف*، می‌تواند کاملاً میان‌تهی باشد. همان‌گونه که یکی از مقام‌های دولتی به *توماس فریدمن*، گزارش‌گر نیویورک‌تایمز گفته است، تأثیر جنگ در لبنان احتمالاً "در پتانسیل انقلابی‌اش می‌تواند بسیار وسیع‌تر از جنگ ۱۹۴۸ که به سرنگونی تمامی رهبران مهم عرب انجامید، باشد."

عرفات که در کنفرانس اخیر سران عرب در *فرسخن* می‌گفت، این نکته را که *ساف* به هیچ‌روی قصد دست‌برداشتن از مبارزه را ندارد یارآوری نمود.

وی گفت: "من اطمینان و اعتقادِ راسخ دارم که ملت ما قادر است که با چالش‌ها و سختی‌های آینده روبه‌رو شود. این ملت متجاوزان و خیانت‌کاران زیادی را به خود دیده است. آن‌ها تلاش کرده‌اند که تا این ملت را تحقیر نموده، به شکست کشانیده و به آن ضربه بزنند. همه‌ی آن‌ها از میان‌رفته‌اند و این ملت ماست که بر این خاک خوب پابرجا ایستاده است."

